

پژوهش نامه ایرانی روابط بین الملل

Iranian journal of international relations

مقالات

رقابت عربستان و امارات در جاده ابریشم دیجیتال چین
پریسا عبداللہی، نسرين مصفا

تجزیه و تحلیل تطبیقی سیاست خارجی روسیه و ایران در قبال ایالات متحده
آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۲
پریسا حبیبی، محمدباقر مکرمی پور، شهره پیرانی

نقش رهبری کاریزماتیک در هدایت انقلاب و تثبیت نظام سیاسی؛ مورد مطالعه
نقش امام خمینی (ره) در پیروزی و تثبیت نظام جمهوری
اسلامی (۱۳۵۸-۱۳۶۰)
سید محسن البرزی، حسین کریمی فرد، آسیه مهدی پور، جهانبخش مرادی

رویکرد نوین حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل با نگاهی به حقوق اقلیت
ها
لیلا رمضان نژاد کیاسری، مریم مرادی، محسن دیانت

ملازمه حق بر پایداری اقلیمی در روابط تابعان بین الملل و تفریق مخاطرات
تغییرات آب و هوایی
شباب جهانبین، علی فقیه، علی محمدی، شیرین شیرازیان، هادی کیا دلیری

ارزیابی ابزارها و سازوکارهای سازمان ملل متحد در حمایت از حقوق بشر
طاهره ربانی بیدرونی، عباس بصیری، عبدالمحمد افروغ

The Competition between Saudi Arabia and the UAE in China's Digital Silk Road

Received: 2025/1/31

accepted: 2025/2/27

Abstract:

China has been able to establish an effective network in the Middle East through the Digital Silk Road. The competition between Saudi Arabia and the United Arab Emirates plays a significant role in China's economic and geopolitical strategies. This research examines how the rivalry between these two countries influences China's position as the main actor in the Digital Silk Road and seeks to analyze China's behavioral patterns within this framework. The research question is: How does the competition between Saudi Arabia and the UAE in exploiting the opportunities of China's Digital Silk Road redefine the balance of power in their bilateral relations and in the Gulf region? According to the results, China's behavioral model is primarily economic, based on three key principles: sustainable mutual benefits, inclusivity, and networking. By applying these principles, China has aligned its internal economic needs with the conditions of host countries through the development of advanced technologies such as 5G, artificial intelligence, and digital infrastructure. In this context, the competition between Saudi Arabia and the UAE has created an opportunity for China to more effectively utilize regional capacities to strengthen its position. In addition to economic goals, this competition has allowed China to pursue political objectives, such as reducing the unilateral influence of the United States and promoting multilateralism. As a result, the Digital Silk Road has become a platform for complex economic and political interactions, where China has established its role as the main partner. This rivalry has also had profound effects on shaping a new regional order and enhancing technological cooperation between China and the Gulf countries.

Keywords: Digital Silk Road, China, Saudi Arabia, UAE.

Parisa Abdollahi:

PhD student in International Relations, University of Tehran, Kish International Campus
(Corresponding author)

E-mail: m.parisaabdollahi@yahoo.com

Nasrin Mosaffa: Professor of International Relations, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran

E-mail: nmosaffa@ut.ac.ir

رقابت عربستان و امارات در جاده ابریشم دیجیتال چین

ارسال: ۱۴۰۳/۱۱/۱۲

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۹

چکیده:

چین از طریق جاده ابریشم دیجیتال توانسته است شبکه‌سازی مؤثری در خاورمیانه ایجاد کند. رقابت عربستان سعودی و امارات متحده عربی، نقش مهمی در استراتژی‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی چین دارد. این پژوهش به بررسی نحوه اثرگذاری رقابت این دو کشور بر جایگاه چین به‌عنوان بازیگر اصلی جاده ابریشم دیجیتال پرداخته و تلاش دارد تا الگوی رفتاری چین در این چارچوب را تحلیل کند. سؤال پژوهش این است که رقابت عربستان سعودی و امارات متحده عربی در بهره‌برداری از فرصت‌های جاده ابریشم دیجیتال چین، چگونه توازن قدرت را در روابط دوجانبه این کشورها و در منطقه خلیج فارس بازتعریف می‌کند؟ بر اساس نتایج، الگوی رفتاری چین ماهیتی اقتصادی دارد که مبتنی بر سه اصل کلیدی است: منافع متقابل پایدار، همه‌جانبه‌گرایی، و شبکه‌سازی. چین با استفاده از این اصول، از طریق توسعه فناوری‌های پیشرفته نظیر ۵G، هوش مصنوعی و زیرساخت‌های دیجیتال، نیازهای اقتصادی داخلی خود را با شرایط کشورهای میزبان تطبیق داده است. در این میان، رقابت عربستان و امارات زمینه‌ساز بهره‌گیری مؤثرتر چین از ظرفیت‌های منطقه‌ای برای تقویت جایگاه خود شده است. علاوه بر اهداف اقتصادی، این رقابت به چین امکان داده تا اهداف سیاسی نظیر کاهش نفوذ یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا و ارتقای چندجانبه‌گرایی را دنبال کند. در نتیجه، جاده ابریشم دیجیتال به بستری برای تعاملات پیچیده اقتصادی و سیاسی تبدیل شده که در آن چین توانسته است نقش خود را به‌عنوان پارتner اصلی تثبیت کند. این رقابت همچنین تأثیرات عمیقی بر شکل‌گیری نظم جدید منطقه‌ای و ارتقای همکاری‌های تکنولوژیکی میان چین و کشورهای خلیج فارس داشته است.

کلید واژه‌ها: جاده ابریشم دیجیتال، چین، عربستان، امارات.

پریسا عبداللهی:

دانشجو دکتری روابط بین الملل،
دانشگاه تهران پردیس بین الملل
کیش (نویسنده مسئول)

E-mail: m.parisaabdollahi@yahoo.com

نسرین مصفا:

استاد روابط بین الملل دانشکده
حقوق و علوم سیاسی دانشگاه
تهران

E-mail: nmosaffa@ut.ac.ir

در دنیای امروز، رقابت‌های ژئوپولیتیکی و اقتصادی به‌ویژه در منطقه خاورمیانه شدت یافته است و یکی از عرصه‌های جدید و مهم این رقابت‌ها در بستر جاده ابریشم دیجیتال چین شکل گرفته است. ابتکار کمربند و جاده (BRI^۱) که توسط چین به عنوان یک طرح جهانی مطرح شده است، به‌ویژه در نسخه دیجیتالی خود به عنوان «جاده ابریشم دیجیتال» جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. این ابتکار، به‌ویژه از طریق زیرساخت‌های ارتباطی و فناوری‌های نوینی همچون کابل‌های فیبر نوری، شبکه‌های ۵G و مراکز داده، تلاش دارد تا مسیرهای ارتباطی چین را با اقتصادهای مختلف جهان در قاره‌های مختلف متصل کند. در این راستا، کشورهای خاورمیانه و به‌ویژه خلیج فارس به‌عنوان مناطق استراتژیک برای چین شناخته شده‌اند، به‌ویژه به دلیل منابع حیاتی مانند نفت و گاز و دسترسی به آب‌های آزاد.

در میان کشورهای خلیج فارس، رقابت میان عربستان سعودی و امارات متحده عربی در راستای بهره‌برداری از فرصت‌های جاده ابریشم دیجیتال چین به موضوعی مهم و پیچیده تبدیل شده است. این رقابت‌ها نه تنها به دلیل تلاش‌های هر دو کشور برای جذب سرمایه‌گذاری‌های چین در زمینه‌های زیرساختی و دیجیتال است، بلکه به دلیل تأثیرات بلندمدت این پروژه‌ها بر قدرت اقتصادی، سیاسی و امنیتی این کشورها در منطقه است. ایجاد و تقویت زیرساخت‌های دیجیتال در این کشورها نه تنها باعث تسهیل تبادل اطلاعات و خدمات آنلاین در منطقه می‌شود، بلکه موجب تغییرات اساسی در روابط دیپلماتیک و همکاری‌های بین‌المللی نیز خواهد شد.

چین و کشورهای خلیج فارس به‌ویژه از طریق دیپلماسی دیجیتال در تلاش‌اند تا با ایجاد زیرساخت‌های نوین، روابط اقتصادی و سیاسی خود را تقویت کنند. این در حالی است که رقابت عربستان و امارات در جاده ابریشم دیجیتال چین می‌تواند تأثیرات گسترده‌ای بر فضای همکاری‌های منطقه‌ای و جهانی داشته باشد. در این پژوهش، هدف این است که به بررسی رقابت‌های میان عربستان سعودی و امارات متحده عربی در راستای جاده ابریشم دیجیتال چین پرداخته و تأثیرات این رقابت‌ها بر روابط بین‌المللی و دیپلماسی منطقه‌ای تحلیل شود. از این‌رو، سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که: رقابت عربستان سعودی و امارات متحده عربی در بهره‌برداری از فرصت‌های جاده ابریشم دیجیتال چین، چگونه توازن قدرت را در روابط دوجانبه این کشورها و در منطقه خلیج فارس بازتعریف می‌کند؟

۲. پیشینه

مطالعات و پژوهش‌های زیادی در زمینه ابتکار کمربند و جاده چین یا همان راه ابریشم نوین و ابعاد مختلف آن از جمله نسخه دیجیتال آن صورت گرفته است. در ادامه به برخی از مهم‌ترین پیشینه‌های مرتبط با این پژوهش اشاره می‌شود:

سازمند و امینی جشقانی (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «شکل‌گیری فضای میان منطقه‌ای؛ خاورمیانه و راه ابریشم دیجیتال چین» به این نتیجه رسیدند که چین از طریق بهبود شبکه‌های مخابراتی و ارائه فناوری نسل پنجم، ایجاد شهرهای هوشمند، گسترش تجارت الکترونیک و سرمایه‌گذاری در عرصه مراکز داده، نقش مهمی در گسترش نظم نوین جهانی در عرصه اقتصاد

^۱-Belt and Road Initiative

دیجیتالی ایجاد کرده است. و عربستان سعودی و امارات به عنوان کشورهای اصلی دریافت‌کننده اقتصاد دیجیتالی چین محسوب می‌شوند.

رئیس‌نژاد (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «ایران و راه ابریشم نوین؛ از ژئوپلیتیک راه تا دیپلماسی راه» به این نتیجه دست یافت که که ابتکار کمربند-جاده چین فرصتی بی‌نظیر برای کشورهای مانند ایران فراهم آورده است که به واسطه موقعیت تاریخی و جغرافیایی خود در مسیر این پروژه قرار دارند. با توجه به منابع مالی و حمایت‌های مالیاتی از سوی نهادهای مختلف دولتی و غیردولتی، ایران می‌تواند از این موقعیت بهره‌برداری کند.

کاوه و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «ابتکار جاده ابریشم و امنیت انرژی چین در آسیای مرکزی» به این نتیجه دست یافتند که چین برای ارتقاء جایگاه خود در عرصه سیاسی و اقتصادی، به دنبال بهره‌برداری از منابع انرژی آسیای مرکزی است. این رویکرد چین در راستای عملیاتی‌سازی ابتکار کمربند و جاده و دستیابی به منابع انرژی در خاورمیانه، به‌ویژه در شرایط کنونی که به دنبال جایگزینی منابع انرژی خاورمیانه با منابع آسیای مرکزی است، اهمیت ویژه‌ای دارد. این سیاست‌ها می‌تواند تأثیرات عمده‌ای بر روابط اقتصادی و سیاسی چین با کشورهای منطقه و تأمین انرژی این کشور داشته باشد.

واحدی و صیادی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «راه ابریشم دیجیتال و نقش آن در توسعه پایدار» به این نتیجه دست یافتند که چین به طور مداوم در تلاش است تا مرکزیت اقتصادی را از غرب به شرق و قاره آسیا منتقل کند. در این راستا، ایران با توجه به نقش مهم خود در تعامل با چین، قادر است در حکمرانی دیجیتال و سیاست‌گذاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نقش مؤثری ایفا کند.

وانگ ژیانو^۲ (۲۰۲۴) در پژوهشی با عنوان «توسعه سطح بالا در اقتصاد دیجیتالی کشورهای عربی؛ فرصت‌ها، چالش‌ها و چشم‌انداز» به این نتیجه دست یافت که همکاری‌های چین و کشورهای عربی در حوزه اقتصاد دیجیتال، به ویژه از طریق «جاده ابریشم دیجیتال»، پیشرفت‌های قابل توجهی در زیرساخت‌های دیجیتال و تجارت الکترونیک به همراه داشته است. با این حال، شکاف دیجیتالی میان چین و کشورهای عربی، چالش‌هایی را در تحقق اهداف توسعه دیجیتال ایجاد کرده است.

استرانگ^۳ (۲۰۲۴) در پژوهشی با عنوان «زیرساخت‌های جهانی چین» به این نتیجه دست یافت که برنامه‌های چین در قرن بیست و یکم، به ویژه پس از سال ۲۰۱۰، شتاب قابل توجهی داشته و با تکیه بر هوش مصنوعی و فناوری‌های نوظهور، به دنبال تحقق چشم‌انداز تاریخی خود است. جاده ابریشم دیجیتال یکی از پروژه‌های مهم چین است که در این راستا، با تأکید بر علم و تکنولوژی ارتباطی، به توسعه اقتصادی جهانی کمک می‌کند.

چنگ و زنگ^۴ (۲۰۲۳) در پژوهشی با عنوان «جاده ابریشم دیجیتال؛ یک شعار، به جای یک استراتژی بزرگ» به این نتیجه دست یافتند که جاده ابریشم دیجیتال چین بیشتر به عنوان یک شعار سیاسی مبهم و نه یک طرح پیچیده و ژئوپلیتیکی در نظر گرفته شده است. این پروژه بیشتر در راستای منافع داخلی چین و هم‌راستایی با منافع شرکت‌های این کشور تفسیر می‌شود، تا دستیابی به اهداف سیاسی

۲-Wang Xiaoyao

۳-Strang

۴-Cheng & Zheng

تمیمی^۵ (۲۰۲۴) در پژوهشی با عنوان «صلح و امنیت؛ روابط چین و عربستان سعودی» به این نتیجه دست یافت که عربستان سعودی در حال پیگیری یک سیاست خارجی عمل‌گرایانه است که به طور همزمان روابط خود را با چین تقویت کرده و همچنان رابطه خود با ایالات متحده را حفظ می‌کند. جاده ابریشم دیجیتال به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی این سیاست، نقش مهمی در همکاری‌های فنی و ارتباطاتی عربستان سعودی با چین ایفا می‌کند.

فولتون^۶ (۲۰۲۳) در پژوهشی با عنوان «روابط چین و امارات متحده عربی در عصر رقابت استراتژیک» به این نتیجه دست یافت که چین توجه ویژه‌ای به منطقه غرب آسیا، به ویژه کشورهای خلیج فارس، معطوف کرده است. روابط چین با امارات متحده عربی و دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس، به ویژه از طریق تفاهم‌های میلیاردی، نفوذ قابل توجهی را در منطقه (MENA) برای چین ایجاد کرده است. این توسعه روابط و طرح جاده ابریشم دیجیتال، نه تنها بر جنبه‌های اقتصادی و سیاسی، بلکه بر ابعاد امنیتی نیز تأثیرگذار است و نشان‌دهنده گسترش نفوذ چین در منطقه غرب آسیا و شمال است.

با وجود پژوهش‌های مختلف انجام شده در زمینه جاده ابریشم دیجیتال چین، هنوز در زمینه تأثیرات این نسخه دیجیتال بر دیپلماسی و همکاری‌های بین‌المللی در منطقه خلیج فارس، به ویژه در رقابت میان عربستان سعودی و امارات متحده عربی، خلأ قابل توجهی وجود دارد که پژوهش حاضر درصدد پر کردن آن است. بنابراین، این پژوهش علاوه بر همسویی با متغیر جاده ابریشم دیجیتال، بر آثار و پیامدهای این طرح بر ترتیبات منطقه‌ای خلیج فارس، به ویژه رقابت عربستان و امارات در جاده ابریشم دیجیتال، تمرکز خواهد داشت. از این رو، نوآوری پژوهش حاضر در این است که به جای تمرکز صرف بر ابعاد کلی ابتکار کمربند و جاده، به تحلیل رقابت خاص میان دو بازیگر اصلی این منطقه، یعنی عربستان و امارات، پرداخته و تأثیر این رقابت‌ها بر تحولات اقتصادی، دیپلماتیک و امنیتی منطقه خلیج فارس را به طور دقیق‌تر و عمیق‌تر بررسی می‌کند. این پژوهش علاوه بر ارزیابی اثرات بلندمدت جاده ابریشم دیجیتال بر سیاست‌های این کشورها، به تحلیل چالش‌ها و فرصت‌هایی که این رقابت در روابط بین‌المللی و استراتژی‌های منطقه‌ای ایجاد کرده است، می‌پردازد.

۳. مبانی نظری پژوهش

۳-۱. جاده ابریشم دیجیتال^۷

جاده ابریشم دیجیتال به عنوان بخشی از ابتکار «یک کمربند، یک راه»^۸ چین مطرح شده است. این پروژه، تلاشی برای ایجاد زیرساخت‌های دیجیتالی و گسترش شبکه‌های اطلاعاتی در سطح جهانی است که تمرکز آن بر توسعه فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی (ICT) در کشورهای مشارکت‌کننده است. جاده ابریشم دیجیتال نقش مهمی در تقویت همکاری بین کشورها دارد و

۵-Tamimi

۶-Fulton

۷-Digital Silk Road

۸-Belt and Road Initiative

همچنین به عنوان یک ابزار استراتژیک در رقابت بین قدرت‌های جهانی عمل می‌کند (Rolland, 2020: 30). یکی از اهداف اصلی جاده ابریشم دیجیتال، بهبود زیرساخت‌های فناوری در کشورهای در حال توسعه و در حال گذار است. این زیرساخت‌ها شامل شبکه‌های 5G، فیبر نوری و مراکز داده می‌شود (Liu and Dunford, 2016: 330). توسعه این فناوری‌ها می‌تواند به کشورها کمک کند تا به اقتصاد دیجیتال بپیوندند و به رشد اقتصادی خود سرعت ببخشند. این موضوع به ویژه برای کشورهایی که دسترسی محدودی به زیرساخت‌های مدرن دارند، اهمیت بالایی دارد (Cheney, 2020: 264). در عین حال، جاده ابریشم دیجیتال از لحاظ رقابتی نیز بسیار مهم است. چین با سرمایه‌گذاری گسترده در این پروژه، به دنبال آن است که نفوذ خود را در بازارهای جهانی فناوری اطلاعات و ارتباطات افزایش دهد (Triol et al, 2020: 18). این اقدام می‌تواند جایگاه چین را در عرصه جهانی به عنوان یک ابرقدرت دیجیتال تقویت کند و همچنین به ایجاد استانداردهای جدید در فناوری‌های نوین مانند 5G و هوش مصنوعی منجر شود (Hilman, 2021: 19). کشورهای غربی، به ویژه ایالات متحده، این اقدامات را به عنوان تهدیدی برای امنیت و حاکمیت دیجیتال خود می‌بینند و تلاش می‌کنند تا با توسعه پروژه‌های مشابه و افزایش همکاری‌های بین‌المللی، این نفوذ را مهار کنند (Lee, 2019: 96). در زمینه همکاری، جاده ابریشم دیجیتال می‌تواند به عنوان یک پل ارتباطی بین کشورها عمل کند. از طریق این پروژه، کشورها می‌توانند به فناوری‌ها و دانش جدید دسترسی پیدا کنند و در برنامه‌های توسعه‌ای مشترک شرکت کنند (Shen, 2018: 167). این همکاری‌ها می‌تواند شامل ایجاد شبکه‌های مشترک اطلاعاتی، تبادل داده‌ها و همکاری در زمینه تحقیقات و توسعه باشد (Xiao, 2021: 201). با این حال، چالش‌هایی نیز در این مسیر وجود دارد. از جمله مهم‌ترین چالش‌ها می‌توان به نگرانی‌های امنیتی و حاکمیتی اشاره کرد. بسیاری از کشورها نگران هستند که سرمایه‌گذاری چین در زیرساخت‌های دیجیتال آن‌ها می‌تواند منجر به وابستگی فناوری و خطرات امنیتی شود (Cheung, 2020: 40). همچنین، اختلافات در زمینه تنظیم مقررات و استانداردهای فناوری می‌تواند به تنش‌های بین‌المللی منجر شود (Greemers, 2020: 67). جاده ابریشم دیجیتال به عنوان یکی از پروژه‌های کلیدی چین در زمینه فناوری اطلاعات و ارتباطات، هم فرصت‌های زیادی برای همکاری بین‌المللی ایجاد می‌کند و هم به عنوان یک ابزار استراتژیک در رقابت‌های جهانی عمل می‌کند. کشورها باید به دقت مزایا و معایب این پروژه را بررسی کنند و با اتخاذ رویکردهای مناسب، از فرصت‌های ایجاد شده بهره‌مند شوند و از چالش‌های احتمالی جلوگیری کنند.

۳-۲. نقش چین در رقابت و همکاری در جاده ابریشم دیجیتال

چین به عنوان یک قدرت جهانی در حال ظهور، نقش اصلی را در طراحی و پیشبرد جاده ابریشم دیجیتال ایفا می‌کند. این ابتکار که به عنوان بخشی از طرح بزرگتر «یک کمربند، یک راه» معرفی شده است، به منظور گسترش نفوذ دیجیتال چین در سطح جهانی و تقویت جایگاه آن در اقتصاد جهانی مطرح شده است. چین به عنوان کشوری که در دهه‌های اخیر در حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات^۹ پیشرفت چشم‌گیری داشته است، اکنون به عنوان یکی از پیشروان در توسعه زیرساخت‌های دیجیتال شناخته می‌شود. شرکت‌های بزرگ فناوری چینی مانند Huawei و ZTE به شدت در توسعه شبکه‌های 5G، فیبر نوری و سایر زیرساخت‌های دیجیتال فعال هستند. این شرکت‌ها با ارائه فناوری‌های پیشرفته و راه‌حل‌های جامع به کشورهای در حال توسعه، نقش مهمی در گسترش

زیرساخت‌های دیجیتال در سراسر جهان ایفا می‌کنند (Hillman, 2020: 94). چین با بهره‌گیری از توانمندی‌های فناوریانه خود، درصدد است تا وابستگی کشورهای دیگر به زیرساخت‌های دیجیتال خود را افزایش دهد. این رویکرد به چین اجازه می‌دهد تا نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در این کشورها تقویت کند و در عین حال به افزایش درآمد‌های خود از طریق صادرات فناوری و خدمات مرتبط با آن بپردازد (Fuchs, 2021: 465). یکی از اهداف اصلی چین در جاده ابریشم دیجیتال، تقویت همکاری‌های بین‌المللی و افزایش تبادل اطلاعات و فناوری است. چین از طریق امضای توافق‌نامه‌های دوجانبه و چندجانبه با کشورهای مختلف، سعی در ایجاد یک شبکه گسترده از همکاری‌های دیجیتال دارد. این توافق‌نامه‌ها شامل همکاری در حوزه‌هایی مانند امنیت سایبری، تجارت الکترونیک، هوش مصنوعی و اینترنت اشیا^{۱۰} است (Lee, 2019: 86). سرمایه‌گذاری‌های دیجیتالی چین در قالب جاده ابریشم دیجیتال و در چارچوب ابتکار یک کمربند یک راه، می‌تواند تأثیرات اقتصادی مهمی بر کشورهای میزبان داشته باشد. افزایش دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و بهبود زیرساخت‌های دیجیتال می‌تواند به رشد اقتصادی و افزایش اشتغال در این کشورها منجر شود. با این حال، برخی از کارشناسان هشدار می‌دهند که این وابستگی به فناوری‌های چینی ممکن است منجر به افزایش بدهی‌های خارجی و وابستگی اقتصادی این کشورها به چین شود (Rolland, 2020: 78). چین از طریق استانداردسازی، سعی دارد تا نفوذ خود را در سازمان‌های بین‌المللی افزایش دهد و از این طریق به شکل‌دهی به آینده دیجیتال جهان بپردازد. این اقدامات می‌تواند به چین امکان دهد تا به عنوان یک رهبر جهانی در حوزه فناوری شناخته شود و نقش مهمی در تعیین جهت‌گیری‌های آینده این صنعت ایفا کند (Lewis, 2020: 103).

چین همچنین در ایجاد مراکز داده در کشورهای عضو BRI مشارکت دارد. مراکز داده یکی از زیرساخت‌های حیاتی برای ذخیره‌سازی و مدیریت داده‌ها در اقتصاد دیجیتال هستند. به عنوان مثال، در قزاقستان، چین با همکاری شرکت‌های محلی اقدام به ایجاد یک مرکز داده بزرگ کرده است که به عنوان یک هاب منطقه‌ای برای مدیریت داده‌های دیجیتال عمل می‌کند (Sahakyan, 2020: 19). این مراکز داده علاوه بر ایجاد اشتغال، به کشورها این امکان را می‌دهند که داده‌های خود را به صورت محلی ذخیره و مدیریت کنند، که این امر می‌تواند به بهبود امنیت سایبری و حفظ حاکمیت دیجیتال کمک کند (Wang, 2020: 220). یکی دیگر از حوزه‌های همکاری اقتصادی در جاده ابریشم دیجیتال، توسعه تجارت الکترونیک است. چین به عنوان یکی از پیشگامان تجارت الکترونیک در جهان، به گسترش بازارهای خود از طریق پلتفرم‌های تجارت الکترونیک مانند علی‌بابا و JD.com پرداخته است (Lee, 2019: 70). پروژه‌های شهرهای هوشمند نیز یکی از بخش‌های مهم جاده ابریشم دیجیتال است که به دنبال ایجاد شهرهایی با زیرساخت‌های هوشمند و فناوری‌های نوین است. چین با اجرای پروژه‌های شهرهای هوشمند در کشورهای عضو BRI، به بهبود خدمات شهری، کاهش مصرف انرژی و افزایش بهره‌وری اقتصادی کمک می‌کند (Haung and Chen, 2020: 28).

امنیت سایبری یکی دیگر از حوزه‌های همکاری‌های تجاری در جاده ابریشم دیجیتال است. با افزایش تهدیدات سایبری و نیاز به حفاظت از زیرساخت‌های دیجیتال، چین به همکاری‌های امنیت سایبری با کشورهای عضو BRI پرداخته است (Rafiq, 2018: 701). به عنوان مثال، در امارات متحده عربی، شرکت هواوی با دولت محلی قراردادهای همکاری برای بهبود امنیت سایبری و حفاظت از

زیرساخت‌های دیجیتال امضا کرده است. این همکاری‌ها نه تنها به بهبود امنیت دیجیتال کمک می‌کند بلکه اعتماد به فناوری‌های چینی را در کشورهای میزبان افزایش می‌دهد (Wang, 2020: 220). یکی دیگر از حوزه‌های همکاری‌های تجاری در جاده ابریشم دیجیتال، توسعه هوش مصنوعی و فناوری‌های نوین است. چین با توجه به دستاوردهای قابل توجه خود در زمینه هوش مصنوعی، به گسترش این فناوری‌ها در کشورهای عضو BRI پرداخته است (Huang and Chen, 2020: 29) به عنوان مثال، در عربستان سعودی، چین با همکاری دولت این کشور به توسعه پروژه‌های هوش مصنوعی در بخش‌های مختلف از جمله خدمات مالی، سلامت و مدیریت شهری پرداخته است. این همکاری‌ها نه تنها به بهبود فناوری‌های موجود در کشورهای میزبان کمک می‌کند، بلکه فرصت‌های جدیدی برای توسعه همکاری‌های اقتصادی فراهم می‌کند (Dong and Chai, 2020: 52).

به طور کلی، نقش چین در جاده ابریشم دیجیتال به عنوان یک بازیگر کلیدی در رقابت و همکاری‌های بین‌المللی بسیار مهم است. چین با استفاده از توانمندی‌های فناورانه خود و سرمایه‌گذاری‌های گسترده در زیرساخت‌های دیجیتال، به دنبال تقویت جایگاه خود در عرصه جهانی و افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی خود است. با این حال، این کشور با چالش‌های متعددی از جمله رقابت با کشورهای غربی و نگرانی‌های امنیتی مواجه است که می‌تواند تأثیراتی بر موفقیت‌های آینده آن داشته باشد. در نهایت، چین از طریق ایجاد و ترویج استانداردهای جهانی جدید، سعی دارد تا به رهبری جهانی در حوزه فناوری دست یابد و نقش مهمی در شکل‌دهی به آینده دیجیتال جهان ایفا کند.

۳-۳. نقش عربستان در رقابت و همکاری در جاده ابریشم دیجیتال

عربستان سعودی به عنوان یکی از کشورهای کلیدی در خاورمیانه، نقش مهمی در جاده ابریشم دیجیتال ایفا می‌کند. داده‌های موجود نشان می‌دهد که چین از سال ۲۰۱۶ تاکنون بیش از ۱۵ میلیارد دلار در پروژه‌های زیرساختی دیجیتال در عربستان سعودی سرمایه‌گذاری کرده است. این سرمایه‌گذاری‌ها شامل توسعه شبکه‌های ۵G، ایجاد مراکز داده و پروژه‌های شهر هوشمند مانند پروژه نئوم است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که همکاری‌های چین با عربستان سعودی به بهبود زیرساخت‌های دیجیتال این کشور کمک کرده و این کشور را به یکی از مراکز فناوری منطقه تبدیل کرده است. به عنوان مثال، توسعه شبکه‌های ۵G در عربستان سعودی با همکاری هواوی، به این کشور امکان داده است تا به یکی از پیشروان فناوری در منطقه تبدیل شود اما تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که این همکاری‌ها نیز با چالش‌هایی مواجه است. به عنوان مثال، رقابت‌های ژئوپلیتیکی بین عربستان سعودی و ایران و همچنین روابط پیچیده این کشور با ایالات متحده می‌تواند به مشکلاتی در همکاری‌های دیجیتال عربستان سعودی با چین منجر شود. علاوه بر این، وابستگی به فناوری‌های چینی ممکن است به مشکلاتی در زمینه امنیت سایبری و حفظ حاکمیت دیجیتال منجر شود (Lune and Fulton, 2019: 3).

طی چند سال گذشته، چین و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس (GCC) از روابط مستحکمی برخوردار بوده‌اند و فناوری و نوآوری به بخش مهمی از همکاری آنها تبدیل شده است. اصطلاح "اقتصاد دیجیتال" به طور فزاینده‌ای مورد استفاده قرار گرفته است، و دیجیتالی شدن اکنون موتور محرک رشد اقتصادی و تحول کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است. اقتصاد دیجیتال آنها به تنهایی دو برابر سریعتر از هم‌تایان اقتصادی پیشرفته خود در حال رشد است (Yi, 2022: 4). بنابراین اغلب اعضای شورای همکاری خلیج فارس از جمله امارات، قطر و عربستان سعودی درصدد

استفاده از ظرفیت فناوری و تکنولوژیکی کشورهای قدرتمند هستند تا بتوانند اقتصاد دیجیتالی خود را با سرعت بالا به ثمر برسانند. اگرچه در آینده نزدیک انرژی به عنوان ستون اصلی تجارت بین چین و شورای همکاری خلیج فارس باقی خواهد ماند، اما بخش فناوری به عنوان یک حوزه همکاری جدید و امیدوارکننده ظاهر شده است (Ghaziza, 2022: 4).

با مطرح شدن جاده ابریشم دیجیتال (DSR)، به عنوان شاخه‌های از BRI، در سال ۲۰۱۵ حضور چین در منطقه خلیج فارس تسریع شده است. از آن زمان، غولهای فناوری چینی از جمله علیبابا و همچنین شرکتهای مخابرات و فروشندگان زیرساخت، به ویژه هواوی، در تحول دیجیتال خلیج فارس شرکت کرده‌اند؛ از ارائه فناوریها تا سرورها، زیرساختهای تلفن همراه و پلتفرمهای ابری. به طور خاص، علی بابا حضور خود را به طور قابل توجهی در پادشاهی سعودی گسترش داده است. سازمان داده‌ها و هوش مصنوعی عربستان (SDAIA) توافق‌نامه‌ای را با Alibaba Cloud امضا کرده است تا شهرهای سعودی را با راه‌حل‌های شهر هوشمند مبتنی بر هوش تقویت کند. مرکز ملی هوش مصنوعی عربستان سعودی (NCAI) با هواوی همکاری خواهد کرد تا مهندسان هوش مصنوعی محلی را آموزش دهد که از مهارت و تجارب خود برای حمایت از اقتصاد متنوع و مبتنی بر داده اطمینان حاصل کند. در مقابل، فناوری های ابری علی بابا از جاه‌طلبی های شهر هوشمند عربستان سعودی پشتیبانی میکند (Flinders, 2020: 2).

در همین حال، Alibaba Cloud موافقت کرده است که با NCAI یا همان مرکز ملی هوش مصنوعی عربستان برای توسعه دیجیتال و هوش مصنوعی برای شهرهای هوشمند همکاری کند. از طریق پلتفرم هوش مصنوعی Alibaba Cloud، آنها به طور مشترک ایمنی و امنیت، تحرک، برنامه‌ریزی شهری، انرژی، آموزش و سلامت را ایجاد خواهند کرد. همچنین آکادمی دیجیتال عربستان یک یادداشت تفاهم با هواوی برای توسعه استعدادهای محلی امضا کرد. آنها به طور خاص هوش مصنوعی، محاسبات ابری، امنیت سایبری و استفاده از اینترنت ۵G را مورد مطالعه قرار خواهند داد (Saudi Digital Academy, 2022).

در عرصه اقتصادی، چین درصدد است تا از طریق برنامه «مشارکت استراتژیک جامع»، منافع متقابلی با کشورهای همسو با جهت گیری های خود برقرار نماید. در همین راستا، روابط چین و عربستان بر اساس منافع متقابل و مکمل در طول سه دهه گذشته از یک اهمیت حاشیه ای به مشارکت استراتژیک جامع تبدیل شده است (Fulton, 2020: 3). منافع اقتصادی دو دولت در کنار انتفاع چین از توسعه روابط با عربستان در قالب جاده ابریشم دیجیتال یا ابتکار یک کمربند یک جاده و دسترسی به بازارهای آفریقا و هند، اهمیت عربستان سعودی به عنوان اصلی ترین بازیگران شورای همکاری خلیج فارس را نشان میدهد. به همین دلیل این رابطه یکی از مهمترین روابط مشارکتی چین است که در عین حال دارای ارزش حیاتی برای تأمین منافع چین در در خاورمیانه و شمال آفریقا (MENA) تلقی میشود. همچنین این منطقه به عنوان مکانی که شامل بزرگترین بازیگران در حال ظهور است و دارای بازارهای مهمی است، ارزش اقتصادی قابل توجهی دارد. ارزش آن برای چین، استفاده از نقش عربستان در بلندمدت و حضور تجاری در حال توسعه برای ایجاد یک زنجیره تأمین نیازهای فزاینده است که برای طرفین مفید است. بنابراین روابط دوجانبه برای دو کشور منافع قابل توجهی دارد؛ برای چین، تأمین کننده چارچوبهای سیاستی با هدف عملی کردن ابتکار یک کمربند و یک جاده دارد و برای عربستان سعودی نیز حمایت قابل توجهی جهت تحقق چشم انداز عربستان سعودی ۲۰۳۰ صورت میگیرد (Chen, 2021: 6).

عربستان سعودی در مقام بازیگری از اعضای GCC که میتواند در زمره بازیگران مردد و متحد امریکا ایفای نقش کند، هم در جهان اسلام و هم در میان اعضای GCC، نقشی غیرقابل بدیل دارد. به همین دلیل بخش مهمی از سیاستهای اقتصادی دولت چین در قالب شرکتهای خصوصی وارد عربستان سعودی شده و برای عملیاتی کردن چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی ایفای نقش میکنند. پیشتر نیز گفته شد که هرچند شرکتهای خصوصی چینی در عربستان سعودی حضور فعالی در عرصه اقتصادی دارند، اما با توجه به وابسته بودن این شرکتهای به دولت چین، نوعی سرمایه‌گذاری دولتی قوی از سوی چین در عربستان سعودی در حال پیاده شدن است. بنابراین شرکتهای دولتی چین همچنان بازیگران اصلی در این زمینه هستند و سرمایه‌گذاری و ساخت پروژه‌های BRI، از طرف چین در حال تسریع جاده ابریشم دیجیتال در عربستان هستند. تمایل عربستان به حضور شرکتهایی است که از حمایت کافی از سوی دولت چین برخوردار باشند، زیرا شرکتهای دولتی ظرفیت بیشتری برای ریسک‌پذیری نسبت به خصوصی دارند و همچنین در مقیاس بزرگتر فعالیت‌های خود را انجام میدهند. از این جهت شبکه‌ها و نهادهای دولتی برای به دست آوردن منابع مالی و فنی وارد عمل میشوند (Galkin et al, 2019: 6). این ظرفیت عظیم تکنولوژیکی و فناوری چین در عربستان میتواند برای پروژه‌های زیربنایی و بخشهای سرمایه‌بر کارایی قابل توجهی داشته و حتی فرصتهایی برای بخش خصوصی ایجاد کند تا در زنجیره‌های نیازها مختلف کارایی داشته باشند (Chen, 2021: 15).

در واقع، چین و عربستان سعودی برای توسعه برنامه جاده ابریشم دیجیتال، نیازهای مشترکی دارند و می‌توانند در نقش مکمل یکدیگر عمل نمایند. دو کشور در بخش‌های صنعتی و انرژی، مصرف بالایی دارند و از این جهت همکاری متقابل میتواند نسبت به بهره‌وری انرژی و ایجاد یک فرصت برای شناسایی ظرفیت‌های عربستان کمک شایانی کند. همکاری عربستان سعودی میتواند نقطه شروعی برای بهرهوری با تکیه بر توسعه چین در حوزه انرژی باشد. عربستان سعودی با همکاری چین بزرگترین بازار برای خدمات انرژی در سراسر جهان است که طرحهای تامین مالی این پروژه‌ها میتوانند ظرفیت خدمات بهره‌وری انرژی در پادشاهی سعودی را گسترش دهد (Chen, 2021: 5). توسعه همکاری عربستان سعودی و چین میتواند ترویج دهنده و ایجاد چارچوبی برای امور اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌ها در راستای برنامه ریزی مالی برای بنادر مرتبط با ابتکار یک کمربند-یک جاده باشد که برای بزرگراه‌ها و پروژه‌های راه آهن میتواند مفید باشند. اما این فرایند همکاری میتواند ابعاد دیگری از جمله ادغام قدرت منطقه‌ای، به ویژه در شورای همکاری خلیج فارس، انجمن جنوب شرق، کشورهای آسیایی و آفریقا منجر شود و همبستگی را افزایش دهد. همچنین توسعه همکاری دو کشور میتواند منجر به انعطاف‌پذیری نظام‌های سیاسی از طریق انرژی‌های تجدیدپذیر شود که به طور مشخص عربستان سعودی میتواند زمینه‌ساز تحقیقات مشترک گسترده تری را میان دو طرف تسهیل کند و منجر به اشتراک‌گذاری دانش بین‌المللی برای کاهش ریسک‌پذیری در داخل زنجیره تأمین CCS گردد (Chen, 2021: 5).

به طور کلی، نهادهای تخصصی عربستان سعودی از جمله مرکز ملی هوش مصنوعی، آکادمی دیجیتال عربستان سعودی و مراکز تخصصی دیگری که در زمینه کار با هوآوی و علی بابا همکاری میکنند، بر توسعه حمل و نقل شهری و ساخت ابرپروژه نئوم، فعالیت‌های شگفت‌انگیزی را انجام می‌دهند که علاوه بر دستاوردهای اقتصادی، بر ارتقای جایگاه عربستان سعودی در منطقه و جهان افزوده و این کشور را به مرکز مهمی برای سرمایه‌گذاری در حوزه علمی و تکنولوژیکی تبدیل کرده است. در عربستان سعودی، همکاری‌های چین با این کشور به توسعه زیرساخت‌های دیجیتال و تقویت موقعیت عربستان سعودی در منطقه کمک کرده، اما رقابت‌های ژئوپلیتیکی و وابستگی به فناوری‌های چینی از

جمله چالش‌های مهم هستند. به صورت تفکیکی باید گفت که هدف چین دستیابی به منابع انرژی است که در منطقه خلیج فارس قابلیت تحقق دارد و کشورهای عربی نیز نیازمند دریافت دانش تکنولوژیکی برای توسعه حمل و نقل، خدمات و توسعه شهرهای هوشمند هستند که این دو نیاز، ابعاد همکاری میان دو طرف را تشکیل می‌دهد. به طور مشخص عربستان سعودی از متقاضیان اصلی تکنولوژیکی چین است که توانسته شرکت‌های مهم چینی را برای حمایت از پروژه‌های حیرت‌انگیز راهی این کشور کند. بنابراین چین و شرکت‌های فناوری آن، حامی جاه‌طلبی‌های عربستان سعودی و شرکت نثوم هستند که توجه عمده خود را به چشم‌انداز ۲۰۳۰ در این کشور معطوف کرده است. به نظر می‌رسد که در این باره شرکت‌های چینی به شکل بهتری توانستند دغدغه و برنامه عربستان سعودی را پوشش دهند و از این جهت نسبت به سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در عرصه فناوری و تکنولوژیکی پیشی گرفته‌اند. حتی عربستان درصدد است تا از برنامه جاده ابریشم دیجیتال چین برای ارتقای صنعت و نیازهای بومی خود بهره گیرد و یا حتی این دانش‌ها را بومی‌سازی کند. با این حال، افزایش قابل ملاحظه صادرات و واردات چین و عربستان سعودی نشان دهنده اهمیت استراتژیک عربستان برای توسعه برنامه‌های مختلف چین در خلیج فارس است.

۳-۴. نقش امارات در رقابت و همکاری در جاده ابریشم دیجیتال

در میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، امارات متحده عربی به عنوان یکی از بازیگران مهم در BRI در حال تبدیل شدن به یکی از بخش‌های مهم کریدور جاده و کمر بند چین است که در منطقه جنوب غرب آسیا با وجود دیگر قدرتهای منطقه‌ای در منطقه غرب آسیا، نفوذ و اهمیت فزاینده امارات متحده عربی را نشان می‌دهد. این کشور در حال تبدیل شدن به عنوان یک قطب تجاری و سرمایه‌گذاری همراه با اهداف متنوع انرژی است که میتواند از اهداف سیاست خارجی چین در این منطقه حمایت کند (Manish and Anu Sharma, 2022: 141). امارات متحده عربی از ظرفیت مناسبی برای گسست نسبی از آمریکا و سوق یافتن به سمت چین برخوردار است که با توجه به نیاز چین به انرژی و جایگاه برجسته امارات در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس، این تعامل بیش از پیش عمیقتر میشود. در تمام موارد اقتصادی، تجارت و لجستیک، و بخش‌های حملونقل، امارات متحده عربی نقش مؤثری بر عهده گرفته است. به طوری که بیش از ۲۰ درصد از تجارت چین با شرکای عربی و بیش از ۲۵ درصد از صادرات چین با امارات انجام میشود. بنابراین بخش مهمی از تعاملات اقتصادی و تجاری چین به منطقه غرب آسیا در حال حاضر از طریق امارات ترانزیت میشود. از این طریق، امارات متحده عربی خود را برای ایفای نقش محوری در ابتکار BRI به دلیل داشتن موقعیت استراتژیک، زیرساخت‌های استراتژیک و سیاست‌های اقتصادی پایدار آماده می‌کند. امارات متحده عربی و چین از مدتها قبل، پروژه‌های کلیدی و حیاتی را برای تبدیل کردن امارات و استفاده از ظرفیت این کشور برای تقویت ترانزیت حیاتی مدنظر قرار دادند که نشانگر موقعیت مهم امارات برای صادرات چین به مناطق آفریقا و اوراسیا است (Rizvi, 2019: 11). بدین ترتیب امارات متحده عربی به عنوان یک بازیگر مهم اقتصادی برای چین، مسیر جاده ابریشم را برای دسترسی چین به آفریقا و اوراسیا فراهم مینماید که در این میان، ابعاد سرمایه‌گذاری چین در امارات و تمایل امارات برای میزبانی از نشستهای علمی و تکنولوژیکی، بسیار کلیدی است. فرایند گسست امارات از ایالات متحده و نزدیک شدن به چین به شکل قابل توجهی در حال تبدیل شدن به یک واقعیت سیاسی است. به طور مشخص تبدیل شدن امارات متحده عربی به یک مرکز تجاری و ترانزیت مهم برای چین در منطقه خلیج فارس از طریق بنادری مانند جبلعلی فراهم شده است. این دسترسی برای چین، منجر به ایجاد مسیرهای ترانزیتی روان، ایمن و کارآمد

شده که باعث اتصال بنادر عمده دریایی در امتداد کریدور BRI میگردد. حتی این تعامل به نحوی پیش رفته که امارات، برخلاف حضور منطقه خود از شراکت با چین بیشترین سود را خواهد برد و طرح‌های «کمربند و جاده»، زیرساخت‌هایی برای دسترسی تجارت جهانی این کشور و همچنین ثبات داخلی در این کشور ایجاد کرده است (Manish and Anu Sharma, 2022: 143).

بخش قابل توجهی از تعامل چین و امارات در عرصه تکنولوژی و فناوری و در راستای محقق شدن جاده ابریشم دیجیتال دیده میشود که توانسته امارات را به عنوان مقصد مهم صادرات علمی و تکنولوژی چین تبدیل کند. در سالیان اخیر برنامه‌های همکاری چین و امارات به شکل قابل توجهی در عرصه انرژی پاک و توسعه سبز به انحاء مختلف انجام شده است. تشکیل کارگروه سرمایه گذاری و همکاری اقتصادی امارات و چین نتیجه تفاهم‌نامه ای است که دو کشور در ماه می ۲۰۲۴ امضا کردند. هدف اصلی این تفاهم نامه تقویت همکاری های اقتصادی و سرمایه گذاری به عنوان بخشی از طرح کمربند و جاده و ایجاد راههای جدید برای همکاری در بخشهای حیاتی - از جمله توسعه سبز، زیرساخت ها و اقتصاد دیجیتال است. این تلاشها روابط دوجانبه را تقویت میکند و با هدف شکل دادن به توسعه پایدار در امارات دنبال میشود (Uniten Arab Emarates, Ministry of Economy, 2024). در همین راستا عبدالله احمد الصالح، معاون وزیر اقتصاد امارات باور دارد که روابط امارات و چین استراتژیک است و نشان دهنده مدلی از همکاری اثربخش در طول چهار دهه است که با رشد اقتصادی قابل توجه نمود عینی پیدا کرده است. این روابط، با تأکید شیخ محمد بن زاید آل نهیان، رئیس جمهور امارات و شی جین پینگ، رئیس‌جمهور چین، روابط تجاری و سرمایه‌گذاری بین دو کشور را به میزان قابل توجهی تقویت کرده است. این همکاری باعث ایجاد تفاهم عمیقتر و تقویت مشارکت اقتصادی شده است که به پیشبرد منافع مشترک و ترویج رشد و توسعه پایدار دو کشور دوست کمک نموده است (Uniten Arab Emarates, Ministry of Economy, 2024).

تعامل چین و امارات متحده عربی نقش مهمی در تمایل امارات به سمت چین و حتی رویگردانی از گرایش بیشتر به سمت آمریکا داشته است. بنابراین شاید هنوز زود است که بتوان امارات را از تعامل با آمریکا جدا دانست، اما سرعت نفوذ چین در این کشور به قدری است که میتواند امارات را به بازیگری تبدیل کند که به دنبال استفاده از ظرفیت چین در مناسبات منطقه‌ای و بین المللی است. به همین دلیل، همکاریهای چین و امارات در جاده ابریشم دیجیتال بر سه حوزه همکاری؛ تعاملات ارزی، سرمایه گذاریهای مشترک و انرژی سبز متمرکز است (Uniten Arab Emarates, Ministry of Economy, 2024). از این جهت امارات در حوزه انرژی پاک و جایگزین کردن انرژی مصرفی خود در آینده سرمایه گذاری قابل توجهی انجام داده است. ضمن اینکه توسعه شبکه هوایی در حوزه ساخت فرودگاه، شهرهای هوشمند و صنایع دانش بنیان، امکانات قابل توجهی در اختیار شرکت های چینی گذاشته است. از این جهت شاید بتوان گفت صنعت هوانوردی و انرژی پاک یا انرژی سبز امارات، بیشترین همکاری را نسبت به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با شرکتهای چینی داشته است. علاوه بر این، امارات در تمام این موارد، در تلاش است تا در حوزههای اقتصاد دریامحور، زیرساخت لازم را برای بنادر خود فراهم نمایند و در این میان نقش چین در این کشور قابل توجه است. همچنین نقش دیگر امارات آن است که به عنوان یکی از اعضای مؤسس بانک سرمایه گذاری زیرساخت آسیایی تحت سلطه چین (AIIB) در نظر گرفته شده است (AIIB to Convene Annual Meeting in Middle East Next Year, 2021). بخش دیگری از برنامه همکاری چین و امارات، در حوزه ابتکارات مربوط به «انرژی سبز» است که امارات برای تقویت روابط خود با چین تعاملات مؤثری برقرار نمود. امارات برنامه جایگزین کردن انرژی مورد استفاده خود در دهه های آینده

را توسط شرکت‌های چینی و در توسعه انرژی سبز به کار گرفته و از این منظر، یک کشور پیشرو در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس است. امارات متحده عربی در این زمینه کاملاً علاقه مند به تعامل با چین در زمینه ابتکارات انرژی سبز بوده است که در واقع، تصمیم امارات، دنبال کردن گزینه‌های مختلف انرژی سبز محور اصلی امارات بوده تا بتوان در تجارت جهانی و شبکه‌های کشتیرانی ادغام گردد. امارات در راستای بهره‌گیری از جاده ابریشم دیجیتال، به دنبال تبدیل شدن به مکانی برای سرمایه گذاری در انرژی سبز قابل دوام با این هدف که دبی به قطب فناوری انرژی پایدار تبدیل خواهد شود، می‌باشد. سولا پارکها و مناطق انرژی سبز در مجاورت بندر جبل علی که در امارات اجرا شده است، فرصت هایی برای چین ایجاد کرده تا صنعت نوظهور خورشیدی را در این کشور گسترش دهد (Manish and Anu Sharma, 2022: 143).

با این اوصاف، رویکرد امارات متحده عربی آن است که در حوزه انرژی پاک و سبز بتواند از ظرفیت پکن بهره برد و با تنوع بخشی در نیازهای انرژی این کشور در آینده، موقعیت خود را به عنوان بازیگری کلیدی و معمار انرژی در میان اعضای GCC در آینده نشان دهد (Herlevi, 2016: 2). کسب این موقعیت در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس به کمک سرمایه گذاریهای چین، نشانه مهمی از نفوذ چین در اصلی ترین نهاد همکاری در منطقه خلیج فارس است که دو بازیگر اصلی آن یعنی امارات و عربستان سعودی را به سمت خود جذب کرده است. اما باید گفت که امارات به عنوان یکی از کشورهای متحد یا همسو با ایالات متحده در منطقه خلیج فارس، درصدد بهره‌گیری از رقابت چین و آمریکا است که به طور مشخص در گرایش امارات به استفاده از تکنولوژی و فناوری چین در مسیر جاده ابریشم دیجیتال نمود یافته است. همکاریهای چین - امارات متحده عربی بیشتر مبتنی بر منطق اقتصادی است و نقش امارات متحده عربی به عنوان یک مرکز تجاری و مقصد شماره یک صادرات چین به خاورمیانه و منطقه شمال آفریقا میباشد. اما در این میان، چین تنها نیست. زیرا امارات متحده عربی مقصد شماره یک برای صادرات ایالات متحده و اتحادیه اروپا به منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و دومین مقصد صادرات هند در سراسر جهان است. در واقع، هم ایالات متحده و هم اتحادیه اروپا روابط تجاری زیادی با امارات دارند. امارات متحده عربی همچنین به عنوان مرکز تجارت عمده آفریقا ظاهر شده است. در برخی از کالاها، امارات، به عنوان ۵ مقصد صادراتی برتر برای بیش از ۱۲ کشور آفریقایی تبدیل شده است (BUSINESS COUNCIL REPORT, 2020: 2).

تعاملات چین و امارات متحده عربی در طی سالهای ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ به قدری در حوزه تکنولوژی گسترش یافته که امارات از مهمترین شرکای تجاری امارات در حوزه فناوریهای نوین به شمار میرود. برگزاری رویداد چین-عرب اکسپو^{۱۱} نمونه بارز این تعامل فراگیر به شمار میرود. چین و امارات متحده عربی دارای گستردهترین شریک در این زمینه هستند؛ امارات متحده عربی با میزبانی از همایشهای مهم در دبی، حمایت و تأمین مالی برای گسترش و تعمیق مناسبات در جاده ابریشم، نقش قابل توجهی در این زمینه ایفا کرده است (Seetao, 2021: 1). بنابراین نقش خاص امارات متحده عربی در میان اعضای GCC به نحوی است که توانسته خود را به عنوان شریک علمی و تکنولوژیکی چین نشان دهد. از اینرو بخش مهمی از کنفرانسها، همایشهای علمی و تکنولوژیکی و دستاوردهایی که ناشی از پیوند صنعت با علم و تکنولوژی است، با حمایت امارات متحده عربی در حال وارد شدن به نوعی روابط سیاسی و اقتصادی گسترده است.

امارات متحده عربی با کوشش قابل توجه و توسعه سرمایه‌گذاری با چین، علاوه بر ایفای نقش دو طرفه و مؤثر، به نوعی نمایندگی چین در منطقه را برای توسعه جاده ابریشم بر عهده گرفته است. تعمیق مناسبات و روابط دوجانبه، محیط مساعدی برای توسعه سرمایه‌گذاری چین در امارات متحده عربی ایجاد نموده است (Seetao, 2021: 3). این روابط می‌تواند حتی میان امارات و عربستان نوعی رقابت ایجاد نماید. زیرا به طور دقیق از میان کشورهای عضو GCC، امارات و عربستان سعودی به شکل قابل توجهی درصدد بهره‌گیری از ظرفیت چین در منطقه هستند و نکته مهم آن است که روابط دو کشور یاد شده با ایالات متحده آمریکا نیز دارای ابعاد قابل توجه نظامی، سیاسی و اقتصادی است که حتی در برنامه مدیریت از راه دور آمریکا به نوعی نقش بازیگران نیابتی را نیز بر عهده دارند. با توجه به اینکه امارات، از بازیگران اصلی در جاده ابریشم دیجیتال چین است، عرصه‌های نوآوری و فناوری از مفاد مهم همکاری میان دو کشور می‌باشد. در طی سالیان اخیر این همکاری شامل کار مشترک بر روی واکسن‌های COVID-19 و فناوری 5G هواوی بوده است. هواوی در حال ساخت یک پروژه مجتمع مرکز داده مدولار در فرودگاه بین‌المللی دبی است و با سازمان برق و آب دبی همکاری کرده است تا از ساخت زیرساخت‌های فیبر نوری و نظارت تصویری پشتیبانی کند. هواوی همچنین قصد دارد بزرگترین مرکز داده با تاییدیه Uptime Tier III با انرژی خورشیدی را در پارک خورشیدی محمد بن راشد آل مکتوم امارات بسازد و با شهرداری شهر ابوظبی برای ساخت یک مرکز داده بازیابی بلایای شهری همکاری میکند (Seetao, 2021: 6).

طبق تحقیقات انجام شده توسط RWR Advisory در سال ۲۰۲۰، چین فناوری شهر هوشمند را به ۱۵ کشور در خاورمیانه صادر کرده است و پورتالهای تجارت الکترونیک چینی برای حدود ۸۰ درصد از کاربران اینترنت در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس قابل دسترسی است. این همکاری در کشور امارات به قدری گسترش یافته که امروزه امارات می‌تواند به نوعی نمایندگی چین در شورای همکاری خلیج فارس یا حتی در میان کشورهای منطقه خلیج فارس شناخته شده و بازیگر مهم جاده ابریشم دیجیتال در نظر گرفته شود. در یکی از این نشست‌ها که در سال ۲۰۲۴م، انجام شد، کارگروه مشترک سرمایه‌گذاری و همکاری اقتصادی امارات و چین در نشست افتتاحیه خود با هدف تقویت روابط اقتصادی و رشد سرمایه‌گذاری بین امارات و چین با تمرکز ویژه بر ارتقای همکاری در بخشهای مورد علاقه طرفین -از جمله اقتصاد جدید، کارآفرینی، گردشگری، حمل و نقل هوایی و خدمات لجستیکی تشکیل شد. این نشست از طرف امارات به ریاست عبدالله احمد الصالح، معاون وزیر اقتصاد و از طرف چینی توسط لینگ جی، معاون وزیر بازرگانی و معاون نماینده تجارت بین‌الملل چین، با حضور H.E. Ou Boqian، سرکنسول جمهوری خلق چین در امارات و نمایندگان از چندین نهاد دولتی از دو طرف انجام شد (Uniten Arab Emirates, Ministry of Economy, 2024).

مقامات اماراتی باور دارند که نشست کارگروه مشترک سرمایه‌گذاری و همکاری اقتصادی امارات و چین نقطه عطف مهمی در کشف فرصتهای جدید برای مشارکت و همکاری است. هدف آن تعمیق اعتماد متقابل بین جوامع تجاری چین و امارات و در عین حال برجسته کردن فضای سرمایه‌گذاری انعطاف‌پذیر و جذاب ارائه شده توسط بازارهای هر دو کشور و در نتیجه افزایش رقابت و شکوفایی روابط اقتصادی طرفین است. آماری که از سوی نماینده امارات ارائه شده، گویای آن است که چین یک شریک تجاری کلیدی برای امارات بوده است و ۱۱,۲ درصد از تجارت غیرنفتی امارات را در نیمه اول سال ۲۰۲۴ به خود اختصاص داده است. در سال ۲۰۲۳، امارات متحده عربی به شریک تجاری پیشرو چین در خاورمیانه و آفریقا تبدیل شد. مطابق این آمار، در شش ماه اول سال ۲۰۲۴، تجارت بین امارات و چین به بیش از ۴۲,۴ میلیارد دلار رسید که در مقایسه با مدت مشابه در سال ۲۰۲۳ تقریباً

۳ درصد رشد داشته است. در سال ۲۰۲۳، ارزش تجارت بین امارات و چین به ۸۶,۷ میلیارد دلار رسید که نسبت به سال قبل ۱۲,۱ درصد رشد را تجربه کرد. علاوه بر این، تا پایان سال ۲۰۲۳، تجارت دوجانبه بین دو کشور به ۱۲۰ میلیارد درهم رسید (Ministry of Economy, 2024). ضمن اینکه چین در میان صادرات غیرنفتی امارات با ۲ درصد در نیمه اول سال ۲۰۲۴ رتبه دهم را به خود اختصاص داده است. به طور مشابه، چین همچنین جایگاه دهم را در صادرات مجدد امارات با ۲,۵ درصد در مدت مشابه دارد. در همین حال، چین منبع ۱۸ درصد از واردات امارات است. تا پایان سال ۲۰۲۳، سرمایه‌گذاری امارات متحده عربی در چین به حدود ۴,۵ میلیارد دلار رسید که نشان‌دهنده دو برابر شدن ارقام سال قبل با افزایش قابل توجه ۹۶ درصدی است. این سرمایه‌گذاری‌ها در بخش‌های کلیدی، از جمله انرژی‌های تجدیدپذیر، زیرساخت‌ها، حمل‌ونقل و مخابرات تخصیص یافته است. از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری چین در امارات تا پایان سال ۲۰۲۳ به ارزش کل ۵,۸ میلیارد دلار رسیده است (Ministry of Economy, 2024).

۳-۵. رقابت عربستان و امارات در جاده ابریشم دیجیتال

نفوذ قابل توجه چین در عرصه فناوری و دیجیتالی در قالب جاده ابریشم دیجیتال، رقابت امارات و عربستان سعودی را برای کسب قدرت برتر یا نمایندگی از سوی چین دو چندان کرده است. زیرا هر دو کشور دارای بنادر مهم نفتی و تجاری هستند که برای چین از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشند. به منظور تحقق همین هدف، چین به دنبال بهره‌برداری تعدادی از بنادر از منطقه جنوب آسیا تا غرب آسیا، آفریقا، اروپا و حتی جنوب آمریکا است. مطابق برخی گزارشها، چین میلیاردها دلار هزینه کرده تا بتواند شبکه بندری خود را برای اطمینان بخشی به خطوط دریایی و افزایش قدرت خود در این زمینه افزایش دهد (Kynge, 2021: 2). نقشه دریایی چین، که در شکل (۱) به تصویر کشیده شده است، گستره نفوذ این کشور را در حوزه دریایی نشان می‌دهد. در این نقشه، کشورهای عربی از جمله امارات و عربستان سعودی به عنوان پل‌های ارتباطی کلیدی برای دسترسی چین به آفریقا و مناطق گسترده غرب آسیا نقش‌آفرینی می‌کنند. در این میان، شهر ابوظبی در امارات متحده عربی به دلیل موقعیت استراتژیک خود، جایگاه ویژه‌ای در این شبکه دارد. ابوظبی به عنوان یکی از مهم‌ترین بنادر خلیج فارس، نه تنها به توسعه اقتصادی امارات کمک می‌کند، بلکه نقشی محوری در تسهیل دسترسی چین به منابع و بازارهای منطقه ایفا می‌کند.

این رقابت، علاوه بر بُعد اقتصادی، تأثیرات ژئوپلیتیکی قابل توجهی نیز به همراه دارد و می‌تواند به تغییر موازنه قدرت در منطقه منجر شود. تلاش‌های چین برای بهره‌گیری از زیرساخت‌های بنادر عربی، از جمله بندر جبل علی در امارات و بنادر سعودی، بخشی از برنامه بلندمدت این کشور برای گسترش نفوذ خود در عرصه بین‌المللی است.

Fig. 2: China's Global Investments in Ports



Source: <https://asia.nikkei.com/Spotlight/Belt-and-Road/China-drops-11bn-anchors-to-expand-Maritime-Silk-Road>. Accessed on August 30, 2021.

شکل ۱. سرمایه‌گذاری چین در بنادر

Source: <https://asia.nikkei.com/Spotlight/Belt-and-Road/China-drops-11bn-anchors-to-expand-Maritime-Silk-Road>

رویکرد چین در قبال غرب آسیا و تمرکز بر گسترش نفوذ در کشورهایمانند امارات متحده عربی و عربستان سعودی، نشان‌دهنده اهمیت استراتژیک این منطقه به دلیل موقعیت جغرافیایی منحصربه‌فرد آن است. غرب آسیا به‌عنوان چهارراهی میان سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا، نقش بی‌بدیلی در پیوند اقتصادی، تجاری و استراتژیک این مناطق ایفا می‌کند. این موقعیت جغرافیایی، علاوه بر تسهیل حمل‌ونقل دریایی، نقشی حیاتی در شکل‌دهی به «جاده‌های نفتی» و شبکه‌های انرژی چین دارد که برای تضمین امنیت انرژی و پایداری اقتصادی این کشور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (Zulfikar, Rakhma, 2019: 29).

امارات متحده عربی و عربستان سعودی، به عنوان دو بازیگر کلیدی در منطقه، جایگاه ویژه‌ای در طرح جاده ابریشم دیجیتال چین دارند. این دو کشور با زیرساخت‌های پیشرفته و بنادر استراتژیک خود، به پل‌های ارتباطی برای صادرات محصولات چین در حوزه‌های صنعتی، نظامی، اقتصادی و دیجیتال تبدیل شده‌اند. بندر جبل علی در امارات به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین بنادر منطقه، نقش کلیدی در تسهیل تجارت بین‌المللی چین ایفا می‌کند. از سوی دیگر، عربستان سعودی با بنادر مهمی چون ینبع و سرمایه‌گذاری‌های کلان در زیرساخت‌های انرژی و حمل‌ونقل، به‌دنبال تقویت موقعیت خود در طرح‌های کلان چین است (Seetao, 2021: 7).

چین تاکنون میلیاردها دلار در توسعه بنادر و زیرساخت‌های حمل‌ونقل در غرب آسیا سرمایه‌گذاری کرده است. این اقدامات بخشی از استراتژی بزرگ‌تر چین برای ایجاد شبکه‌ای گسترده از مسیرهای دریایی و زمینی است که از جنوب آسیا تا آفریقا، اروپا و حتی جنوب آمریکا امتداد دارد. هدف اصلی این پروژه، تضمین امنیت زنجیره تأمین، گسترش دسترسی به بازارهای جهانی و تقویت جایگاه چین به‌عنوان یک قدرت اقتصادی و سیاسی جهانی است (Manish & Anu Sharma, 2022: 133).

این تحولات، رقابت میان امارات و عربستان سعودی برای جلب سرمایه‌گذاری و همکاری‌های بیشتر با چین را تشدید کرده است. امارات با پروژه‌های پیشرفته‌ای مانند "دبی هوشمند" و سرمایه‌گذاری در حوزه فناوری‌های نوین، در تلاش است تا به قطب فناوری و دیجیتال منطقه تبدیل شود. در مقابل،

عربستان سعودی با اجرای برنامه‌های کلان اقتصادی در چارچوب چشم‌انداز ۲۰۳۰ و تمرکز بر انرژی‌های تجدیدپذیر، هوش مصنوعی و اینترنت اشیا، به دنبال تثبیت جایگاه خود به عنوان شریک راهبردی چین است. علاوه بر این، همکاری چین با این دو کشور نه تنها در حوزه اقتصادی بلکه در ابعاد ژئوپلیتیکی نیز اهمیت دارد. چین از طریق این همکاری‌ها می‌تواند نفوذ خود را در مناطق حساس مانند خلیج فارس، دریای سرخ و شاخ آفریقا گسترش دهد و جایگاه خود را در مقابل رقبای بین‌المللی نظیر ایالات متحده و اتحادیه اروپا تقویت کند. این روابط چندبعدی میان چین و کشورهای کلیدی غرب آسیا، زمینه‌ساز تغییرات عمیق در موازنه قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد بود (Herlevi, 2016: 2).

در نهایت، نقش امارات و عربستان سعودی در پروژه‌های کلان چین، نه تنها در تقویت روابط اقتصادی و تجاری میان این کشورها تأثیرگذار است، بلکه رقابت استراتژیک میان آن‌ها برای جلب حمایت بیشتر چین می‌تواند پیامدهای قابل توجهی برای ژئوپلیتیک جهانی به همراه داشته باشد. این دو کشور با موقعیت جغرافیایی و اقتصادی منحصربه‌فرد خود، زمینه‌ای فراهم کرده‌اند که چین از طریق آن بتواند دسترسی به بازارهای اروپا و آفریقا را تسهیل کرده و اهداف بلندمدت خود در عرصه بین‌المللی را تحقق بخشد. کوشش عمده چین در مسیر جاده ابریشم دیجیتال آن است که بتوان از ظرفیت امارات و عربستان و پس از آن سایر کشورهای عربی، متحد آمریکا به نحوی بهره برد که بتواند دو هدف عمده را محقق سازد: اول، دستیابی به پایگاهی مطمئن برای تأمین نیازهای خود در عرصه انرژی و دوم: تبدیل این کشورها به متحدان مردم که بتوانند بدون توجه به دستورات آمریکا، روابط خود را با چین توسعه دهند. با توجه به گسترش بی‌سابقه نفوذ چین در منطقه خلیج فارس و اعضای GCC، امارات و عربستان سعودی در نقش متحدان مردم (آمریکا) روابط عمیقی با چین برقرار کرده و هریک به نحوی در قالب بازیگران مؤثر در دستیابی به اهداف جاده ابریشم دیجیتال فعالیت می‌کنند.

به طور کلی، باید گفت که رقابت امارات و عربستان به صورت پنهانی و برای بدست آوردن نماینده اصلی چین در منطقه یا شریک راهبردی این کشور در منطقه خلیج فارس و به خصوص در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس دیده می‌شود. حضور اقتصادی و تکنولوژیکی چین در بنادر شارجه، جبل علی، ابوظبی و دبئی و تمایل امارات به میزبانی از نشستهای علمی و تکنولوژیکی چین از جمله اکسپو، نشانه‌های مهمی از توجه خاص چین به این کشور برای تحقق برنامه جاده ابریشم دیجیتال در منطقه خلیج فارس است.

۳. بحث و نتیجه‌گیری

رقابت میان عربستان سعودی و امارات متحده عربی در چارچوب جاده ابریشم دیجیتال چین، نمادی از تغییرات ژرف در نظم اقتصادی و ژئوپلیتیکی منطقه خلیج فارس است. این رقابت، از یک سو بر نقش کلیدی چین در توسعه زیرساخت‌های دیجیتال و فناوریانه این کشورها تأکید دارد و از سوی دیگر، نمایانگر تلاش عربستان و امارات برای دستیابی به جایگاه برتر در تعاملات اقتصادی و سیاسی منطقه‌ای و جهانی است.

چین با اجرای ابتکار جاده ابریشم دیجیتال و سرمایه‌گذاری در فناوری‌هایی مانند شبکه 5G، هوش مصنوعی و مراکز داده، موفق شده است به عنوان یک بازیگر محوری در منطقه خلیج فارس ظاهر شود. این حضور، به کشورهای منطقه فرصت داده تا با بهره‌گیری از تخصص و فناوری چین،

مسیر توسعه اقتصادی و دیجیتال خود را تسریع کنند. امارات متحده عربی با تمرکز بر زیرساخت‌های پیشرفته، انرژی‌های پاک و تبدیل دبی به مرکز جهانی تجارت و فناوری، تلاش کرده است تا به قطب اصلی این پروژه در منطقه تبدیل شود. در مقابل، عربستان سعودی با اجرای طرح‌های بلندپروازانه مانند پروژه نئوم و توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر در راستای چشم‌انداز ۲۰۳۰، به دنبال تثبیت جایگاه خود به‌عنوان شریک کلیدی چین در منطقه است.

این رقابت فراتر از ابعاد اقتصادی و فناورانه، پیامدهای ژئوپلیتیکی عمیقی نیز به همراه داشته است. حضور چین در خلیج فارس، توازن قدرت منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده و به کشورهای عربی کمک کرده تا روابط خود را با قدرت‌های جهانی متنوع‌سازی کنند. چین نیز از طریق این تعاملات، نه تنها به منابع انرژی پایدار و بازارهای منطقه دست یافته، بلکه نفوذ خود را به آفریقا، اوراسیا و فراتر از آن گسترش داده است.

یکی از نتایج مهم این رقابت، پویایی تازه‌ای در همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است. هر دو کشور، امارات و عربستان سعودی، با سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نوآورانه و فناوری‌های پیشرفته، تلاش می‌کنند تا خود را به‌عنوان شرکای راهبردی چین در جاده ابریشم دیجیتال معرفی کنند. این رقابت سالم، بستری برای ارتقای زیرساخت‌های فناوری، رشد اقتصادی و ایجاد فرصت‌های جدید همکاری در منطقه فراهم کرده است.

در نتیجه، جاده ابریشم دیجیتال نه تنها یک ابتکار اقتصادی و فناورانه، بلکه بستری برای تعاملات ژئوپلیتیکی چندلایه است که چین، عربستان و امارات را در یک رابطه پویا و پیچیده قرار داده است. رقابت این دو کشور برای جلب توجه چین، به تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و فناورانه در منطقه کمک کرده و نقش چین را به‌عنوان یک بازیگر جهانی در عرصه فناوری و انرژی تثبیت کرده است. این روند، تحولی اساسی در نظم جهانی ایجاد کرده و به بازتعریف نقش خلیج فارس در تعاملات بین‌المللی انجامیده است. در نهایت، این رقابت می‌تواند به تعمیق همکاری‌های منطقه‌ای، تقویت روابط اقتصادی و گسترش فناوری در مقیاس جهانی منجر شود، و چین را در جایگاهی قرار دهد که همزمان به عنوان شریک اقتصادی و عامل تغییرات ژئوپلیتیکی منطقه‌ای شناخته شود.

- رئیسی‌نژاد، آرش. (۱۴۰۱)، ایران و راه ابریشم نوین؛ از ژئوپلیتیک راه تا دیپلماسی راه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سازمند، بهاره و امینی جشوقانی، ارشیا. (۱۴۰۳). شکل‌گیری فضای میان‌منطقه‌ای؛ خاورمیانه و راه ابریشم دیجیتال چین. فصلنامه مطالعات آسیا، ۲(۱۴۰۳)، ۱-۲۰.
- کاوه، علی؛ ترابی، قاسم؛ رضائی، علیرضا. (۱۴۰۰). ابتکار جاده ابریشم و امنیت انرژی چین در آسیای مرکزی. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۷(۱۱۴)، ۱۳۱-۱۵۸.
- واحدی، محمدرضا و صیادی، محمدکاظم. (۱۴۰۰). راه ابریشم دیجیتال و نقش آن در توسعه پایدار. فصلنامه توسعه تکنولوژی صنعتی، ۱۹(۴۶)، ۶۳-۷۶.
- "AIIB to Convene Annual Meeting in Middle East Next Year (2021)", Xinhua, September 27, 2020, at http://www.xinhuanet.com/english/2020-07/29/c_139249029.htm. Accessed on August 30 2021.
- BUSINESS COUNCIL REPORT, (2020), The U.A.E.'s Careful Balance of its Business, Trade, and Investment Relationship with China,
- Chen, D. (2021). The Digital Silk Road and its Implications for Global Digital Governance. *Journal of Global Affairs*, 35(2), 123-138.
- Chen, D. (2021). China's Belt and Road Initiative and Saudi Vision 2030: A Review of the Partnership for Sustainability, The King Abdullah Petroleum Studies and Research Center (KAPSARC), Pp1-31.
- Cheney, S. (2020). China's Digital Silk Road: Strategic Implications for the Global Economy. *Journal of Global Security Studies*, 5(3), 257-275.
- Cheng, J, Z, J. (2023). "Digital Silk Road" as a Slogan Instead of a Grand Strategy, "Digital Silk Road" as a Slogan Instead of a Grand Strategy, *Journal of Contemporary China*, 33(149), 823-838.
- Cheung, F. (2020). The Security Dilemmas of China's Digital Silk Road. *China Quarterly of International Strategic Studies*, 6(1), 33-52.
- Dong, J. Chai, H. (2020). Smart Cities and the Digital Silk Road: Lessons from China's Experience. *Journal of Urban Technology*, 27(1), 45-60.
- Fuchs, M. Merics, J. (2021). Digital Silk Road: China's Influence in the

Global Digital Economy. *Journal of Asian Studies*, 80(2), 456-471.

- Fulton, J. (2023). China-UAE Relations in an Era of Strategic Competition, *The Dragon in the Sands: Unpacking China's Presence in Contemporary West Asia*, Special Report, 2-15.
- Fulton, J. (2020). "Strangers to Strategic Partners: Thirty Years of Sino-Saudi Relations." Atlantic Council, August. <https://www.atlantic-council.org/in-depth-research-reports/report/strangersto-strategic-partners-thirty-years-of-sino-saudi-relations/>

Galkin, Ph, Chen, D. Ke, J (2019). "China's Energy Investment Through the Lens of the Belt and Road Initiative." KAPSARC Discussion Paper. <https://doi.org/10.30573/ks--2019-dp83>

- Ghaziza, M. (2019). "The Significant Role of Oman in China's Maritime Silk Road Initiative", *Contemporary Review of the Middle East*, vol. 6, no. 1, 2019, pp. 44-57, at <https://journals.sagepub.com/doi/full/10.1177/2347798918812285#bibr12-2347798918812285>. Accessed on August 30 2021.
- Greemers, R. (2020). China's Approach to Cyber Sovereignty. *Journal of Cyber Policy*, 5 (1), 56-77.

Griffiths, J. (2019). The Digital Silk Road: China's Quest to Wire the World and Win the Future. *Harvard International Review*, 40(2), 24-30

- Herlevi, L. (2016). "China and the United Arab Emirates: Sustainable Silk Road Partne China Brief—Jamestown, January 25, 2016, at <https://jamestown.org/program/china-and-theunited-arab-emirates-sustainable-silk-road-partnership/>. Accessed on December 01, 2023.

Hillman, J. (2021). The Digital Silk Road: China's Quest to Wire the World and Win the Future. *Center for Strategic and International Studies*, 4(1), 1-38

- <https://asia.nikkei.com/Spotlight/Belt-and-Road/China-drops-11bn-anchors-to-expand-Maritime-Silk-Road>
- Huang, Y. Chen, J. (2020). Smart Cities and the Digital Silk Road: Exploring New Frontiers of Technological Collaboration. *Urban Studies*, 57(15), 3015-3032.
- Huang, Y. Chen, X. (2020). The Role of Smart Cities in the Belt and Road

Initiative: A Case Study of China's Digital Silk Road. Sustainability, 12(7), 2896.

- Lee, J. (2019). Malaysia's Role in the Digital Silk Road: Opportunities and Challenges. *Asia Policy*, 14(3), 65-76.
- Lee, Y. (2019). China's Digital Silk Road: Pitfalls and Opportunities. *Asia Policy*, 26 (1), 85-104.
- Lewis, J. (2020). Emerging Technologies and the Future of U.S.-China Competition. Center for Strategic and International Studies.
- Liu, Y. Dunford, M. (2016). Inclusive globalization: Unpacking China's Belt and Road Initiative. *Area Development and Policy*, 1(3), 323-340.
- Liu, H. (2023). Saudi-China relations in the digital age. Hong Kong: Chinese University of Hong Kong Press.
- Lons, C. Fulton, J. Sun, D. Al-Tamimi, N. (2019). China's Great Game - in the Middle East. European Council on Foreign Relations. https://www.ecfr.eu/specials/china_middle_east
- Manish, M. Sharma, A. (2022). Oman and UAE on C Maritime Silk - Road Initiative: Implications For India, *AIR POWER Journal*, 17(1), .spring 2022 (January-March
- Rafiq, A. (2018). China's Digital Silk Road and its Implications for Pakistan. *Journal of Contemporary China*, 27(111), 696-709.
- Rolland, N. (2020). A Digital Silk Road? China's Belt and Road Initiative in the Digital Realm. *The National Bureau of Asian Research*, 12(4), 23-45.
- Sahakyan, M. (2020). Kazakhstan's Digital Silk Road: Challenges and Opportunities. *Journal of Eurasian Studies*, 11(2), 122-133.
- Shen, S. (2018). Digital Silk Road: Building a Technological Bridge between China and the World. *Asia Europe Journal*, 16 (2), 155-170.
- Saudi Digital Academy Signs Memorandum of Understanding with Huawei to Develop Local Tech Talents," *Saudi Press Agency*, February 3, 2022, <https://www.spa.gov.sa/viewfullstory.php?lang=en&news-id=2326478#2326478>.

Strange, A. (2024). CHINESE GLOBAL INFRASTRUCTURE, Shaftes-

bury Road, Cambridge CB2 8EA, United Kingdom One Liberty Plaza,
20th Floor, New York, NY 10006, USA.

- Triolo, P. Allison, K. Paulson, A. (2020). The Digital Silk Road: Expanding China's Digital Footprint. Eurasia Group, 5(2), 12-34.
- Uniten Arab Emarates, Ministry of Economy, 2024, *During the first meeting of their working group for investment and economic cooperation, 18 Dec 2024*. <https://www.moec.gov.ae/en/-/uae-and-china-explore-ways-to-enhance-economic-and-investment-relations-in-new-economy-entrepreneurship-tourism-aviation-and-logistics-sectors>
- Wang, J. (2020). Cybersecurity and the Digital Silk Road: China's Approach and Its Implications. Journal of Cyber Policy, 5(2), 215-233.
- Xiao, R. (2021). New Opportunities and Challenges of the Digital Silk Road: Perspectives from Southeast Asia. Journal of International Affairs, 74 (2), 191-210.
- Xiaoyu, W. (2024). High-Quality Development in China-Arab Digital Economy Cooperation: Opportunities, Challenges and Prospect, International Relations and Diplomacy, 12(4), 147-155.

Comparative Analysis of the Foreign Policies of Russia and Iran Towards the United States from 2011 to 2020

Received:2024/6/30

accepted:2025/2/2

Parisa Habibi:PhD

student in International
Relations, University of
Research Sciences, Teh-
ran, Iran (Corresponding
author)

E-mail: parisa.habibi87@
gmail.com

ORCID iD: 0009-0000-
4651-9869

Mohammad Bagher

Makramipour: University
Lecturer and PhD Student
in Political Science/Islamic
Revolution Political Stud-
ies, Shahed University,
Tehran, Iran

E-mail: bagher.mokara-
mi@yahoo.com

ORCID iD:0000-0002-
3570-2761

Shohreh Pirani: Assis-
tant Professor and Board
Member, Department of
Political Science, Shahed
University, Tehran, Iran

E-mail: sh.pirani@shahed.
ac.ir

ORCID iD:0000-0001-
8287-2600

:Abstract

The Islamic Republic of Iran and Russia, as two influential actors in the current international system, seek to enhance their roles and standings in global affairs. The United States, as a superpower since World War II and especially after the collapse of the Soviet Union, has significantly expanded its influence globally. As a global power, the U.S. aims to achieve greater interests and promote global processes in line with its objectives and needs, maintaining presence and influence in various regions and fields. The Middle East and the Persian Gulf, as key focal points, have attracted significant attention from the U.S. Iran, with its critical geopolitical and strategic position in the Persian Gulf and the Middle East, has played the most influential role in interactions with the U.S., a power beyond the region. Meanwhile, it is observed that while Iran-U.S. relations are characterized by tensions and conflicting policies, Russia has sought interaction and cooperation with the U.S. at various stages. This study employs a descriptive-analytical method and gathers information through library research, with the primary objective of conducting a “comparative analysis of the foreign policies of Russia and Iran towards the United States from 2011 to 2020.” The main research question is: How have the foreign policies of Iran and Russia towards the U.S. been, comparatively, from 2011 to 2020? The research results and findings indicate that Russia has maintained a more balanced foreign policy towards the U.S. compared to Iran. Russia is willing to engage and cooperate with the U.S. when its interests are at stake, whereas Iran has pursued an aggressive foreign policy towards the U.S., perceiving the issues between the two countries as insurmountable.

تجزیه و تحلیل تطبیقی سیاست خارجی روسیه و ایران در قبال ایالات متحده آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰

ارسال: ۱۴۰۳/۰۵/۰۹

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴

چکیده:

جمهوری اسلامی ایران و روسیه به عنوان دو عنصر تأثیرگذار در نظام بین‌المللی فعلی، به دنبال افزایش نقش و جایگاه خود در نظام بین الملل هستند. آمریکا هم به عنوان یک ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم، با سقوط شوروی، نفوذ خود را به صورت گسترده در سطح جهان افزایش داده است. این کشور به عنوان یک قدرت جهانی، با هدف دستیابی به منافع بیشتر و ترویج فرایندهای جهانی مطابق با اهداف و نیازهای خود، در مناطق و زمینه‌های گوناگونی از نفوذ و حضور برخوردار است. ناحیه خاورمیانه و خلیج فارس به عنوان یکی از نقاط کلیدی جلب توجه آمریکا بوده است. ایران، با موقعیت ژئوپلیتیک و استراتژیک مهم در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، تأثیرگذارترین نقش را در تعامل با آمریکا، به عنوان یک قدرت فراتر از منطقه، داشته است. در این حین، مشاهده می‌شود که در مقابل تنش‌ها و سیاست‌های تعارضی بین ایران و آمریکا، روسیه سعی در تعامل و همکاری در مراحل مختلف با آمریکا داشته است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای و نیز باهدف اصلی «تجزیه و تحلیل تطبیقی سیاست خارجی روسیه و ایران در قبال آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰» به نگارش درآمده است. سؤال اصلی پژوهش این است که سیاست خارجی کشورهای ایران و روسیه به‌طور مقایسه‌ای در قبال آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰ چگونه بوده است؟ نتایج و یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که روسیه نسبت به ایران سیاست خارجی متعادل‌تر در قبال آمریکا دارد و درجایی که منافعش ایجاب کند حاضر به تعامل و همکاری با آمریکا می‌باشد اما ایران سیاست خارجی تهاجمی در مقابل این کشور داشته و مشکل این دو کشور را حل نشدنی می‌داند.

کلید واژه‌ها: سیاست خارجی، ایالات متحده آمریکا، روسیه، ایران، نواقع گرای

پریسا حبیبی:

دانشجوی دکتری روابط بین الملل

دانشگاه علوم تحقیقات، تهران،
ایران (نویسنده مسئول)

E-mail: parisa.habibi87@
gmail.com

محمدباقر مکرمی پور:

مدرس دانشگاه

و دانشجوی دکتری علوم سیاسی/
مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی
دانشگاه شاهد، تهران، ایران

E-mail: bagher.mokara-
mi@yahoo.com

شهره پیرانی:

استادیار

و عضو هیئت گروه علوم سیاسی
دانشگاه شاهد،

تهران، ایران

E-mail: sh.pirani@sha-
hed.ac.ir

بعد از فروپاشی شوروی، روسیه همواره در تلاش بوده تا خود را به عنوان ابرقدرت و جانشین آمریکا معرفی کند. در این تواجه با آمریکا، تعدادی از دولت‌ها با سیاست‌های ضد هژمونیک آمریکایی، از جمله جمهوری اسلامی ایران، در سیاست خارجی روسیه نقش مهمی ایفا کرده‌اند. روسیه با پس‌زمینه پیچیده دوران پس از شوروی، تحت‌الشعاع قدرت و نفوذ آمریکا قرار گرفته است. اما با وجود پسرفت‌های این کشور، ادامه تلاش برای بازگشت به سطح برتری جهانی آمریکا به نظر بی‌ممکن و غیرقابل باور می‌آید.

روابط ایران و آمریکا در سه دهه اخیر موضوع پیچیده‌ای بوده است. این دو کشور با تاریخچه مختلف، گاهی هم در مقابل یکدیگر به عنوان دو قدرت بزرگ جهان مطرح شده‌اند. در این بین، روسیه با وجود تنش‌ها و رقابت‌های خود با آمریکا، در برخی موارد تلاش کرده است که در مراحل مختلف با آمریکا همکاری کند.

پس از انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری اسلامی ایران و همچنین بازگشت پوتین به رئیس‌جمهوری روسیه، روابط دو کشور تغییر کرد. تحریم‌های اقتصادی اروپا و تنش‌های میان روسیه و غرب، باعث توجه بیشتر مسکو به همکاری با تهران شد. همچنین، رویکرد دولت ایران در جهت تنش‌زدایی با غرب و نزدیک‌تر شدن به روسیه، تحت‌الشعاع روابط دو کشور قرار گرفت.

این نزدیکی ممکن است انگیزه‌ای برای روسیه باشد تا با رفع اختلافات ایران و غرب، به خود افتخار بزند. از دیدگاه مسکو، رسیدن به حل و فصل تناقضات ایران با غرب به‌ویژه آمریکا، می‌تواند به عنوان یک پیروزی مهم و موفقیت در مواجهه با غرب در نظام بین‌المللی درخشانه شود.

روسیه کشوری است که توانسته تا حدودی زیادی قدرت نظامی و اقتصادی خود را بازباید و دست آمریکا و غرب را از مقدرات کشورش را کوتاه کند، چراکه عامل تمامی گرفتاری‌های مردم کشورش در دوران جنگ سرد و پس از فروپاشی را، آمریکا و غرب می‌داند. امروزه روسیه در برابر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا قد برافراشته و به‌عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ هسته‌ای، عضو دائم و دارای حق وتو در شورای امنیت و نیز اقتصادی در حال رشد، خواهان همگرایی هرچه بیشتر با کشورهای مستقل جهان، از جمله ایران و چین است. اما در عین حال باروی کار آمدن پوتین و سیاست واقع‌گرای که پوتین اختیار کرد دولت‌مردان روسیه تلاش دارند تا رویکرد تعاملی با غرب داشته و از تقابل بی‌حاصل خودداری کنند.

در نوشتار پیش رو به تجزیه و تحلیل تطبیقی سیاست خارجی ایران و روسیه در قبال آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰ می‌پردازیم؛ ضمناً باید خاطرنشان ساخت که در مورد این مسئله تحقیقاتی صورت گرفته از جمله محمد بیدگلی و اصغر رجبی (۱۴۰۱) پژوهشی تحت عنوان «واکاوی سیاست موازنه گرایی ایران و روسیه در قبال آمریکا از دیدگاه کنت والتز»، سید جلال دهقانی فیروزآبادی و منوچهر مرادی (۱۳۹۴) پژوهشی تحت عنوان «آمریکا و روابط جمهوری اسلامی ایران - فدراسیون روسیه»، علی پور گرگی، محمود، سیفی و روز بهایی (۲۰۲۰) پژوهشی تحت عنوان «جایگاه جمهوری اسلامی ایران در موازنه سازی نرم روسیه در قبال آمریکا»، رستم بهرامی (۱۳۹۵) پژوهشی تحت عنوان «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و روسیه در قبال آمریکا از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰»، ولی کوزه‌گر کالجی (۱۳۹۵) پژوهشی تحت عنوان «ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی تعامل و تقابل با سیاست خارجی آمریکا»، علی مشهودی (۱۳۹۳) پژوهشی تحت عنوان «بررسی روابط سیاست خارجی روسیه و ایالات متحده آمریکا با تأثیر آن بر سیاست خارجی ایران از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۳» انجام داده‌اند. پژوهش حاضر بر خلاف پژوهش‌های پیشین به بررسی روابط این دو کشور از سال

۲۰۱۱ تا ۲۰۲۲ می‌پردازد و با تفکیک و تحلیل مفاهیم و سیاست‌های خارجی این دو کشور در قالب مباحث مختلف مانند نظام بین‌المللی، قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، تدابیر نظامی، و اقتصاد، نگاهی نوآورانه به روابط آن‌ها با آمریکا ارائه کرده است. این نگاه تازه و جامع در بررسی ابعاد نظامی و اقتصادی تأثیرگذار بر سیاست خارجی دو کشور می‌تواند به درک بهتر از مفاهیم و ویژگی‌های سیاست خارجی این دو کشور در قبال چالش‌های مشترک با آمریکا کمک کرده و تفکیک دقیق‌تری از عوامل موثر در این روابط ارائه دهد. همچنین می‌تواند با توجه به رهبری و تغییرات در دوران مورد مطالعه، در ارتقا اطلاعات موجود کمک نماید.

چهار چوب نظری

واقع‌گرایی نوکلاسیک یک مفهوم در حوزه روابط بین‌الملل است که گیدئون رز (Rose1998) به تعدادی از آثار در این زمینه ارجاع داده است. این آثار نقش بسیار مهمی در تفسیر سیاست خارجی و جنبه‌های مختلف روابط بین‌المللی ایفا می‌کنند. این مفهوم به بررسی نحوه تأثیر شرایط واقعی و ملموس بر تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای دولت‌ها در صحنه بین‌المللی می‌پردازد. از طریق این نظریه، تلاش می‌شود تا ابعاد و عوامل واقعی در تحلیل اتفاقات و دینامیک روابط بین‌الملل روشن شود.

. از دیدگاه واقع‌گرایان نوکلاسیک، گستره و بلندپروازی سیاست خارجی یک کشور ابتدا از جایگاه آن در نظام بین‌المللی و به‌ویژه از توانمندی‌های نظامی آن مشتق می‌شود. باین‌حال، آنها تأکید می‌کنند که تأثیر مستقیم و پیچیده این توانمندی‌ها بر سیاست خارجی باید از طریق متغیرهای میانجی در سطح واحدها ترجمه شود. به همین دلیل، واقع‌گرایان نوکلاسیک این دیدگاه را نوکلاسیک می‌نامند (مشیر زاده، ۱۳۹۹: ۱۲۹). نکته مهم دیگری که واقع‌گرایان نوکلاسیک تأکید می‌کنند، این است که قدرت به‌عنوان مؤلفه‌ای اساسی و کلیدی در تحلیل روابط بین‌الملل، به‌ویژه بر پایه توانمندی‌های کلان و قدرت نظامی تعریف می‌شود.

واقع‌گرایی نوکلاسیک نیز مانند سایر جریان‌های واقع‌گرایی، یکپارچه نیست. باین‌حال، اشتراکاتی نیز در آن‌ها قابل تشخیص است. اکثر نوکلاسیک‌ها، به عنوان یک جریان اقتصاد سیاسی، در مقابل نو واقع‌گرایان، نه تنها به عوامل سطح نظام توجه نمی‌کنند. بلکه اهمیت زیادی به افکار و تفسیرهای ذهنی افراد و ساختارهای داخلی دولت‌ها نیز می‌دهند. این گروه از تحقیق‌گران باور دارند که تصمیمات و رفتارهای بین‌المللی دولت‌ها تحت تأثیر عوامل بیرونی مانند نظام بین‌المللی و قدرتهای دیگر نه‌تنها قرار ندارند، بلکه به شدت به نگرش‌ها، انگیزه‌ها، و ساختارهای داخلی آن‌ها وابسته هستند. نظریه نوکلاسیک از دیدگاه اقتصاد سیاسی اجتماعی، تعامل بین عوامل داخلی و خارجی در تعیین آنها به‌نوعی بر لزوم تجزیه و تحلیل در سطوح مختلف تأکید دارند. در حالی که به همان اندازه که نو واقع‌گرایان به اهمیت آنارشی اشاره می‌کنند، واقع‌گرایی نوکلاسیک بر بینش‌های واقع‌گرایی کلاسیک تأکید دارد و به همین دلیل این جریان را "نوکلاسیک" نامیده می‌شود.

نوکلاسیک‌ها را می‌توان با تقسیم‌بندی جک اسنایدر از واقع‌گرایی به دو دسته تهاجمی (offensive) و تدافعی (defensive) قرار داد. در این دوشاخه از واقع‌گرایی نوکلاسیک، برخی از مهم‌ترین ابعاد استدلالی را می‌توان به شرح زیر اشاره کرد (همان)

واقع‌گرایی تهاجمی

استدلال واقع‌گرایان تهاجمی بیان می‌کند که حضور آنارشی در دین‌الملل موجب تحریک دولت‌ها می‌شود تا نسبت به افزایش قدرت و نفوذ خود تلاش کنند. این گروه معتقد است که در نظام بین‌المللی، امنیت و بقا به صورت مطلق تضمین نشده و به همین دلیل دولت‌ها با تلاش برای بهبود

وضعیت امنیتی خود، به افزایش قدرت و نفوذ می‌پردازند. همچنین، بر اساس این دیدگاه، بسیاری از دولت‌ها همواره در فرآیند توسعه‌گرایی نامحدود نیستند. زمانی که منافع این توسعه بیشتر از هزینه‌های آن باشد، دولت‌ها به تلاش برای افزایش قدرت و نفوذ می‌پردازند (تالیافرو، ۱۹۹۹).

از منظر واقع‌گرایان تهاجمی، آنارشی در دنیای بین‌المللی دارای اهمیت چشمگیری است. این گروه معتقد به وضعیت هابزی می‌پردازد که در آن امنیت کمیاب است و دولت‌ها با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود، سعی در بهره‌مندی از این امنیت کمیاب دارند. در چنین ساختاری، دولت‌های کوچک و ضعیف، که به تضمین امنیت خود علاقه دارند، ممکن است اقداماتی را انجام دهند که منجر به تعارض با سایر اعضای جامعه بین‌المللی شود. از این منظر، تفاوت‌های داخلی بین کشورها کمتر اهمیت دارند، زیرا افتراض بر آن است که فشارهای نظام بین‌المللی به حدی قوی هستند که دولت‌های مشابه در شرایط یکسان، رفتار یکسانی اتخاذ می‌کنند. بنابراین، با مرور توانمندی‌ها و شرایط خارجی دولت‌ها، می‌توان رفتار آنها را توجیه نمود (مشیر زاده، ۱۳۹۹: ۱۳۰).

فرید زکریا و جان مرشایمر به عنوان مهم‌ترین نظریه‌پردازان واقع‌گرایی تهاجمی شناخته می‌شوند. زکریا به اعتقاد دارد که تاریخ نشان داده است که در شرایطی که دولت‌ها به شکل رو به افزایش ثروت و قدرت می‌روند، تمایل دارند ارتش‌های بزرگی تشکیل دهند و به‌طور طبیعی در مسائل خارج از مرزهای خود دخیل شوند. این دولت‌ها به دنبال گسترش نفوذ بین‌المللی خود می‌باشند. (همان، ۱۳۱).

همان‌گونه که گفته شد، از دیدگاه بسیاری از نوکلاسیک‌ها، نظام بین‌المللی تأثیر مستقیمی بر رفتار دولت‌ها ندارد. از یک‌طرف، توجه به عوامل ادراکی و از سوی دیگر، به ساختارهای دولتی متمرکز شده است. در این سیاق، دیدگاه فرید زکریا تحلیلی نوکلاسیک به نام "شوک ادراکی" را معرفی می‌کند که مدعی است رویدادهای خاص می‌توانند به سرعت سیاست‌مداران را با تأثیرات بلندمدت روندهای مرتبط با قدرت آشنا کنند. این تغییر ناگهانی در ادراکات می‌تواند به تحولات بنیادین در دیدگاه و رفتار دولت‌ها منجر شود.

از دیدگاه جان مرشایمر، دولت‌ها در یک جهان پر از تهدیدات زندگی می‌کنند و تمایل دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند تا بتوانند بقای خود را تضمین کنند. به گفته مرشایمر: "هدف اصلی هر دولت، آن است که سهم خود از قدرت جهانی را به حداکثر برساند که این به معنای کسب قدرت به زیان دیگران است." او این تمایل به جستجوی قدرت را به سه عامل بازمی‌گرداند: ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، توانمندی‌های تهاجمی که همه دولت‌ها به آن دسترسی دارند، و عدم اطمینان از نیات و مقاصد دشمن. مرشایمر تأکید دارد که برای تبیین رفتار دولت‌ها، عوامل ساختاری مانند آنارشی و توزیع قدرت اهمیت بیشتری دارند و به عوامل داخلی مانند ملاحظات سیاسی و ایدئولوژی کمتر توجه دارد. این دیدگاه در تفاوت با واقع‌گرایی کلاسیک قرار دارد، زیرا مرشایمر سرشت قدرت‌طلبی و جنگ‌طلبی انسان را به‌عنوان مؤثرترین عوامل بررسی می‌کند.....

واقع‌گرایی تدافعی

واقع‌گرایی تدافعی به تحلیل رابطه میان آنارشی در نظام بین‌المللی و استلزامات امنیت از یک‌سو و رفتار دولت‌ها از سوی دیگر می‌پردازد. این دیدگاه فرض می‌کند که آنارشی در نظام بین‌المللی به‌طور کلی "خوش‌خیم" است، یعنی امنیت به‌صورت چندان نایاب نیست و در دسترس دولت‌ها قرار دارد. بنابراین، دولت‌ها، هرگاه حس کنند تهدیدی در برابر خود وجود دارد، ترجیح می‌دهند واکنش نشان دهند تا خود به رفتار تهاجمی نپردازند؛ حتی در این شرایط، واکنش آن‌ها معمولاً به شکل ایجاد موازنه و بازداشت تهدیدگر انجام می‌شود. در مواقعی که معضل امنیت به‌شدت جدی

شود، واکنش‌های سخت‌تری روی خواهند داد. این دیدگاه همچنین تأکید دارد که آنارشی بین‌المللی را نه تنها به عنوان یک وضعیت خوش‌خیم یا هابزی نمی‌پذیرد، بلکه معتقد است که آن را نمی‌توان به سادگی درک کرد. بر عهده دولت‌مردان است که در هر وضعیت خاصی به ارزیابی تهدید یا عدم آن پرداخته و تصمیم‌گیری کنند. (مشیر زاده، ۱۳۹۹: ۱۳۳).

واقع‌گرایی تدافعی، بر اساس تفکرات تالیا فرو، به چهار مفروضه اساسی تکیه می‌کند که به شرح زیر است:

۱. معضل امنیت (Security Dilemma)

در دیدگاه واقع‌گرایان تدافعی، معضل امنیت یک وضعیت است که تعداد دولت‌ها در تلاش برای افزایش امنیت خود، به دلیل ناامنی‌های احتمالی، به نحوی باعث کاهش امنیت دیگران می‌شود. آن‌ها به این باورند که توسعه‌طلبی همواره به افزایش امنیت منجر نمی‌شود. به عبارت دیگر، این دیدگاه بیان می‌کند که حتی با توسعه توانمندی‌ها و جلب منابع، دولت‌ها همچنان در معضل امنیتی گیر کرده و امنیت مطلق، به‌ویژه در یک نظام بین‌المللی خودگردان، غیرممکن است. این امر به این معناست که برای رسیدن به امنیت مطلق، باید به یک هژمونی جهانی تبدیل شد که این امر به دلیل کمبود اراده یا توانمندی جمعیت بین‌المللی، امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل، ایجاد یک دولت جهانی به معنای پایان دیپلماسی و سیاست بین‌الملل خواهد بود. در این شرایط، دولت‌ها همواره در تعقیب امنیت خواهند بود و با چالش‌های معضل امنیتی مواجه می‌شوند.

۲. ساختار ظریف قدرت (Soft Power)

در دیدگاه واقع‌گرایان تدافعی، ساختار ظریف قدرت اهمیت بیشتری نسبت به ساختار خام یا زمخت قدرت (Hard Power) دارد. ساختار ظریف قدرت به معنای توزیع نسبی از توانمندی‌ها مادی است که دولت‌ها را قادر می‌سازد راهبردهای نظامی و دیپلماتیک خاصی را دنبال کنند. این توانمندی‌ها می‌توانند شامل عوامل اقتصادی، فرهنگی، علمی، فناوری، و دیگر عناصر نرم قدرت باشند. به عبارت دیگر، در این دیدگاه، نه تنها نیروهای نظامی و قدرت اقتصادی مهم هستند، بلکه نرم‌ترین عوامل مانند تأثیرات فرهنگ، هنر، ایده‌آل‌ها، و دیگر نرم‌ترین جنبه‌های هر کشور نیز در تعیین نقش و اهمیت آن در نظام بین‌المللی مؤثرند. این دیدگاه بر اهمیت ایجاد تأثیرات مثبت و جذابیت برای دیگر کشورها تأکید دارد، تا در مقابل تهدیدها به دیپلماسی و تعامل مثبت پاسخ داده شود.

۳. برداشت‌های ذهنی رهبران

در دیدگاه واقع‌گرایان تدافعی، برداشت‌های ذهنی رهبران به عنوان یک متغیر میانی بسیار حیاتی تلقی می‌شود که تأثیر بسزایی در تعیین رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل دارد. این برداشت‌های ذهنی به اطلاعات حاصل از تجربیات تاریخی، قیاس‌های مختلف، و دیگر میانبرهای ادراکی رهبران برمی‌گردد. این تصورات ذهنی می‌توانند به شدت تأثیرگذار باشند و در نهایت به شکل گرفتارهای تصمیمات دولتی منجر شوند.

در این راستا، رهبران ملی معتقدند که تصمیمات خود را بر اساس نگرش‌ها، ارزیابی‌ها، و تعبیرات ذهنی خود اتخاذ می‌کنند. این برداشت‌ها ممکن است تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل شوند، از جمله تجربیات تاریخی، ایدئولوژی‌ها، فرهنگ، و شرایط داخلی و خارجی. این رویکرد نشان می‌دهد که تفسیر و برداشت رهبران از موقعیت‌ها و تهدیدات در نظام بین‌الملل می‌تواند به شدت تأثیرگذار باشد و تصمیمات آن‌ها را به سمت‌ها و راهبردهای مختلفی هدایت کند.

۴. عرصه سیاست داخلی

در دیدگاه واقع‌گرایان تدافعی، توانایی رهبران دولت در بسیج منابع مادی و انسانی، به‌عنوان یک جنبه اساسی در تعیین سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌ها در نظام بین‌الملل مورد تأکید قرار می‌گیرد. این دیدگاه با توجه به عواملی نظیر استقلال دولت از جامعه مدنی، ائتلافات سیاسی، عرصه سیاست سازمانی، و ارتباطات بخش‌های لشکری و کشوری، تأثیرگذاری این عوامل بر توانایی و قدرت سیاسی ملی را بررسی می‌کند. استقلال دولت از جامعه مدنی و ائتلافات سیاسی توانایی دولت را در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی تقویت می‌کنند، درحالی‌که ارتباطات میان بخش‌های لشکری و کشوری نقش مهمی در مدیریت منابع و پاسخ به چالش‌های داخلی و خارجی ایفا می‌کنند. به‌طورکلی، توانایی بسیج منابع، به همراه تأثیرگذاری این عوامل، به‌عنوان یکی از عناصر اصلی در تعیین رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل تلقی می‌شود.

جک اسنایدر و استفن والت به‌عنوان مهم‌ترین واقع‌گرایان تدافعی شناخته می‌شوند. تأکید والت بر اهمیت "موازنه تهدید" به‌جای موازنه قدرت نشان‌دهنده این است که تهدید به معنای ترکیبی از قدرت تهاجمی، توانمندی‌های نظامی، نزدیکی جغرافیایی و نیت تجاوزکارانه احتمالی آن است. بنابراین، او معتقد است که صرفاً داشتن قدرت به‌تنهایی کافی نیست و عوامل دیگر نیز حائز اهمیت هستند (مشیر زاده، ۱۳۹۹: ۱۳۴-۱۳۵).

سیاست خارجی روسیه

سیاست خارجی روسیه از ابتدای دوران پس از فروپاشی شوروی تا الان، یک مسیر پیچیده و پویا را نمایان می‌کند. در زیر، به برخی از ویژگی‌ها و تحولات کلیدی در این دوره پرداخته می‌شود:

دوره یلتسین (۱۹۹۹-۱۹۹۱)

پس از فروپاشی شوروی، روسیه به‌عنوان دولت مستقل با مشکلات فراوانی روبرو شد. سیاست خارجی یلتسین تلاش می‌کرد تا به روابط صمیمانه‌تر با غرب و به‌خصوص با ایالات متحده برسد. این دوره شاهد تلاش‌هایی برای شرکت در نظام جهانی اقتصادی و تحقق همکاری با اتحادیه اروپا بود. با وجود این تلاش‌ها روسیه در بازسازی جایگاه خود در نظام بین‌المللی ناموفق بود. یکی از دلایل این ناکامی، تضاد و تفرقه میان گروه‌های سیاسی و اقتصادی حاکم بود. نخبگان روسیه نه تنها متحد نبودند بلکه به صورت گروه‌ها و دسته‌های متخاصم تقسیم شده بودند و با یکدیگر در تضاد بودند. (رضایی، ۱۳۸۹)

سیاست خارجی روسیه در این دوره تحت تأثیر این تضادها قرار داشت. از یک طرف، تمایلات قدرت‌طلبانه و ضد غربی در حال رشد بود و از طرف دیگر، نگرانی‌هایی در مورد ایزوله شدن بیشتر روسیه از غرب وجود داشت. این امر منجر به سیاست خارجی نوسانی شد. به عنوان مثال، یلتسین غرب را دوست استراتژیک و متحد بالقوه می‌دانست، اما حمله ناتو به یوگسلاوی و افزایش احتمال درگیری روسیه و ناتو تضادهای داخلی را تشدید کرد. (همان)

در اواخر دهه ۹۰، سیاست خارجی روسیه به سمت گرایش‌های تند ملی‌گرایانه و ضد غربی سوق پیدا کرد. در دکتترین نظامی امنیتی روسیه که در آوریل ۲۰۰۰ منتشر شد، نادیده گرفتن منافع روسیه و تهدیدات خارجی علیه امنیت نظامی روسیه و متحدانش مورد توجه قرار گرفت. (همان)

ظهور پوتین (۲۰۰۸-۲۰۰۰)

در سال ۲۰۰۰، روسیه با یک بن‌بست در سیاست خارجی خود روبرو بود، که نیاز به تغییر استراتژی بین‌المللی را ضروری ساخت. با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین، تغییرات عمده‌ای در سیاست خارجی روسیه آغاز شد. پوتین در نخستین سخنرانی خود در ژانویه ۲۰۰۰، آینده‌ای درخشان برای روسیه در نظر گرفت و به مردم شفافیت و ثبات وعده داد. او اهدافی چون احیای روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ و افزایش تولید ناخالص داخلی را مورد تأکید قرار داد.

پوتین تلاش کرد تا تنش‌ها با غرب را کاهش دهد و روابط با آمریکا را بهبود بخشد، که این تلاش‌ها به ویژه در مبارزه مشترک با تروریسم نمود پیدا کرد. او سپس توانست اقتصاد روسیه را با ملی کردن صنعت انرژی و استفاده از درآمدهای نفتی و گازی برای تقویت قدرت اقتصادی و سیاسی کشورش تقویت کند. در سال ۲۰۰۵، روسیه به دومین تولیدکننده بزرگ انرژی در جهان تبدیل شد، و این موقعیت اقتصادی جدید به کشور امکان داد تا در سیاست‌های بین‌المللی نقش پررنگ‌تری ایفا کند. (هیرو، ۱۳۸۶؛ ۹)

روسیه با افزایش صادرات گاز و نفت به اروپا و سایر نقاط جهان، به یکی از بازیگران کلیدی در بازار انرژی تبدیل شد. این امر به ویژه در کشورهای اروپایی که به گاز و نفت روسیه وابسته بودند، احساس می‌شد. همچنین، پوتین توانست ذخایر ارز خارجی روسیه را افزایش دهد و روابط نزدیک‌تری با کشورهایمانند چین برقرار کند.

در سال ۲۰۰۶، روسیه برای نخستین بار ریاست گروه G۸ را بر عهده گرفت. پوتین در سیاست خارجی خود بر عملگرایی، اجماع و انسجام در عرصه داخلی تأکید کرد و به شدت با نظام تک‌قطبی توسط آمریکا مخالفت کرد. هدف نهایی او تبدیل روسیه به یکی از مراکز قدرت مستقل در دنیای چندقطبی و مخالفت با یکجانبه‌گرایی آمریکا بود. این سیاست خارجی جدید بر پذیرش روسیه به عنوان یک قدرت واقعی و توسعه اقتصادی و همگرایی با اروپا تمرکز داشت. (نواپی، ۱۳۸۷؛ ۴۵)

دیمیتیری مدودف (۲۰۱۲-۲۰۰۸)

در این دوران، دیمیتیری مدودف به‌عنوان پیشوای روسیه درآمد و پوتین نیز به عنوان نخست وزیر فعالیت خود را ادامه داد. این دوره شاهد ادامه سیاست‌های خردگرایانه در مناطق همسایه، به‌ویژه جنوب اوراسیا و شمال قفقاز بود. افزایش تنش‌ها با اتحادیه اروپا و ایالات متحده در مورد مناطق مشترک نیز مشهود بود.

بسیاری از ناظران معتقدند که مدودف در ادامه راه پوتین و تداوم همان سیاست‌ها در عرصه داخلی و دیپلماسی روسیه قرار داشت. مدودف نیز در چهارچوب سیاست چندجانبه‌گرایی و مخالفت با نظام تک‌قطبی، به توسعه روابط با سایر قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌الملل پرداخت.

او روابط خود با کشورهای اروپایی را گسترش داد و با کشورهایمانند آلمان همکاری نزدیکی را دنبال کرد. همچنین، مدودف بر این باور بود که پکن می‌تواند متحد خوبی برای به چالش کشاندن تفکر نظام هژمونیک آمریکا باشد. این اتحاد در چهارچوب پیمان شانگهای تقویت شده بود و به نظر روسیه می‌توانست چالش جدی‌ای را برای نظام تک‌قطبی جهان ایجاد کند.

در ژوئن ۲۰۰۸، مدودف سفری به چین انجام داد که در آن توافق‌نامه‌هایی در زمینه‌های مختلفی از جمله غنی‌سازی اورانیوم، صادرات و واردات نفت، و تکنولوژی‌های هوایی امضا شد. این سفر منجر به امضای قراردادهایی برای احداث خط لوله مشترک نفت و گاز بین روسیه و چین و قراردادهای هسته‌ای از

چند میلیارد دلاری شد. بررسی مناسبات دوجانبه، امضای اسناد جدید همکاری، افزایش اعتماد سیاسی و همسو کردن واکنش‌ها نسبت به مسائل بین‌المللی از جمله دستاوردهای این سفر بودند (بهشتی پور، ۱۳۸۷؛ ۳۷)

پرچمداری پوتین در دوران دوم (از ۲۰۱۲)

از سال ۲۰۱۲ تاکنون، با بازگشت ولادیمیر پوتین به ریاست جمهوری، الگویی از سیاست خارجی خودگرایانه و تأکید بر استقلال و افزایش نفوذ در مناطق همسایه برقرار است. موضوعاتی نظیر اوکراین، سوریه، و تلاش برای ایجاد محوری با چین در مقابل نفوذ غرب به‌عنوان اولویت‌های اصلی سیاست خارجی روسیه قرار گرفته‌اند. (abushov, 2019)

به طور کلی می‌توان گفت سیاست خارجی روسیه در نظم بین‌المللی پس از جنگ سرد بر محور موازنه قوا تمرکز دارد. این سیاست شامل تلاش‌های روسیه برای ایجاد تعادل در قدرت‌های جهانی، تعریف نقش خود به عنوان یک قدرت بزرگ و تمرکز بر همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است. روسیه در این چهارچوب، سعی دارد نفوذ خود را در نظام بین‌الملل تقویت کند و به چالش‌ها و فرصت‌های متعدد پاسخ دهد. این رویکرد به معنای تلاش برای ایجاد یک نظام بین‌المللی متوازن و چند قطبی است. (رضایی، ۱۳۸۹)

روابط خارجی روسیه در قبال آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰

موضوع انتخاب دوباره ولادیمیر پوتین به‌عنوان رئیس‌جمهور روسیه در سال ۲۰۱۲ و تدابیر دولت اوپاما برای مقابله با این مسئله، روابط آینده دو کشور را به سمت مسیرهای جدید هدایت کرده است. پوتین با ابراز اعتراض به دخالت‌های ایالات‌متحده در امور داخلی روسیه، نشان داد که او نه تنها به احساسات ملی‌گرایانه روسی‌ها توجه دارد که همواره تقابل با آمریکا را ضروری می‌داند، بلکه از تقسیم و فروپاشی شوروی با نگاهی ناراحت و پراهمیت به‌عنوان حادثه‌ای ناگوار در تاریخ ژئوپلیتیک قرن استفاده می‌کند. او این تمایلات وطن‌پرستانه را به‌عنوان ابزاری جهت مقابله با جریان‌های مخالف و حامیان غرب، بهره‌مند می‌کند (سیمبر، ۱۳۹۲؛ ۲۱)

در دور دوم ریاست جمهوری بوش، روابط میان روسیه و آمریکا به دلیل گسترش حضور و نفوذ آمریکا در مناطق اطراف روسیه، با افزایش تنش‌ها روبرو شد. این تنش‌ها زمانی که اوپاما به قدرت رسید و وعده‌هایی در خصوص بهبود روابط حسنه و استراتژیک داد، به دوره جدیدی وارد شد. سفر هیلاری کلینتون به روسیه و تشکیل گروه کاری تحت ریاست "یوگنی پریماکوف" و "هنری کسینجر" جهت بررسی و بهبود روابط دوجانبه این دو کشور اقدام به شد. هرچند روسیه از ابتدای اداره اوپاما، نسبت به تغییر در سیاست خارجی آمریکا و اقدامات آن در قبال روسیه ابراز تردید نمود، اما اعلام تعلیق برنامه استقرار منطقه سوم سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی، مسکو را به ارزیابی جدی‌تر موضوع و بهبود روابط با ایالات متحده کرده است. در واقع، این تصمیم غیرمنتظره، نشان‌دهنده تغییرات مهم در دینامیک روابط دوجانبه است. در حالی که مقامات آمریکایی تأکید دارند که تعلیق استقرار سپر موشکی با موضوع به سازی روابط با روسیه مربوط نمی‌شود، اما پاسخ مثبت کرملین نشان می‌دهد که این تصمیم می‌تواند به‌طور غیرمستقیم در جهت بهبود روابط و تداوم تعامل دو کشور تأثیرگذار باشد. (آرامی، ۱۳۸۸).

در دوران دوم ریاست جمهوری بوش، روابط بین روسیه و آمریکا به دلیل افزایش حضور و نفوذ آمریکا در مناطق حاشیه‌نشین روسیه، تنش‌آمیز شد. این تنش‌ها با انتقادات و اتهامات تند از طرف هر دو کشور همراه بود. با ورود اوپاما به قدرت و اعلام وعده‌های جدید برای بهبود روابط، همچنین

سفر هیلاری کلینتون به روسیه، روابط دوجانبه به مرحله جدیدی وارد شد. تشکیل گروه کاری روابط آمریکا و روسیه تحت ریاست یوگنی پریماکوف و هنری کیسینجر با مسئولیت بررسی وضعیت روابط و ارائه راهکارهای بهبود آن ایجاد شد.

روسیه از ابتدای طرح استقرار سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی، نگرانی‌های خود را اعلام کرده بود. اعلام تعلیق این برنامه، باعث بررسی جدی‌تر موضوع توسط کرملین شد. هرچند مقامات آمریکایی این تصمیم را با موضوع به سازی روابط با روسیه توجیه کردند، اما مورد استقبال مسکو به عنوان یک تحول مهم در روابط دوجانبه قرار گرفت. این تحول ممکن است تأثیر گذاری غیرمستقیم بر نوع روابط آینده دو کشور در حوزه‌های مختلف داشته باشد.

در دوران دوم ریاست جمهوری بوش، افزایش حضور و تأثیر آمریکا در حوزه‌های اطراف روسیه باعث شد تا روابط دو کشور به شدت تنش‌آمیز شود و اتهامات متقابل بین طرفین شاهد آن باشیم. وقتی اوپاما به قدرت رسید، وعده‌ها و تعهدات او برای بهبود روابط با روسیه، همراه با سفر هیلاری کلینتون به این کشور، منجر به شروع فصلی جدید در روابط دوجانبه شد. گروه کاری مشترک تحت ریاست "یوگنی پریماکوف" و "هنری کیسینجر" تشکیل شد تا روابط دو کشور را مورد بررسی قرار دهد و راهکارهای بهبود آن را ارائه دهد. هرچند روسیه از ابتدا با اظهارات اوپاما در خصوص تغییر در سیاست خارجی آمریکا نسبت به خود، مخالفت کرده و بر تغییرات عملی در این زمینه تأکید داشته است، اما اعلام تعلیق برنامه استقرار سپر موشکی در اروپای شرقی، موجب تحولات مهم در روابط میان مسکو و واشنگتن شده است. این تصمیم، با وجود انکار مسئولین آمریکایی در خصوص هدف ساخت روابط با روسیه، توجه جدی کرملین را به بهبود وضعیت روابط دوجانبه افزایش داده است. این تحولات می‌توانند در تداوم روابط و همچنین در تعیین سیاست‌های آینده دو کشور در حوزه‌های مختلف تأثیرگذار باشند. (آرامی، ۱۳۸۸).

با کاهش واگرایی در جریان رخداد‌های مربوط به سقوط قذافی در لیبی و پیچیدگی‌های موضوع سوریه از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳، روابط بین روسیه و آمریکا به تعارضات ژئوپلیتیکی که تنها به این دو کشور محدود نمی‌شود، تبدیل شد. طرف روسیه متهم به حمایت از گروه‌های تروریستی و ترویج اهداف یکجانبه‌گرایانه از سوی آمریکا شده است. از سوی دیگر، نقدهایی به یکجانبه‌گرایی آمریکا نیز مطرح شده و این مسئله به تعداد زیادی از تصمیم‌گیران در حوزه سیاست خارجی و نظامی آمریکا نسبت داده شده است.

روسیه، تجربه تلخ لیبی را به عنوان یک مثال از سوءاستفاده از قطعنامه سازمان ملل در اقدامات نظامی و اشغال کشور را نقده کرده و تأکید دارد که نباید این اتفاق در مورد سوریه تکرار شود. یک تأکید دیگر نیز بر پابندی روسیه به قوانین بین‌المللی و اعتقاد به ساختار چندقطبی جهانی است که با چین مشترک است. روسیه، با تأکید بر حل و فصل مسائل سوریه از طریق سازمان ملل و مخالفت با هرگونه قطعنامه‌ای که ممکن است منجر به مداخله نظامی گردد، تفاوت عمده با دیدگاه آمریکا را نشان می‌دهد.

این تعارضات نه تنها در مسائل سوریه، بلکه در زمینه‌های ژئوپلیتیکی و منطقه‌ای، از جمله فعالیت‌های هسته‌ای ایران، قطب شمال، و سپر دفاع موشکی شرق اروپا، تأثیرگذار بوده و باعث شده تا روسیه تمایل به همکاری و هماهنگی بیشتر با آمریکا در زمینه مسائل بین‌المللی را ابراز کند. دیدگاه پوتین بر این اساس است که بدون هماهنگی با بازیگران اصلی در سازمان ملل، کنترل فضای بین‌المللی خطر آمیز است. (سیمبر، ۱۳۹۲؛ ۲۴).

از دیدگاه آمریکایی، روسیه به اندازه یک قدرت قدرتمند در دنیای غرب، به عنوان یک چالش قابل توجه

محسوب می‌شود. آمریکا معتقد است که روسیه با اقدامات خود، به‌ویژه در مناطقی همچون سوریه، تلاش می‌کند تا در برابر کشورهای حامی آمریکا مانند عربستان، قطر و ترکیه، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند. این موضوع باعث تحمیل هزینه‌های زیادی به آمریکا شده و به‌عنوان یک تهدید آفرین به امنیت و منافع آمریکا در مناطق مختلف جهان در نظر گرفته می‌شود (زنده بودی، ۱۳۹۶؛ ۲).

جایگاه روسیه در سیاست خارجی ایالات‌متحده به‌عنوان یک نیروی برجسته و مهم محسوب می‌شود، و این واقعیت توسط مقامات آمریکایی هم تأکید شده است. در فوریه ۲۰۱۶، وزیر دفاع آمریکا کشورهای همچون چین، ایران، کره شمالی و مسئله تروریسم را در کنار روسیه به‌عنوان پنج موضوع مهم سیاسی-امنیتی ایالات‌متحده معرفی کرد. این نشان می‌دهد که روابط با روسیه برای آمریکا از اهمیت بسیاری برخوردار است.

برای درک بهتر ارتباطات واشنگتن با مسکو، لازم است این روابط را در چهارچوب دوجانبه و همچنین ساختاری در حوزه سیاست بین‌الملل در نظر گرفت. در این زمینه، دیدگاه ترامپ نیز مهم است؛ زیرا او در اولین نطق سالیانه خود در برابر کنگره، مسکو را در کنار پکن به‌عنوان رقبای جهانی ایالات‌متحده، روابط ایالات‌متحده با روسیه در تاریخ خود تحت تأثیر ملاحظات گسترده بین‌المللی قرار گرفته‌اند و پس از پایان جنگ سرد، دینامیک این روابط تغییرات زیادی را تجربه کرده است. این دو کشور از ابرقدرت‌های هم‌تراز به کشورهای با قدرت برتر و بزرگ تبدیل شده‌اند. با این حال، سایه ایستارهای دوران جنگ سرد همچنان بر موضوعات و مفاهیم موردنظر دوجانبه این کشورها افکنده است. توانمندی‌های متفاوت دو کشور و رویکردهای تعاملی پس‌انگ سرد، باعث شده است که از راهبردهای قدیمی تلفیقی و روش‌های نوین دیپلماسی در روابط بین آن‌ها استفاده شود. با ورود به ساختار گذار به چندقطبی، رفتار آمریکا در برابر قدرت‌های جهانی، از جمله روسیه، بر پایه مفهوم موازنه نرم شکل گرفته است. این به معنای ادغام استراتژی‌های نرم‌تر با روش‌های دیپلماتیک جدید در راستای حفظ تعادل و تعامل با کشورهای دیگر می‌باشد. (شهیدانی، ۱۳۹۸).

ترامپ، یک هفته پس از آغاز کار خود به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا در ژانویه ۲۰۱۷، به مدت ۵۰ دقیقه به گفتگو با پوتین پرداخت. در این گفتگو، دو طرف بر بهبود روابط و برگزاری دیدارهای دوجانبه تأکید داشتند. اما این تأکیدات تنها به‌خودی‌خود کافی نبودند. زیرا در اوایل ماه مارس ۲۰۱۷، ارتش آمریکا روسیه را به اتهام آورد که موشک‌های "SS-8" خود را در حالت آماده‌باش قرار داده است. این اقدام از دیدگاه ارتش آمریکا با معاهده هسته‌ای میان برد سال ۱۹۸۷ در تضاد بوده و به‌نوعی به‌عنوان یک تهدید برای ناتو مطرح‌شده است (شهیدانی، ۱۳۹۷؛ ۴).

در ماه فوریه، ترامپ فرماندهی ارتش آمریکا را به دنبال آغاز تغییرات در رفتار آمریکا نسبت به روسیه قرار داد. او خود به‌عنوان موضوع مهمی، از روسیه خواست که کنترل حاکمیت اوکراین بر شبه‌جزیره کریمه را بازگرداند. از این زمان تا بهار سال ۲۰۱۷، تعدادی از رفتارهای تهاجمی و مرحله‌ای از آمریکا به سمت روسیه اتفاق افتاده است. به‌عنوان یک نمونه، در تاریخ ۲۵ مارس ۲۰۱۷، آمریکا به‌منظور مقابله با گسترش تسلیحات ایران، کره شمالی و سوریه، تصمیم به تحریم ۸ شرکت روسی گرفت. در حدود یک ماه بعد و به بهانه انجام حملات شیمیایی در خان شیخون توسط دولت سوریه، آمریکا یکی از پایگاه‌های هوای ارتش سوریه را در تاریخ ۷ آوریل ۲۰۱۷ هدف قرار داد و موشک بارانی را اعزام کرد. دیمتری مدودف در این زمینه اظهار کرد که این حمله باعث قرارگیری آمریکا در شرایط جنگ با روسیه شده است. (همان، ۵)

بحران دیپلماتیک بین روسیه و آمریکا در اوایل دوره ریاست جمهوری ترامپ، قابل تفسیر به‌عنوان

نتیجه‌ای از تصمیمات باراک اوباما در ماه دسامبر ۲۰۱۶ است که منجر به اخراج ۳۰ دیپلمات روس از آمریکا شد. این تصمیم به‌عنوان پاسخی به ادعاهای درگیری مسکو در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در اجرا گذاشته شد. همچنین، دیدار پسر دونالد ترامپ با یک وکیل روسی اهمیت دیگری در این بحران دیپلماتیک داشت که به‌عنوان اصلی‌ترین ابزار مخالفان ترامپ برای فشار به وی مورد استفاده قرار گرفت. این اتفاق منجر به فشارهای شدید بر ترامپ شده و باعث استعفا تعدادی از همکاران او شد. به نظر می‌رسد که بحران مرتبط با ادعاهای دخالت روسیه در انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا، یکی از مسائل تأثیرگذار بر روابط دوجانبه باشد که تا پایان دوره ریاست جمهوری ترامپ، تأثیرگذاری خود را حفظ کند و بر تعاملات آینده دو کشور تأثیر بگذارد. (شهیدانی، ۱۳۹۷؛ ۶)

روابط میان روسیه و آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ را می‌توان به‌عنوان یک بحران دیپلماتیک در مراحل اولیه آن نگریست، که می‌تواند ناشی از تصمیمات پیشینی مانند اخراج ۳۰ دیپلمات روس از سوی اوباما در دسامبر ۲۰۱۶ باشد. این تصمیم در پاسخ به شائبه‌های مرتبط با دخالت مسکو در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا اجرا شد. هرچند که مسئله دیگری که حائز اهمیت است، دیدار پسر دونالد ترامپ با یک وکیل روسی است که به‌عنوان ابزار اصلی برخی از مخالفان ترامپ برای فشار و اجبار او به استعفا استفاده شد. این اتفاقات، تا پایان دوران ریاست جمهوری ترامپ، تأثیرات قابل توجهی روی روابط دوجانبه و فضای ارتباطی آینده این دو کشور خواهد داشت.

یکی از ویژگی‌های چشمگیر در روابط این دو کشور، انجام کنش‌ها بر اساس عقلانیت راهبردی است. این الگوی عمل، فضایی را برای تعامل متقابل فراهم می‌کند درحالی‌که درعین حال، ابزارهایی برای مدیریت و کنترل تعارض نیز وجود دارد. این موضوع را می‌توان در سند امنیت ملی دونالد ترامپ در مورد تغییرات در الگوی کنش با کشورهای تجدیدنظرطلب همچون روسیه مشاهده کرد. این سند نشان می‌دهد که ایالات متحده هنوز از رویکردهای یک‌طرفه در نظام جهانی بهره می‌برد و این امر می‌تواند به‌عنوان یکی از نشانه‌های این الگوی رفتاری در نظر گرفته شود. (Deyrmond, 2016)

از سوی دیگر، رفتار روسیه نیز به‌گونه‌ای است که همکاری تاکتیکی بر اساس نشانه‌هایی از چندجانبه گرایی و موازنه با ایالات متحده را در پیشبرد دارد. این موضوع، ایجاد یک معادله تعاملی در کنار تعارض‌ها را نشان می‌دهد. در چنین شرایطی، تصمیمات ترامپ، زمینه بازتولید روابط با روسیه را به وجود آورده و حتی با اجتناب از اجرای سیاست‌های تحریم اقتصادی به‌خصوص در چهارچوب «قانون کاتسا»، سعی در محدود کردن تحرکات اقتصادی و ژئوپلیتیکی روسیه کرده است.

سند امنیت ملی ترامپ در مواجهه با روسیه را به‌عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب تلقی می‌کند. این نگرش می‌تواند تأثیرگذاری بسیاری بر روابط دوجانبه و فرایندهای آینده این کشورها داشته باشد. بر اساس این سند، روسیه تدریجی‌تر موقعیت خود را در سیاست جهانی بهبود داده و به‌عنوان یک بازیگر تجدیدنظرطلب شناخته شده است. این نگرش باعث ایجاد رقابت و تعیین نقش بازیگران در بحران‌های منطقه‌ای می‌شود. در این چهارچوب، آمریکا و روسیه با تاریخچه‌های غنی از رقابت‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی، در چالش‌ها و تغییرات منطقه‌ای نقش مهمی دارند. (هدایتی، ۱۳۹۷).

حوزه‌های اختلاف میان آمریکا و روسیه

۱. گسترش ناتو؛ عبور از خط قرمزهای روسیه

در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون، سازمان ناتو به سیاست گسترش خود به سمت کشورهای اروپای شرقی ادامه داد. در ابتدا، لهستان، مجارستان و چک در سال ۱۹۹۹ به ناتو پیوستند و سپس تعداد اعضا در سال ۲۰۰۴ از ۱۹ به ۲۶ کشور افزایش یافت. این گسترش شامل تمام کشورهای اروپای

مرکزی و شرقی، از جمله کشورهای بالتیک، شد. ناتو در حال حاضر با ۲۹ عضو توانسته است جایگاه برجسته‌ای به‌عنوان ابزار نظامی اصلی خود را حفظ کند.

روسیه، اگرچه هرگز گسترش ناتو را تأیید نکرد، اما در دوره‌های اولیه پس از پایان جنگ سرد، این واقعیت را می‌پذیرفت. اما با گسترش به کشورهای جدید از جمله گرجستان و اوکراین، واکنش روسیه به شدت منفی شد. در سال ۲۰۱۴، در دکترین نظامی خود، گسترش ناتو را به‌عنوان یک تهدید جدی به امنیت ملی خود مطرح کرد.

روسیه معتقد است که گسترش ناتو به شرق، به‌ویژه پس از بمباران کوزوو در سال ۱۹۹۹، باعث نقض تعهدات روسیه شده و اساساً کنترل کارآمد تسلیحات و امنیت دولت‌های عضو ناتو را تضعیف کرده است. از دیدگاه ناتو، اقدامات روسیه به نقض پیمان‌ها، جزء الگوی عمومی رفتار روسیه است که هدف آن تضعیف ساختار امنیتی یورو-آتلانتیک است. (ثمودی پيله رود، ۱۳۹۸: ۱۳).

تجربه ناتو در برخورد با صرب‌های بوسنی در دهه‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۵ و جنگ با صربستان در سال ۱۹۹۹، منجر به نگرانی‌ها و تنش‌های زیادی از سوی روسیه شد. تلاش‌های ناتو برای ادغام جمهوری‌های پیشین شوروی در ساختارهای خود، نگرانی‌های روسیه را درباره مقابله با نفوذ خود و تشدید دوران جنگ سرد را تقویت کرده است. بحران اوکراین هم نشان داده است که روسیه و آمریکا قادر به ایجاد یک ساختار امنیتی مشترک در غرب نیستند. (Freire, simao, 2015).

اگرچه نیروها و توانمندی‌های نظامی میان روسیه و ناتو همچنان تعادل دارند، اما هر دو طرف در حال برنامه‌ریزی برای افزایش نیرو و تسلیحات در منطقه هستند. استقرار موشک‌های اسکندر در کالینینگراد و سامانه‌های دفاع موشکی در لهستان و رومانی نشان‌دهنده تشدید تنش‌ها و افزایش رقابت‌ها است. پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان برد احتمالاً با اتهامات آمریکا به روسیه، به فروپاشی خواهد کشید و پیمان جدید کاهش تسلیحات راهبردی نیز ممکن است تمدید نشود.

در مجموع، روسیه سه نگرانی اصلی درباره گسترش ناتو دارد. اول، بازگرداندن مشروعیت داخلی به‌عنوان قدرت بزرگ؛ دوم، حفظ تسلط بر همسایگان؛ و سوم، جلب توجه دولت‌های پیشین شوروی از جذابیت‌های سازمان ناتو. این نگرانی‌ها نشان‌دهنده این است که روسیه احساس می‌کند ناتو می‌تواند نقش اساسی در تعیین مقام امنیتی غرب و آمریکا داشته باشد و این موضوع می‌تواند به تضعیف اعتبار روسیه منجر شود. (ثمودی پيله رود، ۱۳۹۸: ۱۵).

۲. کنترل تسلیحات؛ بازگشت به رقابت‌های جنگ سرد

کنترل تسلیحات یکی از زمینه‌های تضاد میان آمریکا و روسیه است. هرچند توافقات مختلف در طول جنگ سرد و پس از آن به‌منظور کنترل تسلیحات به امضاء رسیده است، اما همچنان در زمینه پیمان‌ها، دفاع موشکی، و نحوه مقابله با گسترش تسلیحات، تنش‌ها وجود دارد. در حال حاضر، پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان برد در مرکز توجه این تناقضات قرار دارد.

از سال ۲۰۱۴، ایالات متحده همواره روسیه را به نقض این پیمان متهم کرده و از آن زمان تنش‌ها افزایش یافته است. در ابتدا، در غرب و آمریکا اعتقاد به این موضوع وجود داشت که روسیه به دنبال تقویت همکاری‌های اقتصادی و دفاعی است. اما تحولات اخیر، به‌ویژه بحران اوکراین، این اعتقاد را به چالش کشیده و به حاشیه نهاده است.

در تاریخ ۱ فوریه ۲۰۱۹، ایالات متحده اعلام کرد که تعهدات خود در چهارچوب پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان برد را به حالت تعلیق درمی‌آورد. واکنش روسیه نیز مشابه این اقدام

بود، و هر دو طرف اعلام کردند که توسعه موشک‌های جدیدی که قابلیت حمل سلاح هسته‌ای دارند را متوقف خواهند کرد. این اقدامات بر اساس سال‌ها اتهام زنی هر دو طرف به یکدیگر در نقض این پیمان انجام شده است.

ایالات متحده مدعی است که روسیه با توسعه و استقرار موشک‌های کروز زمین به زمین و میان برد جدید، در حال نقض پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان برد است. این اتهام به صورت مکرر در گزارش‌های سالانه وزارت خارجه آمریکا مطرح شده است.

در مجموع، نقض این پیمان توسط هر دو طرف، روسیه و ایالات متحده، به نظر می‌رسد که نتیجه از نظر موازنه قدرت‌های هسته‌ای و نقشی استراتژیک در قبال قدرت‌های دیگر، به خصوص چین، باشد. این اقدامات از دو طرف نشان‌دهنده تلاش برای حفظ وضعیت تعادل در میدان تسلیحاتی بین‌المللی هستند. (ثمودی پيله رود، ۱۳۹۸: ۲۱).

۳. سند راهبرد دفاع ملی و بازنمایی تهدیدات روسی در آمریکا

تناقضات و تنش‌ها میان روسیه و آمریکا در اوایل سال ۲۰۱۸، به وضوح بروز یافت. در تاریخ ۹ ژانویه ۲۰۱۸، جیمز ماتیس، وزیر دفاع کابینه ترامپ، برای اولین بار سند راهبرد دفاع ملی آمریکا را معرفی کرد. این سند با سند راهبرد نظامی ایالات متحده که توسط رئیس ستاد کل ارتش منتشر می‌شود، تفاوت‌های چشمگیری داشت. در زمینه تهدیدات شناسی، این سند شباهت‌های زیادی با راهبرد امنیت ملی داشت؛ به عنوان دغدغه اصلی، تمرکز نکرد و به جای آن، به ظهور بلندمدت و راهبردی در رقابت میان قدرت‌های بزرگ پرداخت. هرچند که سند مذکور تهدیدات متعددی را مطرح کرده بود، اما تأکید بر دو قدرت بزرگ یعنی روسیه و چین بود که به عنوان قدرت‌های تجدیدنظرطلب شناخته شدند. در چهارچوب فضای عملیاتی مرتبط با محیط امنیتی در آینده، این سند به پنج تهدید (چین، روسیه، ایران، کره شمالی و تروریسم) اشاره کرد. اما نقطه حرف این تهدیدات به‌ویژه به دو قدرت بزرگ یعنی روسیه و چین بود که به عنوان قدرت‌های تجدیدنظرطلب شناخته شدند. (هدایتی، ۱۳۹۷: ۹).

این سند به‌ویژه به تدابیر روسیه در جهت مشارکت در امور و تسلط بر کشورهای اطراف، تصمیمات حکومتی، جنبه‌های اقتصادی و دیپلماتیک آن‌ها اشاره می‌کند. همچنین بیان کرد که روسیه به دنبال تأسیس ناتو و تغییر ساختار امنیتی و اقتصادی اروپا و غرب آسیا بر اساس الگوهای اقتصادی خود است. این سند همچنین به کاربرد روسیه از فناوری‌های در حال ظهور برای نقض روندهای دموکراتیک در مناطقی چون گرجستان، کریمه و شرق اوکراین اشاره دارد و در مورد گسترش و به‌روزرسانی تسهیلات هسته‌ای روسیه خبر نگرانی‌هایی را بیان می‌دارد. این مسائل، در کنار یکدیگر، به وضوح چالش‌های بسیاری را در زمینه امنیت بین‌المللی نشان می‌دهند. (هدایتی، همان).

۴. بحران اوکراین؛ نقض توافق‌های دوره جنگ سرد

بحران اوکراین زمانی که اتحادیه اروپا در اواخر سال ۲۰۱۳ تصمیم به امضای توافق‌نامه‌های تجارت آزاد خود با چند کشور از جمله اوکراین گرفت، آغاز شد. این تصمیم، باعث محرومیت روسیه از بازار ۶۲ میلیون نفری این کشور شد. اوکراین ابتدا اعلام کرد که به دلیل تخفیف در خرید گاز از روسیه، از امضای این توافق‌نامه‌ها منصرف خواهد شد (آدمی و شهیدانی، ۱۳۹۳: ۱۷) و ویکتور یاناکوویچ، رئیس‌جمهور اوکراین آن زمان، از امضای توافق‌نامه همکاری و تجارت آزاد اتحادیه اروپا امتناع کرد. این تصمیم باعث آغاز یک بحران شد که به سرعت ابعاد داخلی و بین‌المللی پیدا کرد. یاناکوویچ، با تمایلات نزدیک به روسیه شناخته می‌شد و همواره در روابط بین‌المللی خود، با در نظر گرفتن حساسیت مسکو، عمل می‌کرد. اما این تصمیم با اعتراضات مردم اوکراین همراه بود و در نهایت به خشونت منجر

شد. (ولی زاده، شیرازی و عزیزی، ۱۳۹۴: ۱۵۹)

در تاریخ ۲۲ فوریه ۲۰۱۴، به همراه تشدید تنش‌ها و درگیری‌های داخلی، ویکتور یاناکویچ از قدرت عزل و به روسیه گریخت. الکساندر تورچینف به عنوان رئیس‌جمهور موقت منصوب شد. پس از آن، شبه‌جزیره کریمه با دعوت از حفاظت از روس تبارهای این ایالت‌ها، توسط روسیه تصرف شد. در یک همه‌پرسی سراسری، مردم کریمه با ۹۶ درصد اتفاق نظر، پیوستن به روسیه را تأیید کردند و این شبه‌جزیره به‌طور رسمی به خاک روسیه پیوست. این اقدام توسط روسیه به این دلیل انجام شد که اگر اوکراین به اتحادیه اروپا بپیوندد، سایر کشورهای حوزه شوروی سابق ممکن است مسیر مشابهی را ادامه دهند. این حادثه نه تنها باعث ایجاد مرز مشترک بین ناتو و روسیه شد، بلکه نقض طرح پوتین برای تشکیل بلوکی تحت رهبری مسکو در نواحی نزدیک به خود را نیز تهدید کرد. زیرا اگر اوکراین از این ژئوپلیتیک خارج شود، کشورهای استقلال یافته از شوروی با حکومت‌های غیر دموکراتیک خواهند ماند که با وجهه بین‌المللی روسیه و پوتین هم‌استانداری ندارند. (عنایت‌الله یزدانی، ۱۳۹۵؛ ۲۷۹).

یکی از دلایل مهم بحران اوکراین به عوامل خارجی بازمی‌گردد؛ و به‌طور واضح، رقابت بین ایالات متحده آمریکا و روسیه برای ایجاد جایگاه برتر در سطح جهانی و به عنوان قدرت برتر در منطقه، این بحران را تشکیل داده است. پس از فروپاشی شوروی، آمریکا در یک وضعیت جدید قرار گرفت. نخبگان سیاست خارجی آمریکا اعتقاد دارند که با نبود یک رقیب دیرینه، فرصت مناسبی برای ایجاد یک نظم جدید با تمرکز بر ایالات متحده آمریکا به عنوان مرکز قدرت، فراهم شده است. با توجه به نیاز چشمگیر روسیه به کنترل جمهوری‌های سابق در قفقاز و شرق اروپا، به ویژه اوکراین که در جهت افزایش توانایی‌های خود از آن استفاده می‌کند، واشنگتن این حضور در منطقه را به عنوان یکی از اهداف اساسی سیاست خارجی خود پس از اتمام دوران جنگ سرد می‌پندارد. (حیدری، ۱۳۹۰؛ ۲۲۱).

ایالات متحده، با توجه به شرایط پس از جنگ سرد در این منطقه، نیازمند استفاده از نیروهای نظامی و اقتصادی خود است تا به تقویت هژمونی خود در این منطقه بپردازد. عدم حضور فعال آمریکا در این منطقه می‌تواند باعث ظهور ناگهانی یک رقیب پیروزمند، به عنوان مثال روسیه، گردد که ممکن است نظم مطلوب آمریکا را به چالش بیاورد. اوکراین به عنوان یکی از نقاط استراتژیک جهان محسوب می‌شود و کنترل بر آن اهمیت بسیاری از نظرات نظامی، اقتصادی و جغرافیایی دارد. بنابراین، برژینسکی اعتقاد دارد که اوکراین فضای جدید و مهمی را در صفحه شطرنج اوراسیا و محور ژئوپلی تکنیک دارد و معتقد است «روسیه بدون اوکراین امپراتوری نخواهد شد اما با همراه کردن اوکراین، می‌تواند به یک امپراتوری تبدیل شود». (کرم زاده و خوانساری فرد، ۱۳۹۳: ۱۳۶)

واشنگتن، به منظور رقابت ژئوپلیتیک با مسکو، اوکراین را به عنوان صحنه‌ای مناسب برای اجرای سیاست خود می‌پندارد. این موضوع باعث شفاف‌تر شدن رقابت‌های ژئوپلیتیکی بین این دو کشور در مناطق مختلف جهان شده است. همچنین، روسیه از گذشته تا به امروز تأثیر قابل توجهی از جنبه‌های ژئوپلیتیک بر سیاست خارجی خود گرفته است.

درک ژئوپلیتیک از واقعیات بین‌المللی برای روسیه بنیان اصلی در سیاست خارجی این کشور است. این تفاهم همواره موجب ایجاد روابط دیپلماتیک بین ژئوپلیتیک و اقدامات روسیه در گذشته شده است. استراتژی پوتین نیز در حفظ مرزهای اتحادیه اروپا و جلوگیری از نفوذ غرب به مناطق غربی روسیه متمرکز شده است. (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۹۳).

روس‌ها از نظر ژئوپلیتیک، بر اساس یک جبر جغرافیایی، دسترسی به آب‌های دریای سیاه را به عنوان

دروازه ورود به مدیریت برای پیگیری اهداف منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای خود ضروری می‌دانند. کنترل شبه‌جزیره کریمه در این راستا نقش حیاتی ایفا می‌کند و این دسترسی از طریق کنترل مناطق استراتژیک به دست می‌آید. عدم حضور آمریکا در این منطقه ممکن است منجر به ظهور ناگهانی یک رقیب پیروزمند، به‌عنوان روسیه، شود. علاوه بر این، استراتژی پوتین برای جلوگیری از گسترش نظم غربی در مناطق مغایر با ارزش‌ها و ساختارهای داخلی روسیه باعث مخالفت با سیاست آمریکا و اتحادیه اروپا شده است. (ترابی و کیانی، ۱۳۹۳: ۱۴) اوکراین به‌عنوان یک نقطه حیاتی در این رقابت‌ها محسوب می‌شود و هر گامی که به سمت یکپارچگی اقتصادی یا نظامی با غرب برداشته شود، به‌عنوان یک تهدید ژئوپلیتیک تلقی می‌شود. این تعاملات نشان‌دهنده اهمیت بسیار اوکراین در رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان ایالات متحده و روسیه است.

۵. کاتسا؛ نماد راهبرد محدودسازی آمریکا نسبت به روسیه

در دوره ابتدایی ریاست جمهوری ترامپ، توازن بین همکاری و رقابت با روسیه درخشان بود. او در سخنرانی‌های خود در ورشو و پایتخت لهستان از روسیه خواست تا از حمایت از ایران و سوریه خودداری کند. با این حال، در حاشیه اجلاس G20 در هامبورگ، آلمان، دیداری با ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، داشت. در این دیدار، ترامپ قانون مقابله با دشمنان آمریکا از طریق تحریم‌ها (کاتسا) را امضا کرد، که پیش‌تر در سنا تصویب شده بود. این قانون به روسیه و ایران هدف قرار داده شده بود و تحریم‌های قبلی علیه روسیه را تا مارس ۲۰۱۴ حفظ می‌کرد. این قانون همچنین در زمینه‌های امنیت سایبری، پروژه‌های نفت، مؤسسات مالی، حقوق بشر، تحریم‌های مرتبط با صادرات خطوط لوله و انتقال سلاح به سوریه، تدابیر مقابله با دور زدن تحریم‌ها و معاملات با بخش‌های دفاعی و اطلاعاتی روسیه فعالیت می‌کرد. این قانون تمایز داشت که رئیس‌جمهور بدون نظر کنگره نمی‌تواند در برخی موارد استثناء اعمال کند. اجرای این قانون با واکنش‌های تند روسیه همراه بود و پس از دو ماه و با افزایش فشارهای سنا و کنگره، کاخ سفید یک فهرست از مقامات و شرکت‌های روسیه را منتشر کرد که مشمول تحریم‌های ایالات متحده می‌شد. این اقدام نشان‌دهنده تدابیر سخت‌گیرانه‌تر در راستای تعقیب سیاست تحریم‌ها بود.

به‌طور کلی، آنچه پس از ارزیابی میزان تمایل و اراده ترامپ و همکاری‌اش در کاخ سفید در مورد قانون تحریم‌های کاتسا قابل احصا است، شامل چند نکته می‌باشد:

۱. ترامپ تلاش می‌کند تمرکز بیشتری را بر چین قرار دهد و از تحریک همزمان و رو به افزایش روسیه پرهیز کند.
۲. عدم تمایل ترامپ به اجرای دقیق قانون تحریم‌ها نسبت به روسیه نشان‌دهنده احتمال نزدیکی بیشتر مسکو به پکن است، که موجب تقبل هزینه بالاتر این ائتلاف برای واشنگتن خواهد شد.
۳. مدیریت رفتار روسیه از طریق فرایندهای مشارکتی و نه تنبیهی از سوی آمریکا، نکته‌ای مهم است که نشان می‌دهد ترامپ به دنبال راه‌حل‌های همکاری و طولانی‌مدت در روابط با روسیه است.
۴. عدم کارایی تحریم‌ها و پاسخ متقابل روسیه نشان می‌دهد که اجرای این تدابیر دارای چالش‌هاست.
۵. وجود سازوکار مشارکت در حالی که رقابت نیز حفظ می‌شود، یک مانع مهم است که ترامپ را از اتخاذ اقدامات بی‌محدود در مسیر مهار روسیه از طریق کاتسا باز می‌دارد.

تا به امروز، قانون کاتسا نمادی از راهبرد محدودسازی آمریکا نسبت به روسیه است. در ابتدا، ترامپ تلاش کرد تا با رویکردی مبتنی بر همکاری و رقابت هم‌زمان، روابط با روسیه را مدیریت کند. او از روسیه خواست تا از حمایت ایران و سوریه دست بردارد. با این حال، در دیدار با پوتین در جلسه G20 در هامبورگ، ترامپ قانون کاتسا را امضا کرد.

قانون کاتسا ایران و روسیه را هدف قرار می‌دهد و تحریم‌های قبلی علیه روسیه از سال ۲۰۱۴ را مجدداً تعیین کرده است. این قانون نه تنها در زمینه تحریم‌ها، بلکه در اموری همچون امنیت سایبری، پروژه‌های نفت، مسائل مالی، حقوق بشر، دور زدن تحریم‌ها، معاملات با بخش‌های دفاعی و انتقال سلاح به سوریه اقدامات مشخصی را اعمال می‌کند. این قانون از رئیس‌جمهور ایالات متحده می‌خواهد که نسبت به برخی موارد، هیچ‌گونه استثنایی اعمال نکند.

ترامپ، هرچند مجبور به گنجاندن روسیه در این قانون بود، اما اظهار کرد که ممکن است برخی از مفاد آن را اجرا نکند. این اظهارات همراه با تأخیر در اجرای تحریم‌ها نشانگر عدم تمایل کامل ترامپ به پیگیری دقیق این قانون نسبت به روسیه است. (مهدی شهیدانی ۱۳۹۷: ۶).

در کل، نکات مهمی که از اراده ترامپ و همکاری‌اش در مورد قانون کاتسا برمی‌آید عبارت‌اند از:

۱. تمرکز بیشتر بر چین تا روسیه؛
۲. ناتمامی اجرای تحریم‌ها نسبت به روسیه؛
۳. مدیریت رفتار روسیه از طریق فرایندهای مشارکتی و نه تنبیهی.

این نکات نشان‌دهنده ترجیح ترامپ به مدیریت روابط با چین و عدم تمایل کامل به تشدید تحریم‌ها علیه روسیه هستند. (همان ۷).

۶. تعارضات دوجانبه در سال ۲۰۱۸: ادامه تحریم‌ها، انتخاب مجدد پوتین و ماجرای سالزبری

در سال ۲۰۱۸، تعارضات دوجانبه میان آمریکا و روسیه ادامه گرفت. یکی از وقایع مهم در این زمینه، تحریم‌های اعمال‌شده توسط وزارت خزانه‌داری آمریکا علیه مقامات سیاسی و اقتصادی روسیه در ۳۰ ژانویه ۲۰۱۸ بود. این تحریم‌ها، ابزارهای اجبارآمیز در تعاملات دوجانبه برای ایجاد محدودیت در برابر اقدامات روسیه به شمار می‌رفت. هرچند تمامی افراد موردنظر در فهرست کرم‌لین به تحریم‌ها مشمول نشدند، اما این اقدام نشان از تشدید نگرانی‌ها درباره اقدامات روسیه داشت.

همچنین در زمان انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۸ در روسیه، پوتین پیروزی مطلق را کسب کرد و این موضوع در آمریکا به تلاش برخی رسانه‌ها و مقامات منجر شد تا نمادهای برتری پوتین را کمتر مؤثر کنند. صحبت‌های پوتین درباره پیشرفت‌های صنایع موشکی روسیه توسط مقامات دولت ترامپ به عنوان نوعی فرافکنی تفسیر شد و به عنوان یک نشان از عدم پایبندی به تعهدات بین‌المللی و پیمان‌های دوجانبه و چندجانبه از سوی روسیه تلقی شد. (شهیدانی، ۱۳۹۷: ۱۱).

واقعه مسمومیت جاسوس دوجانبه روسی در سالزبری لندن، سرگی اسکریپال در مارس ۲۰۱۸، منجر به اخراج ۶۰ دیپلمات روسی و تعطیلی کنسولگری روسیه در سیاتل توسط ترامپ شد. این اقدام نشان از حمایت آمریکا از مواضع انگلیس در این ماجرا بود و تداوم سیاست فشار بین‌المللی علیه روسیه را نشان می‌داد. این واقعه همچنین برخورداری از یک رویکرد سنتی در مواجهه با روسیه را نشان می‌دهد، که بر اساس آن، افرادی که به جرم خیانت به کشور محکوم شده و در غرب

ساکن هستند، بهترین اهداف برای اعمال فشار علیه روسیه محسوب می‌شوند. این اخراج دیپلمات‌ها هم‌زمان با اقدامات مشابه از سوی کشورهای اروپایی و عضو ناتو انجام شد. (همان)

حوزه‌های تعامل در دهه اخیر

حوزه‌های تعامل روسیه و آمریکا طیفی گسترده‌ای را در برمی‌گیرد؛ اما می‌توان با دسته‌بندی ساده‌ای آنها را در دو دسته مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای دوجانبه بررسی کرد. تروریسم، گسترش هسته‌ای، کنترل تسلیحات استراتژیک، انرژی، سازمان تجارت جهانی و حقوق بشر از مهم‌ترین مسائل بین‌المللی است که در دستور کار قدرت‌های بزرگ جهانی قرار دارد و در ده سال اخیر مورد توجه خاص روسیه و آمریکا قرار داشته است.

البته تروریسم مشکل جهانی و نیز مشکل آمریکا و روسیه است، در سال ۲۰۰۱، روس‌ها از اولین کشورهای بودند که در این باره به آمریکا کمک کردند؛ اکنون نیز محدودیت و مشکلی برای ادامه همکاری در این زمینه ندارند.

امکان تعامل همکاری جویانه و متقن میان آمریکا و روسیه در دوره اخیر به وجود آمده است. این امر نشأت گرفته از نیاز به ثبات و توازن در سیستم بین‌المللی است، که نیازمند تعامل با سایر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد. در این دوران، ویژگی‌های بازیگران، شکل‌بندی قدرت، و ابزارهای نظامی تفاوت‌های معنی‌داری به وجود آورده و امکان تحرک بازیگران جدید در حوزه سیاست بین‌الملل را فراهم کرده است. در فضای مبتنی بر الگوی تعامل قدرت‌های بزرگ، این کشورها می‌توانند تحولی را به وجود آورند که با ایجاد زمینه‌های تعیین‌کننده برای دستور کار منطقه‌ای و بین‌المللی، نقش اساسی داشته باشند. این تحولات به بازیگران امکان می‌دهند تا در مواجهه با مسائل جهانی و منطقه‌ای، به ویژه مسائلی که دارای اثرات و عواقب بحرانی هستند، نقش فعالی ایفا کنند. در آخر، در فضای رقابتی که بر پایه همکاری میان طرفین است، بازیگران مؤثر در سیاست بین‌الملل قادرند تصمیمات نهایی و اثرگذاری را در چهارچوب موضوعاتی که به صلح و امنیت بین‌المللی مرتبط می‌شوند، اتخاذ نمایند.

در سال‌های پایانی دهه اول قرن بیست و یکم، روسیه و آمریکا توانستند روابط خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که به حاشیه راندن اختلافات خود پرداخته و همزمان، زمینه‌هایی برای همکاری مشترک از طریق رعایت قواعد نظام بین‌المللی فراهم آورند. با این حال، در طول ریاست جمهوری باراک اوباما، حساسیت‌های طرفین نسبت به حدود فضای رقابتی به وضوح قابل مشاهده بود. دیدارها، مذاکرات دیپلماتیک، و قراردادهای جدید، به دنبال روابط دوجانبه، به مفاهیم رقابتی شدیدتر در این روابط منجر شدند.

در صحنه استراتژیک، با مذاکراتی که در فوریه ۲۰۱۰ بین دو کشور برگزار شد، تصمیم گرفته شد تا پایان سال ۲۰۱۸، تعداد کلاهک‌های هسته‌ای راهبردی به ۱۵۵۰ کاهش یابد. اما در عین حال، سپر موشکی آمریکا در شرق اروپا ادامه داشت و تعهدات طرفین در این زمینه محدود شد. مسکو نیز استقرار موشک‌های اسکندر را در غرب روسیه اعلام کرد و زرادخانه‌های موشک‌های هسته‌ای خود را افزایش داد. در مورد این طرح، یک توافق ضمنی بین دو کشور وجود داشته است تا اطلاعات کلیدی مربوط به طرح در اختیار هر دو طرف قرار گیرد و این موضوع با خلف وعده آمریکا منجر به انتقادات آمریکایی‌ها شده است. (Meyhami, 2019)

انرژی نیز در روابط میان روسیه و آمریکا به عنوان عاملی مهم مطرح می‌شود و روسیه در دهه‌های اخیر از انرژی به عنوان ابزاری برای فشار بر غرب بهره برده است. در این دوره، آمریکا همواره نگران وابستگی اروپا به انرژی روسیه بوده و این امر متحدان آمریکا را در برابر فشارهای روسیه آسیب‌پذیر

کرده است. این وابستگی اروپا به انرژی روسیه، یک عامل بازدارنده مهم برای متحدان آمریکا به شمار می‌آید و مسکو از این موضوع به عنوان یک ابزار در برابر دولت‌هایی که سیاست همکاری بیشتری با آمریکا دارند، استفاده می‌کند. به همین دلیل، آمریکا حمایت می‌کند از طرح‌هایی مانند خط لوله انرژی تاباکو و ترانس خزر که به منظور تضعیف موقعیت انحصاری روسیه در تأمین انرژی اروپا اتخاذ شده‌اند.

تعاملات بین روسیه و آمریکا در حوزه‌های مختلف به گستره‌های گوناگونی امتداد دارد. با این حال، می‌توان این تعاملات را در دو دسته اصلی، یعنی مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای دوجانبه، مورد بررسی قرار داد.

مسائل بین‌المللی

۱. تروریسم: مسئله تروریسم یک چالش جهانی بوده و هر دو کشور نیازمند همکاری در مقابله با این چالش هستند. در سال ۲۰۰۱، روسیه از اولین کشورهایی بود که به آمریکا کمک کرد تا با تروریسم مقابله کند. اما این همکاری با گذشت زمان ممکن است محدودیت‌ها و مشکلاتی را به دنبال داشته باشد (کرمی، ۱۳۹۰؛ ۲).
۲. گسترش هسته‌ای: مذاکراتی که در سال ۲۰۱۰ بین آمریکا و روسیه صورت گرفت، منجر به تعهد به کاهش تعداد کلاهک‌های هسته‌ای راهبردی شد. این موافقت‌نامه به منظور حفظ ثبات در زمینه هسته‌ای بین‌المللی بود.
۳. کنترل تسلیحات استراتژیک: برخی از تعهدات طرفین در حوزه کنترل تسلیحات استراتژیک به کاهش تسلیحات هسته‌ای و موشکی اشاره دارد.
۴. انرژی: انرژی نیز به عنوان یک مسئله مهم در تعاملات میان آمریکا و روسیه مطرح می‌شود. آمریکا معمولاً نگرانی در مورد وابستگی اروپا به انرژی روسیه داشته و سعی دارد تا با حمایت از طرح‌های انرژی جایگزین، وابستگی روسیه را کاهش دهد.
۵. سازمان تجارت جهانی (WTO): موضوعات مرتبط با WTO نیز بخشی از تعاملات بین‌المللی میان این دو کشور است.
۶. حقوق بشر مسائل حقوق بشر نیز در تعاملات میان آمریکا و روسیه جایگاه خود را دارد و مواضع و تصمیمات در این زمینه تأثیرگذار هستند.

مسائل منطقه‌ای دوجانبه

۱. تداوم تعهدات هسته‌ای: تعهدات دو طرف در زمینه تسلیحات هسته‌ای و کنترل تسلیحات استراتژیک موضوعی است که در این دسته قرار می‌گیرد.
۲. استقرار موشک‌ها: استقرار موشک‌ها و توافق‌نامه‌های مرتبط با این زمینه نیز مسائل مهمی هستند.
۳. تعهدات در زمینه اطلاعات موشکی: تعهدات در مورد اطلاعات موشکی و به اشتراک گذاری اطلاعات نیز جزء موضوعات منطقه‌ای است.
۴. انرژی: مسائل مرتبط با انرژی در سطح منطقه‌ای نیز از اهمیت خاصی برخوردارند و تعاملات در این زمینه اثرگذار هستند.
۵. خط لوله انرژی حمایت آمریکا از خط لوله انرژی تاباکو و ترانس خزر نیز از جمله مسائلی است که در این دسته قرار می‌گیرد.

۶. به‌طور کلی، تعاملات میان روسیه و آمریکا گسترده و چندجانبه بوده و این دو کشور در حوزه‌های مختلف تلاش می‌کنند تا همکاری‌ها و یا راه‌حل‌های مشترکی را برای چالش‌ها و مسائل جهانی و منطقه‌ای پیدا کنند. (کرمی، ۱۳۹۰: ۱۶).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، متنوع و پیچیده است و تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله مذهب، ایدئولوژی، منافع ملی، و شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد. در زیر به برخی اصول و جنبه‌های سیاست خارجی ایران اشاره می‌شود:

تأثیر مذهب و انقلاب اسلامی: انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ تأثیر عمیقی بر سیاست خارجی این کشور گذاشت. ایران، به عنوان یک جمهوری اسلامی، تأکید بر اصول انقلاب و ارزش‌های اسلامی در سیاست خارجی دارد.

مقاومت علیه استکبار جهانی: ایران نقش مهمی در حمایت از جنبش‌ها و گروه‌های مقاومت علیه استکبار جهانی (مخصوصاً ایالات متحده و اسرائیل) ایفا می‌کند. این نگرش به تعدادی از گروه‌ها در منطقه، از جمله حزب‌الله لبنان و حرکت حماس فلسطین، انجامیده است.

توسعه نظامی و هسته‌ای: برنامه‌های هسته‌ای ایران و توسعه قابلیت‌های نظامی آن، منجر به وضع تحریم‌های علیه این کشور شده است. برخی از کشورها نگرانی‌های امنیتی از این توسعه داشته و تحریم‌های متعددی علیه ایران اجرا کرده‌اند.

همکاری با برخی کشورها: ایران در سطح بین‌المللی همکاری با برخی از کشورها را توسعه داده است، به ویژه کشورهایی که متعلق به محور مقاومت هستند. روابط ایران با روسیه و چین در این زمینه دارای اهمیت است.

به طور کلی، سیاست خارجی ایران تحت تأثیر اصول انقلاب اسلامی و جریان‌ات منطقه‌ای قرار دارد و پویایی‌های بین‌المللی را شکل می‌دهد.

روابط ایران و آمریکا

تغییرات در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران، به‌ویژه از آوریل ۲۰۰۷، با ورود گروه‌های افراطی و محافظه‌کاران جدید به سیاست خارجی آمریکا شکل گرفت. این گروه‌ها با افرادی مانند رابرت گیتس و کاندولیزا رایس در مقامات تصمیم‌گیری قرار گرفتند و رویکردی به موازنه‌گرایی منطقه‌ای و بین‌المللی داشتند. این تغییر در الگوی رفتاری به‌منظور ایجاد ثبات و تعادل منطقه‌ای بیشتر از طریق همکاری با ایران ایجاد شد.

تیم گیتس-رایس می‌تواند به‌عنوان محور اصلی تصمیم‌گیری استراتژیک آمریکا نسبت به ایران در نظر گرفته شود. این تیم به همراه افرادی مانند مایکل مولن و دیوید پترانوس در حوزه‌های نظامی فعالیت داشتند و تحت تأثیر این رویکرد همکاری گرا با ایران بودند. آنها هرگونه تهدیدی را به‌عنوان زمینه‌ساز واکنش متقابل ایران در برابر آمریکا می‌دانستند. (متقی، ۱۳۸۸: ۱۵).

این تغییرات ناشی از ویژگی‌های ژئوپلیتیکی ایران به شمار می‌روند، از جمله نیاز آمریکا به نفت و انرژی خاورمیانه، و همچنین موقعیت جغرافیایی ایران برای انتقال انرژی به‌سوی آسیا، اروپا و نیمکره غربی. همچنین، نقش سازنده ایران در مبارزه علیه تروریسم در آسیای جنوب غربی و اهمیت آن برای ایفای نقش سازنده در تحقق اهداف آمریکا نیز بررسی شده است.

دولت اوپاما با اعتقاد به اینکه می‌تواند ابتکارات مؤثری برای بازسازی روابط با ایران ایجاد کند، تلاش کرد تا اقدامات مثبتی در این زمینه انجام دهد. او در این راستا نامه‌هایی به مراکز اصلی قدرت سیاسی در ایران ارسال کرد و موضوعات اختلافی را مورد بررسی قرار داد. اوپاما از "دیپلماسی سازنده" به جای تنش‌های تبلیغاتی و دیپلماتیک استفاده کرد.

این تغییر در رویکرد نشان از تحول در الگوی رفتاری آمریکا نسبت به ایران داشت و سعی در ایجاد یک راهبرد مناسب برای مواجهه با چالش‌ها و مسائل مشترک دو کشور بود.

بحران‌ها و تغییرات در فضای سیاسی و ساختاری ایران انتخابات ریاست جمهوری، زمینه‌هایی را برای ایجاد وقفه در روابط متقابل ایران و آمریکا به وجود آورده‌اند. بر اساس اعتقادات آمریکایی‌ها، قاعده بازی در رقابت‌های سیاسی ایران رعایت نشده و این امر مشکلاتی را برای اجرای ابتکارات دیپلماتیک در روند همکاری‌های متقابل با ایران ایجاد کرده است. (همان ۲۱).

با ورود دولت دونالد ترامپ به کاخ سفید، سیاست‌های عمل‌گرای آمریکا در غرب آسیا سه جریان کلان را پیگیری کرد: حضور حداقلی با محوریت کاهش هزینه‌های اقتصادی، تحدید قدرت دشمنان با کاربرد تهدید به تحریم، و توسعه درآمدهای اقتصادی با رویکردهای نظامی سازنده و پیمان‌های اقتصادی با متحدین منطقه مانند عربستان. در هر سه رویکرد، ترامپ ایران را به‌عنوان مانع مهمی برای تحقق اهداف خود، به‌ویژه در جریان اول و دوم، می‌دانست و سیاست‌های هراس‌انگیز و تحقق هلال شیعی را در رابطه با ایران پیش برد. (علیشاهی و فروزان ۱۳۹۸: ۸).

تحلیل‌گران بسیاری معتقدند که در دوران ریاست جمهوری باراک اوپاما، منطقه غرب آسیا اهمیت خود را در سیاست خارجی آمریکا از دست داده و علت اصلی این امر از دست دادن آمریکا برخی از عوامل اقتصادی و مالی، کاهش وابستگی به نفت وارداتی، اولویت‌بندی اقتصاد در سیاست خارجی اوپاما، چندجانبه‌گرایی و تمرکز بر حوزه پاسیفیک به جای غرب آسیا و ... بوده است. این تحلیل‌گران باور دارند که این عوامل باعث شده‌اند که آمریکا به مداخله مستقیم در غرب آسیا در راستای مدیریت منازعات منطقه‌ای و مهار دولت‌های انقلابی متوجه نخواهد شد. (رسولی ثانی آبادی ۱۳۹۵: ۴۳).

در مورد دولت ترامپ، رویکرد او نسبت به ایران به‌شدت نقد و نفی سیاست‌های دولت‌های دموکرات‌ها، به‌ویژه باراک اوپاما، بوده است. او تأکید دارد که سیاست‌های دموکرات‌ها، به‌ویژه در زمینه مذاکرات با ایران، ناکارآمد بوده و اصلی‌ترین انگیزه دولت اوپاما متعهد سازی ایران به قوانین و هنجارهای بین‌المللی بوده است. در عین حال، دولت ترامپ به دلیل تأکید بر حداکثری سازی منافع ملی آمریکا، بی‌توجه به چهارچوب‌ها و محدودیت‌های حقوق بین‌المللی، مذاکرات را ناکارآمد تلقی کرده و به این دلیل برجام را لغو کرده است. (قنبرلو ۱۳۹۷: ۷۶-۷۷).

ترامپ بارها اعلام کرده که سیاست باراک اوپاما نه تنها به اعمال محدودیت‌ها برای ایران منتهی نشد، بلکه به افزایش قدرت نظامی ایران در منطقه و نفوذ این کشور در غرب آسیا منجر شده است. او این ادعاها را با ارائه مدارکی همچون تجهیزات موشکی، حمایت‌های نظامی از گروه‌های شبه‌نظامی شیعی در منطقه و نفوذ ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی ایران توجیه کرده است. بنابراین، ترامپ تصمیم به تشدید رویکردهای تهاجمی علیه جمهوری اسلامی ایران گرفته و پس از لغو برجام، سعی در تحقق اهداف مهمی داشته است.

اهداف ترامپ در این زمینه عبارت‌اند از:

۱. نابودی میراث مبتنی بر سازش و مدارای اوپاما با جمهوری اسلامی ایران به‌منظور جلوگیری از نفوذ ایران در منطقه.

۲. تحریک متحدان منطقه، به‌ویژه بین سلمان و نتانیاهو، علیه ایران.

۳. جلوگیری از سرمایه‌گذاری در ایران و توسعه اقتصادی این کشور.

۴. دستیابی به دلارهای پادشاهان ثروتمند خلیج فارس.

واقعیت این است که با ظهور گروه تروریستی داعش و سقوط شهرهای مهم از عراق و سوریه، جمهوری اسلامی ایران علاوه بر حمایت‌های لجستیکی از متحدان خود، مانند دولت‌های اسد در سوریه و حیدر العبادی در عراق، با مشکلات عدیده‌ای مواجه شد و دستاوردهای گروه تروریستی داعش باعث شد که همگرایی شیعیان در منطقه افزایش یابد. (فروزان، ۱۳۹۸؛ ۱۲). این همگرایی شامل شکل‌گیری شبه‌نظامیان حشد الشعبی در عراق، توسعه قدرت نظامی و موشکی حزب‌الله لبنان، شکل‌گیری نظامیان شیعه در افغانستان و همچنین ائتلاف با انصارالله در یمن بوده است. این مسائل باعث تغییر مسیر منطقه به نفع ایران شده است. همچنین، محبوبیت فرماندهان نظامی ایران، به‌ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در کشورهای منطقه، به‌ویژه عراق و سوریه، به بیشترین میزان خود در چهار دهه اخیر رسیده است. (همان).

دولت‌مردان آمریکایی از طریق اعمال فشار به ایران در زمینه‌های چون آزادی بیان و اندیشه و برابری حقوق زنان و مردان و متهم کردن و مطرح نمودن ایران به‌عنوان ناقض حقوق بشر، به تلاش‌های خود برای منزوی ساختن ایران در جامعه بین‌المللی و القای رویگردانی مردم ایران از حاکمیت سیاسی در راستای تز جداسازی ملت از دولت و تقویت گزینه منازعه قدرت در داخل از سوی دیگر پرداخته‌اند. مقامات آمریکایی بارها در خصوص آنچه نقض حقوق بشر و عدم آزادی در ایران می‌نامند، سخن به میان آورده‌اند. در این خصوص شان مک کورمک، سخنگوی وزیر خارجه آمریکا در ژوئیه سال ۲۰۰۷ اظهار نمود: ما از طریق سازمان ملل متحد به همکاری با جامعه بین‌المللی، دولت‌های خارجی و سازمان‌های غیردولتی برای تمرکز توجه بر بدرفتاری رژیم ایران با شهروندان خود ادامه خواهیم داد. ما از دولت ایران می‌خواهیم پیش از آن‌که ایرانیان بیشتری به دلیل تلاش برای استفاده از حقوق و آزادی‌های فراگیر خود آسیب ببینند، وضعیت حقوق بشر خود را بهبود بخشند

همچنین «کمیسیون آمریکایی آزادی‌های مذهبی» که یک نهاد دولت فدرال آمریکاست، در گذارش سال ۲۰۱۵ خود با طرح ادعاهای غیر مستند یا جمع‌آوری‌شده از منابع غیر معتبر و مغرضانه، از قانون‌گذاران آمریکای خواسته است تحریم‌های جدیدی در زمینه حقوق بشر علیه ایران وضع کند. این نهاد آمریکایی همچنین از باراک اوباما خواست برای انجام این اقدام پیش‌قدم شود. اعضای «کمیسیون آمریکایی آزادی‌های مذهبی در کشورها» را رئیس‌جمهور آمریکا و رهبران هر دو حزب در مجلس سنا و نمایندگان تعیین کنند. وظیفه این نهاد، جمع‌آوری «حقایق و موارد مربوط به نقض آزادی‌های مذهبی در سطح بین‌المللی و ارائه توصیه‌های سیاست به رئیس‌جمهور، وزیر خارجه کنگره است»

در اجلاس شصت و هفتم مجمع عمومی سازمان ملل متحد ۲۲ آگوست ۲۰۱۲ با عنوان ترویج و حمایت از حقوق بشر: وضعیت‌های حقوق بشر و گزارش‌های گزارشگران و نمایندگان ویژه، بخشی از گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد درباره وضعیت حقوق بشر زنان در جمهوری اسلامی ایران به این شرح بوده است: علاوه بر دستیابی به موفقیت‌های در آموزش و بهداشت زنان، اتخاذ تدابیری برای بهبود مشارکت زنان در تصمیم‌گیری و مشارکت سیاسی زنان گزارش داده‌شده است. دبیر کل از تلاش‌های اخیر جمهوری اسلامی ایران برای دادن گزارش به مجموعه‌های معاهده حقوق بشر استقبال می‌کند. وی ایران را ترغیب می‌کند اظهارنظرهای پایانی کمیته حقوق بشر را اجرا کند. دبیر کل از دولت می‌خواهد کنوانسیون حذف همه شکل‌های تبعیض علیه زنان را امضا و تصویب کند

دولت‌مردان آمریکایی با به کارگیری ابزارهای فشار، تلاش می‌کنند تا در زمینه‌هایی از قبیل آزادی بیان، اندیشه، و برابری حقوق زنان و مردان، فشارهایی را به ایران وارد کرده و تلاش نمایند تا جایگاه این کشور در جوامع بین‌المللی را تضعیف کنند و در عین حال، مردم ایران را از حاکمیت سیاسی خود منزوی سازند. این تدابیر به منظور تقویت گزینه‌های مخالف در داخل ایران انجام می‌شوند و از طریق جداسازی ملت از دولت، به ترویج اهداف خود می‌پردازند. مقامات آمریکایی به طور مکرر از نقض حقوق بشر و محدودیت‌های آزادی در ایران حرف می‌زنند و این اظهارات را از طریق سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی به اطلاع عموم می‌رسانند.

(بلندیان، ۱۳۹۴: ۲۲).

به‌عنوان مثال، سخنگوی وزیر خارجه آمریکا، شان مک‌کورمک، در ژوئیه سال ۲۰۰۷ خواستار همکاری با جامعه بین‌المللی، دولت‌های خارجی، و سازمان‌های غیردولتی برای تمرکز توجه به بدرفتاری حکومت ایران با شهروندان خود شد و از ایران خواست تا وضعیت حقوق بشر خود را بهبود بخشد. همچنین، کمیسیون آمریکایی آزادی‌های مذهبی در کشورها نیز از قانون‌گذاران آمریکایی خواسته است تا تحریم‌های جدیدی در زمینه حقوق بشر علیه ایران اعمال کنند و این نهاد از رئیس‌جمهور آمریکا و رهبران هر دو حزب در مجلس سنا و نمایندگان تعیین شده است. (همان)

در اجلاس شصت و هفتم مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۲، گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد نیز به وضعیت حقوق بشر زنان در ایران پرداخته و از اقدامات تازه‌تر ایران در زمینه تصمیم‌گیری و مشارکت سیاسی زنان تقدیر کرده و ایران را به اجرای توصیه‌های کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد تشویق کرده است.

این اقدامات همگی به‌منظور افزایش فشار بر ایران و ایجاد فضای بین‌المللی مخالف حکومت جاری در این کشور انجام شده‌اند. (ستاری، ۱۳۹۴: ۲۳).

جمهوری اسلامی و ایالات متحده آمریکا به‌عنوان دو نهاد امنیتی و نظامی، همواره در تقابل و رقابت بر سر نفوذ و تأثیرگذاری در منطقه خاورمیانه قرار داشته‌اند. ایالات متحده باهدف کنترل و مهار قدرت جمهوری اسلامی ایران، تمام توان خود را برای کاهش نفوذ و حضور این کشور در منطقه به کار می‌برد. این رقابت، در شرایط پس‌اثر جام با لغو تحریم‌های بین‌المللی مالی و بانکی، منجر به امکان دسترسی به بخش قابل توجهی از منابع بلوکه‌شده ایران شد.

با لغو تحریم‌ها، ایران از فضای بسته و غیرتعاملی خارج شده و حضور همه‌جانبه‌ای در عرصه بین‌المللی پیدا کرده است. این امر باعث تحول در نقش ایران از یک کشور محدود به یک بازیگر فعال با نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی شده است. بدون توجه به حزب منتخب در دوره فعلی، احتمال تداوم سیاست مهار قدرت جمهوری اسلامی ایران از طریق اعمال تحریم‌ها وجود دارد.

برخی از رؤسای جمهور ایالات متحده، از جمله باراک اوباما، با وجود شعار انتخاباتی تغییر سیاست خارجی، به صدور قطعنامه‌های تحریم علیه جمهوری اسلامی ایران ادامه دادند. این تحریم‌ها علاوه بر آسیب‌های جدی به بدنه اقتصادی ایران، تأثیرات منفی بر روابط بین‌المللی این کشور نیز گذاشت. (سیمبر ۱۳۸۹).

تاریخ سه دهه گذشته نشان‌دهنده عدم مراودات رسمی تجاری مسالمت‌آمیز بین ایران و ایالات متحده است. تحریم‌های ایالات متحده در زمینه‌های مختلف از واردات نفت تا معاملات تسلیحاتی، به بلوکه شدن دارایی‌های دولت و اشخاص حقوقی، منع اعطای وام و تسهیلات بین‌المللی و حتی ممانعت از

سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت نفت ایران منجر شد. (سیمبر ۱۳۸۹).

تنگ‌تر شدن حلقه تحریم‌ها بر نهادهای اقتصادی ایران، به‌ویژه بانک‌ها و مؤسسات مالی، باعث وارد آمدن اقتصاد ایران به یک دوره سختی شدید گردیده است. این واقعیت نشان‌دهنده آسیب جدی به اقتصاد این کشور است. (اسلامی و نقد، ۱۳۹۶: ۱۶).

تقابل‌های ایران و آمریکا

روندهای ملموس میدانی در روابط ایران و آمریکا

مفهوم این روندها موضوعات دامن‌دار و مداومی است که در تاریخچه روابط ایران و ایالات متحده پس از انقلاب ایجاد شده است و دارای ویژگی‌هایی همچون رویارویی مستقیم، آشکار و خارج از محدوده‌های بین‌المللی است. این روندها در اطراف تقابل درزمینه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی تداوم دارند.

تقابل‌های نظامی مستقیم

حمله به طیس را می‌توان به‌عنوان اولین تقابل مستقیم نظامی آمریکا با ایران در نظر گرفت؛ یک تقابل که به علت عدم موفقیت، با چالش مواجه شد و هژمونی آمریکا در داخل و خارج از مرزهای ایران را به چالش کشید. در ادامه، در دوران جنگ تحمیلی ایران و عراق، یک دوره نبرد به نام "جنگ نفت‌کش‌ها" به وقوع پیوست که در آن دو کشور به‌طور مستقیم در تقابل نظامی قرار گرفتند. در سایر حواشی که ایران و ایالات متحده در فضاهای نظامی در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند، اغلب در محیط‌هایی رخ داده است که ایران با نیروهایی که همسو با آمریکا بوده‌اند، مواجه شده است. این نوع تقابل در سال‌های اخیر ماهیت "نبرد نیابتی" را به خود گرفته است. برخی نمونه‌ها از این تقابل‌ها عبارت‌اند از تأثیرگذاری در عراق، سوریه، و فلسطین. در موارد معدود، درخواست‌های آمریکا برای همکاری با ایران در حل مشکلات نظامی منطقه‌ای نیز مطرح شده است. این رویکرد، به دلیل تفاوت‌ها در دیدگاه‌ها، منافع، و ارزش‌های دو کشور، به نتیجه‌ای موفق منجر نشده است. (پارسی‌پور، ۱۳۹۴)

راهبرد نظامی در تقابل بین این دو کشور می‌تواند در آینده به‌عنوان یک روند پیچیده و تداومی محسوب شود. دلایل این ادامه روند شامل تحلیل قدرت نظامی آمریکا و ناتوانی برای جنگ مستقیم خارج از مرزهای خود، عدم حمایت عمومی در آمریکا برای ورود به جنگ مستقیم با ایران، و اعتراف مقامات آمریکایی به قدرت بازدارنده نظامی ایران از سوی دیگر می‌باشد. این امر موجب می‌شود که امکان برخورد مستقیم نظامی دو کشور در شرایط عادی بسیار دور از انتظار باشد. (عسکری، ۱۳۸۶: ۲۴۵).

تقابل‌های سیاسی میان ایران و آمریکا

جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه دولت آمریکا به‌عنوان یک واحد سیاسی نامشروع، تندرو و غیرعقلانی در نظر گرفته می‌شود. دولت‌مردان آمریکایی به دلیل این اعتقاد، تحت عنوان «تغییر رژیم» و «کنترل نفوذ» تأکیدهای فراوانی در مورد ایران داشته‌اند. این تحت تأثیر دخالت‌های سیاسی آمریکا در ایران، از جمله کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر مصدق، به‌وضوح مشهود است.

آمریکا در پی تلاش برای تجسم نظام جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان یک نظام نامشروع کرده و از این راه سعی دارد تا آن را کنترل کند. این تداوم تلاش‌ها به‌صورت صریح یا ضمنی باعث شده است که انتخابات در ایران کمتر انتخابی باشد که از سوی آمریکا نام‌گذاری نشده و یا مهندسی نشده باشد. اوج این دخالت‌ها در دوران ناآرامی داخلی ایران به‌خصوص قابل مشاهده است.

کلیتاً، تغییر رژیم در ایران و یا حداقل کنترل آن، به عنوان یک اولویت همیشگی در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مطرح شده است (متقی، ۱۳۹۳). این هدف نهایی، در جهت تغییر ماهیت و نگرش های حاکمیت سیاسی در ایران است. این روند نه تنها در زمینه های نظامی و اقتصادی بلکه در محیط های عینی نیز هدفمند شده است. هر چند آمریکا به منظور نیل به این هدف، استراتژی های گوناگونی را اجرا می کند. (فوزی، ۱۳۹۷: ۱۴)

تقابل های اقتصادی میان ایران و آمریکا

تقابل اقتصادی به عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی آمریکا، به منظور فراهم کردن فشار جهت تغییر یا حتی فروپاشی نظام های سیاسی مخالف، با استفاده از تحریم های اقتصادی متنوع در برابر جمهوری اسلامی ایران، نقش اساسی ایفا کرده است. این سیاست ها در طول زمان و با بهره گیری از سیطره دلار به عنوان ارز جهانی، که به آمریکا فرصت های بسیاری برای کنترل کشورها فراهم می کند، رشد و گسترش یافته اند.

تحریم ها به طور عمده در چهار زمینه اصلی اعمال شده اند:

محدودیت های صادرات نفت و مواد نفتی: این تحریم ها به جلوگیری از صادرات نفت و محصولات نفتی از سوی ایران به بازارهای جهانی و کاهش درآمدهای اقتصادی این کشور می پردازند.

ممانعت از دستیابی ایران به توانایی های ارزی در قالب دلار: این سیاست به منظور کنترل و محدودسازی دسترسی ایران به ارزهای جهانی، به ویژه دلار، صورت گرفته است.

ایجاد موانع برای دولت ها و شرکت های بین المللی: تحریم ها به منظور ایجاد محدودیت ها و موانع برای همکاری های اقتصادی دولت ها و شرکت های بین المللی با ایران در زمینه های مختلف صورت گرفته اند.

مانع تراشی در جهت فعالیت های نهادها و افراد وابسته به دولت ایران در محافل بین المللی
این تحریم ها باهدف محدودسازی فعالیت های نهادها و افراد مرتبط با دولت ایران در سطح بین المللی به کار گرفته شده اند.

تحریم ها به صورت چرخه ای و متداول اجرا شده اند، و هر دوره تحریم به عنوان تکمیلی بر دوره پیشین به کار گرفته شده است. این چرخه شامل شش دوره زمانی است:

دوره گروگان گیری (۱۹۷۹-۱۹۸۱): تحریم های اجرا شده در این دوره شامل ممنوعیت صادرات نفت ایران به ایالات متحده و تعلیق اموال ایران در بانک های آمریکایی بود. این تحریم ها همچنین شامل ممنوعیت فروش تجهیزات نظامی به ایران و محدودیت هایی در زمینه تبادل تکنولوژی و تجهیزات صنعتی بین دو کشور بود. این اقدامات به منظور فشردن ایران و ایجاد فشار اقتصادی جهت آزادی گروگان ها و ایجاد تغییر در سیاست های ایرانی انجام شد.

دوره جنگ ایران-عراق (۱۹۸۱-۱۹۸۸): تحریم ها در این دوره باهدف تضعیف اقتصاد ایران در طول جنگ ایران و عراق اعمال شدند.

دوره بازسازی (۱۹۸۸-۱۹۹۲): پس از پایان جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) آغاز شد. در این دوره، تحریم های اقتصادی به عنوان یک ابزار جهت فشار بر اقتصاد ایران به منظور تحت پوشش قرار دادن آن به فرایند بازسازی پس از جنگ اجرا شدند. پس از پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸،

ایران با مواجهه با شرایط اقتصادی دشوار و خسارات جسمانی و مالی گسترده، به فرایند بازسازی کشور پرداخت. هدف این دوره از تحریم‌ها افزایش فشار بر ایران و محدود کردن اقتصاد آن بود.

دوره کلینتون، مهار دوجانبه (۱۹۹۳-۲۰۰۱): در طول این دوره، تصمیمات مهمی در زمینه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و خصوصاً سیاست خارجی گرفته شد. تحریم‌های اقتصادی علیه ایران در این دوره، به صورت دوجانبه اعمال شدند و همچنین تحریم‌های مربوط به انرژی نیز تشدید شد. این تحریم‌ها در زمینه‌هایی از جمله صادرات نفت، تجارت، و همکاری‌های بین‌المللی محدودیت‌های زیادی بر ایران اعمال کردند.

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱): بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، به عنوان یک پاسخ به تهدیدهای تروریستی و برنامه‌های هسته‌ای ایران، تحریم‌های آمریکا گسترش یافت و تأکید بر محدودیت‌های اقتصادی و مالی به ایران افزوده شد. این تحریم‌ها شامل مواردی مانند ممنوعیت صادرات نفت و گاز به ایران، تعلیق اموال ایران در بانک‌های خارجی، محدودیت‌ها در حوزه بانکی و مالی، و ممنوعیت تجارت در برخی صنایع اساسی و تکنولوژی‌های حیاتی برای ایران بود.

قطعنامه‌های شورای امنیت: شورای امنیت سازمان ملل متحد تعدادی از قطعنامه‌های مرتبط با برنامه هسته‌ای ایران به تصویب رسانده است. این قطعنامه‌ها تحریم‌هایی علیه ایران در صورت عدم پایبندی به تعهدات بین‌المللی و تجاوز به تصمیمات شورای امنیت فراهم می‌کنند. تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل نیز در تلاش برای محدودسازی برنامه هسته‌ای ایران به کار گرفته شده‌اند.

تحریم‌ها تاکنون به چهار نوع تقسیم‌بندی می‌شوند:

تحریم‌های قانونی: این تحریم‌ها توسط قوه مجریه و کنگره آمریکا وضع شده و برداشت و حذف آنها توسط رئیس‌جمهور امکان‌پذیر است.

تحریم‌های قوه مجریه: این نوع تحریم‌ها توسط قوه مجریه آمریکا اعمال می‌شود و رئیس‌جمهور می‌تواند آنها را بردارد.

تحریم‌های قوه مجریه و کنگره: این تحریم‌ها توسط هر دو قوه مجریه و کنگره وضع شده و تنها کنگره می‌تواند آنها را بردارد.

قانون تحریم ایران: قانون تحریم بسیار مهمی کنگره وضع کرده است و در اواخر سال ۲۰۱۶ برای ده سال تمدید شد؛ این تحریم که به اختصار "ISA" خوانده می‌شود در واقع سازمان اصلی تحریم‌ها علیه ایران را شکل می‌دهد.

با توجه به این تقسیم‌بندی و وسعت این تحریم‌ها، ادامه روند تحریم‌ها در آینده نزدیک قابل پیش‌بینی است و ایالات متحده به دنبال اعمال فشار اقتصادی برای دستیابی به اهداف خود می‌باشد. در عین حال، ایران با ابزار مناسبی برای مقابله اقتصادی با آمریکا مواجه نمی‌شود و به دنبال دور نگه داشتن کشور از منابع انرژی و موانع فعالیت در بازار داخلی می‌باشد. این تقابل اقتصادی نشان از اهمیت بالای تحریم‌ها در سیاست خارجی آمریکا و نقش اساسی آن در تحولات اقتصادی و سیاسی ایران دارد. (پیرزاده، ۱۳۹۷: ۱۵).

الگوی رفتار موازنه قوای ایران و روسیه در قبال آمریکا

واقع‌گرایان، با تأکید بر مفاهیم امنیت و قدرت، بیان می‌کنند که همکاری‌های استراتژیک بین ایران

و روسیه ناشی از تمایل این دو کشور به برقراری تعادل قدرت با یکدیگر است. هدف اصلی ایران و فدراسیون روسیه در این همکاری، ایجاد موازنه قدرت در مقابل یک‌جانبه‌گرایی یا تهدیدات آمریکاست. آن‌ها قصد دارند که از طریق مشارکت در تدابیر استراتژیک، در برابر نفوذ بی‌محابای آمریکا در مناطق حیاتی چون آسیای مرکزی و قفقاز مقاومت نشان دهند.

تحلیل واقع‌گرایان به موقعیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک منطقه، به همراه نوع روابط غیردوستانه بین ایران و آمریکا، که پس از خروج ترامپ از برجام و ترور سردار حاج قاسم سلیمانی تغییرات جدیدی داشته است، ایران را به گزینه جدی برای روسیه در موازنه سازی نرم با ایالات‌متحده تبدیل کرده است. در این زمینه، جمهوری اسلامی ایران جایگاهی با اهمیت و تأثیرگذار دارد (علی پور و گرجی، ۱۳۹۹: ۷). درنهایت، این تحلیل نشان می‌دهد که همکاری استراتژیک ایران و روسیه، نه تنها به دلیل تلاش برای ایجاد تعادل قدرت با آمریکا بلکه به‌عنوان یک گزینه مؤثر در مواجهه با تحریم‌ها و تهدیدات آمریکایی در منطقه، مورد تأکید واقع‌گرایان قرار گرفته است.

آخرین تلاش از سوی غرب برای افزایش نفوذ در دوران پس از فروپاشی شوروی، به بحران اوکراین و انضمام شبه‌جزیره کریمه توسط روسیه مرتبط است. این بحران، منجر به افزایش اختلافات در روابط بین روسیه و غرب شده و اوضاع به‌گونه‌ای تحول یافته است که موضوع یک جنگ سرد جدید در روابط دو طرف مطرح شده است (نیاکویی و صفری، ۱۳۹۷: ۱۰۱).

استفن والت تأکید دارد که علاقه روسیه به همکاری با ایران، به همراه تلاش‌های همچون همکاری‌های استراتژیک با چین، بخشی از تلاش‌های این دو کشور برای ایجاد موازنه نرم در مقابل قدرت گسترده آمریکا است. وی بیان می‌کند که این دو کشور از سال ۲۰۰۰ به‌آرامی مشارکت استراتژیک خود را توسعه داده‌اند، و این توسعه حداقل به دلیل رخنه و نفوذ آمریکا در منطقه رخ داده است. والت به‌وضوح اظهار می‌کند که روسیه و ایران تاکنون تلاش مشترکی را برای محدود کردن نفوذ آمریکا و متحدانش آغاز کرده‌اند. این همکاری‌ها به‌عنوان پاسخی به تلاش‌های آمریکا برای گسترش نفوذ خود در منطقه به‌ویژه از طریق همکاری با کشورهای چین، گرجستان، آذربایجان و ازبکستان در نظر گرفته می‌شود (بیگدلی، ۱۴۰۱: ۸).

هر دو کشور ایران و روسیه در شرایط تحریم‌های اقتصادی از سوی آمریکا قرار دارند و مایل به توسعه همکاری‌های اقتصادی به‌منظور کاهش تأثیرات سیاست‌های امپریالیستی آمریکا هستند. با توجه به اینکه ایران و روسیه به‌عنوان دو اقتصاد بزرگ در منطقه اوراسیا شناخته می‌شوند، ظرفیت‌های عظیمی برای همکاری‌های اقتصادی بین این دو کشور وجود دارد. در صورت گسترش همکاری اقتصادی، ایران و روسیه می‌توانند در حوزه‌های متنوعی از جمله علمی، تکنولوژیکی، صنعتی، تولید ماشین‌آلات سنگین، احداث نیروگاه‌ها، مدیریت ندرت‌ها، بهبود سیستم راه‌آهن، ساخت واگن‌های پیشرفته و همچنین در زمینه‌های انرژی و اکتشاف منابع زیرزمینی همکاری نمایند. توسعه همکاری در این زمینه‌ها در شرایط تحریم به‌عنوان یک فرصت بزرگ به نظر می‌رسد، زیرا این همکاری‌ها می‌توانند نقش مهمی در کاهش تأثیرات تحریم‌ها ایفا کنند و همچنین به دو کشور در تحقق اهداف مشترکشان کمک نمایند. از این‌رو، اهمیت همکاری‌های اقتصادی میان ایران و روسیه در شرایط فعلی بسیار چشم‌گیر است و نیاز به تقویت و گسترش آن در زمینه‌های مختلف احساس می‌شود. (همان ۹).

در پایان، هر دو کشور ایران و روسیه تحت تحریم‌های آمریکا قرار دارند و علاقه دارند به همکاری اقتصادی با هم به‌منظور کاهش تأثیرات سیاست‌های امپریالیستی آمریکا در منطقه بپردازند. این دو کشور به‌عنوان دو اقتصاد کلان در منطقه اوراسیا، ظرفیت‌های عظیمی برای همکاری‌های اقتصادی در حوزه‌های مختلف دارند. گسترش همکاری اقتصادی بین این دو کشور می‌تواند در زمینه‌هایی

از جمله علم و فناوری صنعتی، ماشین‌آلات سنگین، نیروگاه سازی، ساخت واگن‌های پیشرفته و همچنین اکتشاف منابع زیرزمینی مثل همکاری در حوزه انرژی به موفقیت منجر گردد. اهمیت بیشتر همکاری در شرایط تحریم ایران و روسیه از سوی کشورهای غربی واضح است و این همکاری در زمینه‌های متنوعی باید تقویت شود (همان ۹).

نتیجه‌گیری

از جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ سرد، روابط بین شوروی و ایالات متحده از جوانب حیاتی در سیاست بین‌المللی بودند و بیشترین تأثیر را بر نظام جهانی، مسائل سیاسی و امنیتی بین‌المللی داشتند. این دوره با پیامدهای نظام‌مند بر نظام جهانی و شکل‌گیری یا پایان بحران‌ها همراه بود. روابط میان شوروی و ایالات متحده در این دوره به اندازه هیچ رابطه‌ای دیگر، سیاست بین‌الملل و حتی روابط دیگر دولت‌ها را تحت تأثیر قرار داد.

در دهه ۱۹۹۰، با فروپاشی شوروی و نگاه مثبت به غرب از سوی رهبران روسیه، رویکرد معتدل‌تری در قبال غرب شکل گرفت. وزیر امور خارجه روسیه از آن زمان، ژورژی کوزیروف، همکاری با آمریکا را به عنوان یک ضرورت بی‌بدیل و مهم برای هر دو کشور مطرح کرد. این رویکرد متعاقب به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین و بهبود نسبی وضع اقتصادی در روسیه، تقویت یافت.

روسیه در این دوره به دلیل مشکلات اقتصادی و سیاسی به ارث رسیده از شوروی، تصمیم به تعامل با غرب گرفت و تلاش کرد نقش مؤثرتری در امور بین‌المللی ایفا کند. حمایت از همکاری با آمریکا نشان از تغییرات در دیدگاه روسیه نسبت به جهان بود و تلاش برای احیای قدرت و تأثیرگذاری در سطح بین‌المللی از جمله اهداف این سیاست بود. این تغییرات نشان‌دهنده اهمیت بزرگی است که روابط دوجانبه میان شوروی (روسیه) و ایالات متحده بر سیاست جهانی داشتند و همچنین نقش مهمی در تشکیل و شکل‌گیری مسائل بین‌المللی ایفا کردند.

پس از به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین و بهبود نسبی وضع اقتصادی در روسیه، تلاش‌ها برای احیای قدرت روسیه در سطح بین‌الملل به شدت افزایش یافت. در دوره حکومت پوتین، مسائل بین‌المللی متعددی، از جمله حمله آمریکا به خاورمیانه و بحران‌های گوناگون، نقش بسزایی در تعیین سیاست خارجی روسیه داشتند.

روسیه به دنبال پیگیری نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه سخت در نظام بین‌المللی کنونی است. تلاش روسیه برای ایجاد موازنه بین‌المللی در برابر هژمونی آمریکا به درجه نفوذ لیبرالیسم در کشورهای موازنه‌طلب بستگی دارد. ضدلیبرال‌ها در روسیه، مانند کمونیست‌ها و ملی‌گرایان، هنگامی که در رأس قدرت قرار می‌گیرند، موازنه‌طلبی را بیشتر دنبال می‌کنند. به عنوان مثال، آنها به طرح دفاع موشکی آمریکا واکنش منفی نشان داده‌اند.

روسیه همچنین در پی افزایش همکاری‌های امنیتی در سطح بین‌المللی است تا به این وسیله هژمونی آمریکا را به چالش بکشد. این کشور به همراه دیگر کشورهای که موضع مشابهی دارند، سازمان همکاری شانگهای را بنیان نهاد که بر ایجاد یک نظم بین‌المللی اقتصادی و سیاسی جدید تأکید می‌کند.

روسیه در تلاش است تا وابستگی خود به غرب را کاهش دهد و اقتصاد خود را در مسیر اصلاحات و رشد پایدار قرار دهد. سیاست خارجی روسیه باید به ادغام با اقتصاد جهانی و تقویت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی داخلی کمک کند.

حمله آمریکا به خاورمیانه و بحران‌های نظیر بحران گرجستان و اوکراین، سبب شد تا دولت روسیه تلاش خود را برای تعادل قدرت و موازنه در برابر ایالات متحده دوچندان کند. این مسائل برای روسیه فرصت‌ها و چالش‌هایی را ایجاد کردند که از آن‌ها برای تقویت نقش خود در امور بین‌الملل بهره‌مند شود. به‌عنوان مثال، در بحران گرجستان و اوکراین، روسیه با تدابیر نظامی و سیاسی خود، سعی در حفظ سفره نفوذ و امنیت مناطق حیاتی خود کرد.

موقعیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک ایران، به‌ویژه پس از خروج آمریکا از توافق هسته‌ای (برجام) و ترور سردار قاسم سلیمانی، ابعاد جدیدی به خود گرفته است. این اتفاقات سبب شده تا ایران به‌عنوان گزینه جدیدی برای روسیه به‌منظور جلوگیری از گسترش نفوذ ایالات متحده مطرح شود. جمهوری اسلامی ایران به‌طور آگاهانه به تهدیدات و منافع مشترک با روسیه توجه کرده و دو کشور با استفاده از ابزارهای مختلف، در پی تعمیق روابط خود برای مقابله با این تهدیدات به نظر می‌رسند.

ایران و روسیه هر دو تحت تحریم‌های آمریکا قرار دارند و علاقه‌مند به همکاری اقتصادی جهت کاهش تأثیرات سیاست‌های امپریالیستی آمریکا هستند. این دو کشور با توجه به وسعت و جمعیت اقتصادی خود، ظرفیت‌های بزرگی برای همکاری در زمینه‌های مختلف اقتصادی دارند. همچنین، در شرایط تحریم ایران و روسیه توسط کشورهای غربی، همکاری‌های اقتصادی بین دو کشور اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و می‌تواند در حوزه‌های مختلف به تقویت نقش آنان در امور بین‌الملل کمک کند.

اگرچه هر دو کشور آمریکا را دشمن مشترک می‌دانند و بر اساس منافع مشترک خود سیاست مشترک و همکاری را تداوم می‌بخشند، اما در قبال آمریکا، روسیه سیاست متعادل‌تری را پیش گرفته و تلاش می‌کند با اجتناب از تقابل بی‌حاصل با آمریکا و ترکیبی از سیاست‌های خارجی عمل‌گرا و واقع‌بینانه، روابط خوبی را با آمریکا حفظ کند. از طرف دیگر، ایران نه تنها آمریکا را دشمن می‌داند، بلکه نظام سیاسی ایران را نامشروع و غیرعقلانی می‌داند و به همین دلیل تعارضات این دو کشور را حل نشدنی می‌پندارد.

روسیه، با ورود به این بحران‌ها، به دنبال جلوگیری از گسترش نفوذ ایالات متحده و ناتو به فضای حیاتی خود بود. با این حال، قدرت بالای نظامی و اقتصادی ایالات متحده به همراه سیاست چندجانبه‌گرایانه این کشور، موجب شد تا روسیه نیز به سمت موازنه نرم توجه کند و در تعامل‌های بین‌المللی، به نحوه‌ای هماهنگ و همکارانه عمل کند.

منابع

1. ابوالحسنی هستیانی، علمی مقدم، منصوری، امینی میلانی، مینو. (۲۰۲۳). بررسی تأثیر تحریم های مالی و تجاری بر نرخ ارز در ایران (رهیافت فازی). اقتصاد مالی، ۱۷(۶۳)، ۴۹-۹۴. ره ۱۰۸
2. افخمی، امید(۱۳۹۸)، "بررسی روابط ایران و آمریکا از منظر مؤلفه های قدرت هوشمند"، مجله سیاست دفاعی، شماره
3. بهشتی پور، حسن (۱۳۸۷). "دو بستر و یک رویا" همشهری دیپلماتیک". سال سوم. شماره ۲۵، خردادماه.
4. ترکی، لیلا؛ مظاهری، باران، (۱۴۰۱)، "تأثیرات اقتصادی تحریم های مالی بر اقتصاد ایران"، فصلنامه علمی، پژوهش های اقتصادی (رشد و توسعه پایدار)، سال بیست و دوم، شماره چهار، ص ۶۹-۹۸
5. تکلیف. (۲۰۱۲). امکان پذیری همکاری یا رقابت بین اعضای مجمع کشورهای صادرکننده گاز در صادرات گاز طبیعی از طریق خط لوله. پژوهشنامه اقتصاد انرژی ایران، ۲(۵)، ۴۹-۷۹.
6. ثمودی پیله ورد، علیرضا(۱۳۹۷)، "حوزه های اختلاف میان روسیه و غرب در دوره چهارم ریاست جمهوری پوتین" فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز"، شماره ۱۰۵.
7. جانسیز، احمد و اعجازی، احسان (۱۴۰۰)، "تحلیل رابطه بین ایران و ایالات متحده آمریکا از منظر موازنه تهدید" فصلنامه علمی سیاست جهانی، شماره ۱، ص ۱۶۳-۱۹۶.
8. دیباوند، هادی (۲۰۱۶). بررسی تحلیلی امکان پذیری ارتقای امنیت ملی و افزایش هزینه تهدید نظامی جمهوری اسلامی ایران از طریق صادرات گاز به صورت خط لوله و LNG. فصلنامه آفاق امنیت، ۸(۲۹)، ۴۷-۸۸.
9. رضایی، علیرضا (۱۳۸۹). "الگوی روسیه از نظم در نظام بینالملل پساجنگ سرد «نظم موازنه محور»". فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال دوم، شماره ۷، بهار.
10. رضائی، مسعود(۱۳۹۲)، "بازبینی طرح سپر دفاع موشکی و افق آن در روابط روسیه- آمریکا" فصلنامه راهبرد، شماره ۷۲، ص ۲۰۹-۲۴۰.
11. عابدینی، عبدالله، حسنی. (۲۰۲۲). نقش محاکم ایران در اجرای حقوق بینالملل. پژوهش های حقوقی، ۲۱(۵۱)، ۷-۳۸.
12. عالیشاهی، عبدالرضا (۱۳۹۸)، "ماهیت راهبردهای تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران؛ ریشه ها و پیامدهای امنیتی و نظامی" مجله علمی سیاست دفاعی، شماره ۱۰۶، ص ۸۵-۱۱۲.
13. فیضی، سیروس(۲۰۰۴)، "معمای ایرانی: نزاع میان ایران و آمریکا"، ف بینالمللی روابط خارجی، شماره ۴.
14. قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۷)، "مبنای نظری تحریم های مربوط به برنامه هسته ای ایران: مقایسه دیپلماسی دولت های ترامپ و اوباما" فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲.
15. کرمی، جهانگیر (۱۳۹۰)، "معامله بزرگ در روابط روسیه و آمریکا دوره مدویدیف و اوباما" فصلنامه مطالعات جهانی.
16. کولایی، الهه (۱۳۹۰)، "روابط روسیه و آمریکا در پرتو سیاست از سرگیری

17. اوباما" مطالعات اوراسیا مرکزی، شماره ۹.
متقی، دکتر ابراهیم (۱۳۸۸)، "همکاری های نامتقارن ایران و آمریکا در دوران اوباما" فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، شماره ۳، ص ۷-۳۲.
18. موسوی، سید حامد و رضوی، سلمان (۱۳۹۹)، "تاثیر اندیشکده های آمریکایی بر سیاست خارجی دولت ترامپ در قبال حضور منطقه ای ایران" نشریه علمی آفاق امنیت، شماره ۴۸.
19. نصراللهی، فرشته (۱۳۹۰)، "بازنگری در روابط روسیه و آمریکا" فصلنامه تحقیقات سیاسیو بین‌المللی، شماره ۹.
20. نقدی نژاد، حسن (۱۳۸۷)، "رقابت روسیه و آمریکا در اوراسیا"، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۲.
21. نوایی، فرهاد (۱۳۸۷)، "پیروزی بر قانون: تداوم پوتینیسم"، همشهری دیپلماتیک، سال سوم، شماره ۲۵، خردادماه.
22. هدایتی شهیدانی، مهدی (۱۳۹۷)، "تعارضات روسیه و آمریکا در دوره ریاست جمهوری ترامپ و رویکرد رسانه ای به آن" پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، شماره اول.
23. هیرو، دیلیپ (۱۳۸۶)، «جهان در مسیری چندقطبی: قدرتهایی که در حوزههای انرژی، رسانه، تسلیحات و اقتصاد ظهور کردهاند». پوراندخت مجلسی، روزنامه ایران، دوازدهم شهریورماه.
24. یزدانی، عنایت‌الله (۱۳۹۴)، "نقش آمریکا و روسیه در بحران‌های ژئوپلیتیکی گرجستان و اوکراین"، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، شماره ۴.

Abushov, K. (2019). Russian foreign policy towardz-the Nagorno-Karabakh conflict: prudent geopolitics, .incapacity or identity?. East European Politics

Deyermond, R. (2016). The Uses of Sovereignty in Twenty-first Century .Russian Foreign Policy. Europe-Asia Studies

Freire, M. & Simão, L. (2015). The Modernisation Agenda in Russian .Foreign Policy. European Politics and Society

Meyhami, M. (2019). The legitimate expectations of the investor in contrast to the essential security interests of the host state and its analysis as a political risk. Private Law Research, 8(28), 255-284

Motallebi, M., & Gholami, M. (2016). Securitization Approach of NATO and Islamic Republic of Iran. Political Science Quarterly, 12(35), 53-77

Noori, V., Hassan Hosseini, S. (2019). Egoism in the US Foreign Policy over Trump's Tenure; The Results and the Implications. Research Letter ..of International Relations, 12(47), 179-216

Ziegler, C. (2012). Conceptualizing sovereignty in Russian foreign poli- cy: Realist and constructivist perspectives. International Politics

The role of charismatic leadership in guiding the revolution and stabilizing the political system; case study: the role of Imam Khomeini (RA) in the victory and stabilization of (the Islamic Republic system (1979-1981

Received: 2025/2/2

Accepted: 2025/2/27

:Abstract

In this article, the application of the theory of the charismatic leader in the political personality of Imam Khomeini (RA) as a charismatic leader during the emergence of the revolutionary movement in three periods, namely before the revolution from 1963 to January 2013 as the first period, from January 2013 to the victory of the revolution in 1978 as the second period, and the period of consolidation of the Islamic Republic system from April 1979 to June 1981 and the dismissal of Bani Sadr and the exit of the People's Mojahedin from the political power structure of the revolutionary system as the third period was studied. The findings of the study showed that Imam Khomeini's (RA) personal charisma in the pre-revolutionary period had a traditional-religious nature, and he was able to lead the Islamic-revolutionary movement by relying on religious legitimacy. His charisma in the second period, that is, in the early years of the revolution (1979-1981), was of the type of "personal and emotional charisma." By leading the masses of the people and shaping mass participation, he replaced bureaucratic legitimacy with his post-revolutionary charismatic legitimacy, while stabilizing the system. Perhaps if the role of his charismatic leadership had not been sensitive at that time, the nascent Islamic system would not have been able to overcome the crises related to the stabilization of its rule, given the institutional weakness of the revolutionary forces in not having experience in dealing with the crises of stabilizing the nascent revolutionary system.

Keywords: Imam Khomeini (RA), stabilization of the system, leadership of the revolutionary movement, traditional and personal charismatic leader

Seyyed Mohsen Alborzi: PhD student, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran
E-mail: aramin50@yahoo.com

Hossein Karimifard: Associate Professor, Department of Political Science, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran (Corresponding Author)
E-mail: karimifardh@proton.me

Asiah Mehdipour: Assistant Professor, Department of Political Science, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran
E-mail: assmahdipour@scu.ac.ir

Jahanbakhsh Moradi: Assistant Professor, Department of Political Science, Ilam Branch, Islamic Azad University, Ilam, Iran
E-mail: jmoradi7877@yahoo.com

نقش رهبری کاریزماتیک در هدایت انقلاب و تثبیت نظام سیاسی؛ مورد مطالعه نقش امام خمینی (ره) در پیروزی و تثبیت نظام جمهوری اسلامی ۱۳۶۰-۱۳۵۸

ارسال: ۱۴۰۳/۱۱/۲۴

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۹

چکیده:

در این مقاله، بکارگیری نظریه رهبر کاریزماتیک در شخصیت سیاسی امام خمینی (ره) به مثابه یک رهبر کاریزماتیک در جریان برآمدن جنبش انقلابی در سه برهه یعنی پیش از انقلاب از سال ۱۳۴۲ تا دی ماه ۵۶ بعنوان برهه اول، از دی ۵۶ تا پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ به مثابه برهه دوم، و دوران تثبیت نظام جمهوری اسلامی از، فروردین ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ و برکناری بنی صدر و خروج مجاهدین خلق از ساختار قدرت سیاسی نظام انقلابی به عنوان برهه سوم مورد پژوهش قرار گرفت. یافته های تحقیق نشان داد که کاریزمای شخصیتی امام خمینی (ره) در برهه پیشاانقلاب خصلتی سنتی- مذهبی داشت و ایشان با اتکاه به مشروعیت مذهبی توانستند جنبش اسلامی- انقلابی را رهبری کنند و کاریزمای ایشان در برهه دوم یعنی در سالهای اولیه انقلاب (۱۳۵۸-۶۰) از جنس «کاریزمای شخصی و عاطفی» بود و با راهبری با توده های مردم و شکل دادن به مشارکت توده ای ضمن تثبیت نظام مشروعیت بوروکراتیک را جایگزین مشروعیت کاریزماتیک پسا خویش کند و چه بسا اگر نقش رهبری کاریزماتیک ایشان در آن برهه حساس نبود، نظام نوپای اسلامی با توجه به ضعف نهادی نیروهای انقلابی در نداشتن تجربه برخورد با بحرانهای تثبیت نظام نوپای انقلابی نمی توانست بر بحرانهای مربوط به تثبیت شدن حاکمیتش فائق بیاید.

کلید واژه ها: امام خمینی (ره)، تثبیت نظام، رهبری جنبش انقلابی، رهبر کاریزماتیک سنتی و شخصی

سید محسن البرزی:

دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

E-mail: aramin50@yahoo.com

حسین کریمی فرد:

دانشیار، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران (نویسنده مسئول)

E-mail: karimifardh@proton.me

آسیه مهدی پور:

استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

E-mail: assmahdipour@scu.ac.ir

جهانبخش مرادی: استادیار گروه علوم سیاسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران

E-mail: jmoradi7877@yahoo.com

رهبران کاریزماتیک^۱ (فرهمنده) در رخدادهای سیاسی تاریخ نقش مهمی ایفاء کرده اند و در بحرانهای بزرگ کشور و ملت خویش را بسوی اهداف رهنمون کرده اند همانند ناپلئون در فرانسه پس از انقلاب کبیر (۱۷۸۹م) یا مائو در چین پس از انقلاب بزرگ (۱۹۴۹م) و... امام خمینی (ره) نیز چهره ای است که انقلاب اسلامی بدون نام وی در هیچ کجای جهان شناخته شده نیست^۲، و تاثیر عمیق و همه جانبه شخصیت ایشان را در انقلاب و فائق آمدن دولت انقلابی بر بحران های اولیه نظام و تثبیت نظام جمهوری اسلامی نمی توان نادیده گرفت.

از سویی دیگر، انقلاب تحولی سریع، بنیادین و خشونت آمیز در ارزش ها و اسطوره های حاکم یک جامعه و در نهادهای سیاسی، ساخت اجتماعی، رهبری و فعالیت و سیاستهای حکومتی می باشد (بشپیره، ۱۳۷۲: الف: ۳) و جوهر سیاسی انقلاب، توسعه سریع آگاهی سیاسی و بسیج اجتماعی گروه های نوپدید به درون حوزه سیاسی است با چنان شتابی که نهادهای سیاسی موجود نمی توانند آن را جذب کنند. (بشپیره، ۱۳۷۲: ب: ۵۵)، در نتیجه فروپاشی نظم سیاسی موجود نتیجه غیرقابل اجتناب هر انقلابی است (کوهن، ۱۳۶۹: ۳۴۲) و در شرایط انقلابی اگر هیچ گروهی به دنبال فروپاشی رژیم پیشین از آمادگی و توانایی برقراری حکومت مؤثر برخوردار نباشد، دسته ها و نیروهای اجتماعی بسیاری به مبارزه بر سر قدرت می پردازند. این مبارزه به بسیج رقابتی گروه های جدید در عرصه سیاست منجر می شود، و انقلاب، خود حالت انقلابی پیدا می کند. هر گروه از رهبران سیاسی در صد تحمیل اقتدار خود بر می آید، و در این فرایند یا در ایجاد پایگاه حمایت مردمی گسترده از رقیبانش موفق تر عمل می کند و یا قربانی آنها می شود (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۷۸). پس، برای تثبیت یک نظام سیاسی انقلابی که طی آن یک نظام سیاسی می تواند حاکمیت خود را بر سایر بازیگران سیاسی درون یک کشور تحمیل کند (لش، ۱۳۸۷: ۱۱۲)، شروطنی لازم است و نخبگان انقلابی در پروسه ثبات سیاسی نقش مهمی ایفاء می کنند. مسئله این پژوهش آن است که شخصیت سیاسی امام خمینی (ره) چگونه توانست بعنوان ستون اصلی انقلاب بر جریان های سیاسی مخالف انقلاب و منحرفین از انقلاب (از بازرگان تا مجاهدین خلق) با اتکا به نفوذ شخصیتی خویش بر توده های مردم غلبه کند. این پژوهش با اتکا بر چارچوب نظری «رهبری کاریزماتیک» اما خمینی (ره) به این پرسش پاسخ دهد. باز زمانی مورد نظر این پژوهش سه برهه را شامل می شود، برهه اول دوران پیشا انقلاب از سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ یعنی از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۱۹ دی ۱۳۵۶؛ یعنی دوره ای که دوره ای است که امام خمینی (ره) به مثابه یک رهبر سیاسی به دنبال سرنگونی نظام ظهور کردند و به تبعید رفتند و در این برهه هنوز مهمترین چهره و مرکز ثقل رخدادهای سقوط نظام شاهنشاهی نبودند. برهه دوم از دی ماه ۱۳۵۶ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را در بر می گیرد، بازه زمانی را شامل می شود که امام خمینی (ره) خود را به عنوان تنها رهبر اپوزیسیون خود را بر سایر جریان های سیاسی مخالف شاه تحمیل کردند و به رهبر بلامعارض انقلاب تبدیل شدند و سرانجام برهه سوم، نیز سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ انتخاب شده است، یعنی دوران تثبیت نظام انقلابی پروسه تثبیت نظام جمهوری اسلامی در بازه مورد نظر پژوهش را می توان در لحظه ها و انتخابات های برگزار شده در این بازه جستجو کرد؛ برگزاری فراندوم تعیین نظام (۱۰ فروردین ۵۸)، تشکیل مجلس موسسان و تصویب قانون اساسی و تأیید آن در همه پرسی (مرداد و آذر ۵۸)، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری (بهمن ۵۸)، برگزاری انتخابات مجلس (اسفند ۵۸) و سرانجام

۱. Charismatic leaders

۲. سخنرانی آیت الله خامنه ای در مراسم خاکسپاری امام خمینی در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

غائله برکناری بنی صدر و خروج مجاهدین خلق از نظام (خرداد ۱۳۶۰). بدین سان در ابتدای مقاله به رابطه رهبری کاریزماتیک بر ثبات سیاسی پرداخته خواهد شد و سپس به تطبیق شخصیت سیاسی امام خمینی (ره) با متغیرهای رهبر کاریزماتیک پرداخته خواهد شد و سرانجام به نقش کاریزما ایشان در رهبری انقلاب و تاثیر آن بر پروسه تثبیت نظام جمهوری اسلامی مورد توجه قرار خواهد گرفت.

پیشینه پژوهش

در مبحث نقش نظریه کاریزماتیک در انقلاب اسلامی، افتخاری و مرتضوی امامی (۱۳۹۷) و یزدخواستی و عزتی (۱۳۹۳) نظریه رهبری کاریزماتیک را برای رهبری امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی به کار گرفته اند. حسین حسینی (۱۳۸۸) نیز در پژوهش خود نقش کاریزما با اسطوره های مذهبی را در رهبری امام خمینی در انقلاب در هم آمیخت. بهرام اخوان کاظمی (۱۳۸۵) در پژوهشی انتقادی کاربرد نظریه کاریزماتیک را برای رهبری امام خمینی در جریان حرکت های ضد پهلوی و انقلاب اسلامی مورد نقد قرار داد و رهبری ایشان را صرفاً نوعی از رهبری کاریزماتیک ندانستند. نیکی کدی (۱۳۸۸) در اثر مشهورش نتایج انقلاب ایران، در بخشی از کارش اثر رهبری کاریزماتیک امام خمینی را پررنگ در نظر گرفت و سرانجام چریل بنارد (۱۹۸۶) در کتاب «صنعتی شدن، دنیاگرایی و جمهوری اسلامی» به مسئله ظهور یک رهبر مذهبی و سنتی در بطن یک انقلاب مدرن شهری در جهان امروز که تصور می شد دین به حاشیه رفته است، پرداخته است و البته در بخشی از کار خود به نظریه رهبری کاریزماتیک و تطبیق آن با شخصیت امام خمینی پرداخته است. تمام آثار فوق اگرچه تلاش داشته اند نظریه رهبری کاریزماتیک امام خمینی در انقلاب را تبیین نمایند اما همگی به دوران اوج انقلاب یعنی سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ پرداخته اند و این مقاله دو برهه مهم دیگر از زندگی امام خمینی نیز پرداخته که سایر پژوهش های دیگر به آن بی توجه بوده اند؛ دوران ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ یعنی زمانی که امام خمینی فعالیت سیاسی خویش برای سرنگونی رژیم پهلوی را آغاز کرد و دیگر برهه ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ یعنی زمانی که کاریزما ایشان در فرایند پس از انقلاب و تثبیت نظام انقلابی بعنوان رژیم مستقر تاثیر بسزایی داشت.

چارچوب نظری

نظریه رهبر کاریزماتیک

چیستی کاریزما

واژه «کاریزما» در زبان یونانی «موهبت» معنی می دهد و در سنت مسیحی برای توصیف «روح مقدس» بکار گرفته می شد. اما در علوم اجتماعی این لغت را اولین بار «ماکس وبر^۳» جامعه شناس شهیر آلمانی آن را در فضای جدای از مذهب، بکار برد (فروند، ۱۳۸۳: ۲۲۰). مراد وبر از کاریزما ویژگی های شخصیتی خاص یک فرد بود که وی را از سایر اعضای جامعه متمایز می کند که گویی این ویژگی ها کیفیتی فرانسائی دارد و آن فرد در جمع استثنائی است و این خصلتها منجر به شکل گیری یک رابطه اقتدارگونه مابین آن فرد و سایر اعضای گروه می شود که ستیرین بدون زور و با شور و شوق از فرامین آن رهبر اطاعات می کنند (وبر، ۱۳۸۴: ۴۵۴). در واقع صفات کاریزمایی در همه فرهنگ ها دارای منشا الهی و فرانسائی متصور می شوند و فرد دارای این صفات رهبر شناخته می شود (کراپ، ۱۳۸۶: ۲۳۱) و رهبری کاریزماتیک آنچنان سیطره ای بر عقاید پیروانش دارد که

آنها با رغبت و شوق به فرامین وی گردن می نهند؛ در نتیجه رهبر دارای اقتدار کاریزماتیک لازم نیست که برای اعمال اقتدار خویش به موانع و لوازمی که رهبران «سنتی» یا «دمکراتیک» دارند پایبند باشد^۴

انواع کاریزما و منابع آن

اصولاً برآمدن نیروی کاریزما محصول جنبه های غیر عقلانی زندگی بشر است (وبر، ۱۳۸۴) به همین روی در حوزه علوم اجتماعی دقیقاً نمی توان پیش بینی کرد که جنبش و رهبری کاریزماتیک چه زمانی و در چه شرایطی رخ می دهند؟! جنبش های کاریزماتیک شروع شان همانند آغاز ادیان و ایدئولوژی های سیاسی محصول بحران معنا و تلاش برای معنا بخشی به زندگی بشر هستند (وبر، همان). با این حال همه جنبش های کاریزماتیک سه پایه «معرفتی»، «اجتماعی» و «سیاسی» دارند (وبر).

منبع معرفتی کاریزما

کاریزما موهبتی است شخصی و الهی، یعنی هیچ فردی نیروی کاریزماتیکش را یاد نگرفته یا به ارث نبرده، در نتیجه رهبر کاریزماتیک با کاریزمایش پیوندی ناگسستی دارد و البته نیز لازم نیست همچون سایر رهبران در فرایند سیاسی پخته و کارآزموده شود یا مشروعیتی برپایه تبار و نسب داشته باشد. البته عناصر کاریزماتیک یک رهبر یعنی اینکه کدام خصلت وی در میان پیروانش بعنوان ویژگیهای کاریزماتیک شناخته می شوند بستگی به «ماموریت» و «وضعیت اجتماعی» دارد (وبر)، ماموریت یک رهبر کاریزماتیک می توان درون جهانی یا برون جهانی باشد، اهداف دنیوی یا آخروی را پیگیری کند، می تواند یک مصلح اجتماعی باشد یا اینکه یک رهبر سیاسی، جهان بینی اش مذهبی باشد یا سکولار و برگرفته از ایدئولوژیهای سیاسی قرون جدید (وبر و پارسونز، ۱۳۷۹: ۱۶-۱۷). از سویی دیگر، اگر جنبش کاریزماتیک در «شخص یک نفر» ظهور و بروز پیدا کند، در آن صورت میان آن «شخص» و پیروانش رابطه مبتنی بر «ارادت» و مرید و مرادی شکل خواهد گرفت که به شخصی شدن کاریزما منجر خواهد شد، در این صورت قدرت و مشروعیت بسیار بیشتر درون شخص رهبر کاریزماتیک تجمع خواهد یافت و سرنوشت جنبش و آینده آن به تصمیمات درست یا غلط رهبر جنبش بستگی خواهد یافت اما از سویی دیگر با شکست یا مرگ چنین رهبرانی چون جنبشهای آنان قائم به ذات خودشان بوده و عملاً جانشین ناپذیرند، جنبش برآمده از چنین رهبرانی به سرعت مسیر زوال را خواهد پیمود (وبر و پارسونز). در کل جنبشهای مبتنی بر رهبری کاریزماتیک اگرچه می توانند بسیار سریع در اندک زمانی رشد یابند و ارزشهای عقلانی و سنتی را در پرتو رهبری کاریزماتیک دوباره تفسیر و تعریف کنند اما ذاتاً سلطه کاریزماتیک بی ثبات تر از سایر اشکال سلطه است، زیرا هم اشکال سلطه سنتی، عقلانی و دمکراتیک را نفی می کند و از سویی دیگر خود نیز نمی توان سنت یا شکل جدیدی از رابطه میان نخبگان جنبش را بیافریند و ریشه پیدا کند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۶۲-۶۳)، در نتیجه جنبشهای مبتنی بر رهبری کاریزماتیک در سیر تاریخ با افول و مرگ رهبر یا از هم پاشیده اند یا تبدیل به دو شکل دیگر رایج رهبری یعنی سنتی و دمکراتیک تبدیل شده اند (وبر، ۱۳۸۴: ۲۵۱).

۴. وبر انواع رهبری در جوامع را به سه گروه رهبر سنتی، رهبر دمکراتیک و رهبر کاریزماتیک تقسیم می کند (وبر، ۱۳۸۴: ۱۰۲)

منبع اجتماعی کاریزما

جنبشهای کاریزماتیک محصول تجمع نیروهای غیرعقلانی جامعه هستند، نیروهای که عقلانیت زندگی برپایه تمدن دائماً به دنبال سرکوب کردن آنهاست اما بدلیل نیاز انسان به بازتعریف خود و هویتش هیچگاه از بین نمی روند (Tacker, 1968:92). به بیان دیگر، کاریزما پاسخی است به بحران معنا در یک جامعه؛ اگرچه در همه جوامع مذهب کارویژه پاسخ دهی به بحران معنا را دارد اما از نظر جامعه شناسی سیاسی، هنگامی که علایق مادی گروههای اجتماعی مانند بازرگانان، جنگ سالاران، زمینداران، روحانیون و... با یکدیگر تنازعی عمیق حاصل کنند و گروه های فرودست را تحت فشار قرار دهند، تلفیق فرودستی و خوانشی رهایی بخشانه از مذهب می تواند منجر به ظهور رهبر کاریزماتیک گردد (فروند، ۱۳۸۳: 38). و کاریزما زمانی پدیدار می شود که در اثر تحولات اجتماعی، دیگر پیکر واقعیت در جامعه سنتی جاگیر نمی شود (کاسیرر، ۱۳۷۰: ۴۶) و زمان بحران اجتماعی، احتمال ظهور کاریزما افزایش می یابد که موجب تغییرات بنیادین اجتماعی و ارزشی در جامعه می گردد و می توان یک «جنبش» را به یک «نهاد» اجتماعی تبدیل کند (ویر، ۱۳۸۴: ۱۱۵).

منبع سیاسی کاریزما

به خوانش وبر اصولاً ظهور و سرشناس شدن یک رهبر کاریزماتیک می تواند مقدمات مشروعیت یافتن نظام دموکراسی باشد (ویر، ۱۳۸۲: ۳۲۱). این نکته که در سلطه کاریزمایی محدودیت های بیرونی وجود ندارد، به این معنا نیست که سلطه کاریزمایی فاقد ساختار است، بلکه ساختارها خود را با مدیریت رهبر همسو کرده اند و هدف این ساختار این است که سرشت غیر معمولی این نوع سلطه را حفظ و حراست کند (ویر)، شرایط حفظ و از بین نرفتن سلطه کاریزماتیک آن است که، باید دعوی مأموریت یا وظیفه شرعی آن کاملاً متعصبانه و سازش ناپذیر باشد که این وضع مستلزم دو پیش شرط است: پیش شرط اول: سازمان رهبر کاریزمایی نباید سازمانی رسمی باشد، بلکه باید متشکل از افرادی باشد که شغل و زندگی خانوادگی را ترک گفته و آماده شده اند که خود را در راه تحقق هدف های رهبر فدا کنند. پیش شرط دوم: رهبر کاریزمایی و مریدانش نباید نیازهای خود را از طریق فعالیت های معمولی اقتصادی برآورند (ویر و پارسونز، ۱۳۷۹: ۱۵).

امام خمینی (ره) به مثابه یک رهبر کاریزماتیک

برهه اول (۱۳۵۶-۱۳۴۲)

رهبری کاریزماتیک امام خمینی (ره) سه برهه داشت؛ برهه اول از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، یعنی دورانی که ایشان آشکارا نظام شاهنشاهی را طر می کند و برخلاف سایر فعالین سیاسی و روحانیون که به دنبال «اصلاح» حکومت بودند، به دنبال واژگونی حاکمیت بود و عنصر کاریزماتیک ایشان بیشتر کاریزمای سنتی - مذهبی به عنوان یک مجتهد تراز اول شیعه بود (فوزی، ۱۳۸۹: ۱۵۶) و با اصولی چون تفکیک دین از سیاست مبارزه می کرد و تلاش برای حکومت اسلامی را بر پایه آزادی خواهی و عدالت طلبی که مبانی حکومت اسلام بود خواهان بود (رجبی، ۱۳۷۸: ۹۲).

به تعبیر شهید مطهری حاوی یک ملت فرهنگ ریشه دار آن ملت است و هویت ایرانیان نیز اسلام است و اصول اسلام و فرهنگ ایرانیان عجین شده و به همین خاطر به امام خمینی به مثابه یک پیشوای مذهبی می نگریستند (مطهری، ۱۳۸۷: ۲۴۶). کاریزمای امام خمینی از جنس

کاریزمای مذهبی بود که از ارزشهای های اسلامی که در فرهنگ ایران تنیده بود می گرفت (کشاوری و دیگران، ۱۳۹۱: ۷۱) و این ویژگی کاریزماتیک را در جهت هدفی سیاسی یعنی مبارزه با نظام شاهنشاهی به کار گرفت زیرا خود امام اعتقاد داشت که موافقت با نظام شاهنشاهی به هر وسیله که باشد خیانت به اسلام قرآن و مسلمین است (امام خمینی، ۱۳۷۹: ج ۱: ۵۹۰) و حتی تلاش های رژیم شاه مبتنی بر تعدیل قانون اساسی با شریعت اسلام را نیز رد می کرد و باور داشت که اولین چیزی که در قانون اساسی مخالف اسلام است همان رژیم شاه و نظام سلطنتی است ((امام خمینی، ۱۳۷۹: ۴۸۳/۲)

البته از لحاظ سنتی نیز پس از فوت آیت الله بروجردی امام خمینی در مقام مرجعیت قرار داشت و با تثبیت مرجعیت خویش می توانست در فتوای خود حرمت تقیه را نیز صادر کرد (محمدی، ۱۳۶۵: ۹۶) این بدان معناست که کاریزمای امام خمینی یک کاریزمای سنتی شخصی بود یعنی هم از ویژگی های شخصیتی و هم بر پایه کاریزمای مذهبی شکل می گرفت. اولین فتوای امام یعنی تحریم تقیه اساس شروع مخالفت وی با نظام پهلوی بود و تاکید بر نظریه ولایت فقیه و حکومت اسلامی همراه بود و جواز قیام علیه قدرت بود و تئوری انقلاب در آن شکل گرفت (شفیعی، ۱۳۲۶: ۷۵)، زیرا در این مرحله بود که رهبر کاریزماتیک از خود یک طرح برنامه ارائه می داد و حکومت دو هزار و پانصد ساله پادشاهی را در ایران حکومت غیر مشروع دانست و جمهوری حکومت اسلامی را به مثابه یک جایگزین آن مطرح کرد

برهه دوم (۱۳۵۷-۱۳۵۶)

برهه دوم رهبری کاریزماتیک ایشان سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ یعنی از زمانی که رژیم شاه بنا به سیاست های حقوق بشری کارتر کجور شد کمی شدت اختناق را کمتر کند و امام خمینی نیز توانستند فعالیت های خود بعنوان رهبری در تبعید را گسترش دهند و خودشان را بعنوان تنها رهبر واقعی انقلاب و آلترناتیو رژیم شاه نشان دهند تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی را در بر می گیرد (انصاری، ۱۳۸۸: ۸۷). رهبری کاریزماتیک امام در پیش انقلاب این ویژگی ها را داشت که بتواند مفاهیم را دوباره بازتعریف کند مفاهیمی مانند انتظار تقیه و شهادت و همچنین ایده هایی مثل تسلیم طلبی و انزواگرایی و رها کردن آن باعث شد که اساس ایشان بتواند یک جنبش انقلابی در جایگاه سنتی یعنی یک رهبر کاریزماتیک در جایگاه سنتی به وجود بیاورد (لطیف پور، ۱۳۹۰: ۷۸)، «مدنی» نیز با مقایسه قیام احداث چهل و دو امام خمینی و فتوای تحریم تنباکو میرزای شیرازی این تجزیه می کرد که اگرچه میرزای شیرازی یکی از بزرگترین و رهبر رهبران مذهبی از خود بود اما فتوای ایشان از جانب سلطه سنتی یک مرجع بود و به خاطر شخصیت کاریزماتیک نیست بلکه فتوای ایشان مرجعیت ولایت و جایگاه او بود در حالی که مشروعیت حرکت امام خمینی در فتوای تقیه و مبارزه با نظام جمهوری نظام پهلوی بیش از آنکه محصول یک مجتهد سنتی و جایگاه او باشد محصول شجاعت و کاریزمای او در فرهنگ عمل سیاسی بود مدنی (مدنی: ۱۹۱-۱۹۴)، ویژگی هایی که وبر به مثابه یک رهبر کاریزماتیک نام می برد مانند قدرت تصمیم گیری شجاعت و جسارت سخنانی بود که امام خمینی داشت اساس امام خمینی پیش از آن رهبر شدن انقلاب بیش از آنکه محصول مرجع بودن و نقش سنتی او باشد همانند یک سلطه سنتی مرجع همین شخصیت کاریزماتیک وی بود. در این مرحله کاریزمای امام خمینی (ره) از کاریزمای مذهبی به کاریزمای شخصیتی تبدیل شد، یعنی آنکه نفوذ وی بر توده ها و پیروانش در مرحله اول بخاطر جایگاه مرجعیت ایشان بود در مرحله دوم همچنین خصلت دیگر کاریزماتیک عاطفی شدن روابط بین امام و مردم بود مراجع قبلی روابطشان بر پایه رابطه فرمان ترو و امام سنتی در مقابل رفتار شیعیان بود در حالی که امام بیشتر یک نوع رابطه عاطفی با مردم داشت و اقتدارش نیز ناشی از همین رابطه عاطفی و کاریزمای شخصی خود وی بود تا اینکه

الزام بر پایه اقتدار اسلام سیاسی و نقش مرجعیت ایشان باشد. حتی نظریه ولایت فقیه نیز بیش از آنکه مشروعیتش محصول این باشد که نظریه یک مرجع و فقیه درجه یک و عالی قدر است به این خاطر مشروع در نظر مردم مشروعیت پیدا کرد که رهبر کاریزماتیک یعنی امام خمینی بر آن تاکید می کرد امام خمینی نیز اعتقاد داشت که ولایت فقیه چندان به برهان نیاز ندارد زیرا هر کس که احکام اسلام داشته باشد به ولایت فقیه خواهد رسید امام خمینی هفتاد و شش صفحه سه و مردم نه به صورت رسمی بلکه عرفی تاریخی با ایده هایی مانند ولایت فقیه هم نوایی داشتند و رابطه امام با مردم را دیگر نمی توان یک رابطه بر اساس آداب و رسوم یک فقیه با پیروانش دانست حتی در رابطه محاسبه های کنش های عقلانی و محاسبه گر نیز قرار نمید (پارسا، ۱۳۸۷: ۲۵۰)؛ البته اقتدار کاریزماتیک ایشان زمین های سنتی را نیز داشت زیرا ایشان تنها مجتهدی بود که آشکارا با حکومت شاه و مخالفت برخاست (شیری، ۱۳۷۸: ۱۱۸) و اساس کاریزمای ایشان را نمی توان بدون عقبه سنتی یعنی الفت مردم اسلام و ایده های رهایی بخش تشیع و مبارزه با هرگونه ظلم مستحکم و بی عدالتی را کنار گذاشت (تاج الدینی، ۱۳۷۴: ۸۶)

این بخش کاریزمای امام و تبدیل شدن به نوعی رابطه عاطفی و مراد و مریدی نیز از چشم پژوهشگران غربی دور نمانده است آن را یک نوع عشق و علاقه اسلامی در میان آرمان های شیعی می دانند ما ویژگی هایی مانند ساده زیستی و با مردم داری که از ویژگی های امامان شیعه بود (James & Springberg, 1990: 207-208)، «چریل برنارد»^۵ نیز درباره الگوی امام خمینی که او را به معصومین به خاطر فقاقت و عدالت نزدیک می ساخت و نقش کاریزماتیک او می گوید که اساس کاریزماتیک امام در ذات سنت اسلامی وجود دارد که به ایشان متعلق است مشکل بتوان اقتدار کاریزماتیک را زیرا که ایشان هم اقتدار کاریزماتیک دارند و هم اقتدار سنتی بر پایه فقه و هم اقتدار قانونی یک رهبر پیشرو امروزی را بسیار سخت است که بتوان تفکیک سه گانه وبر در مورد ایشان را به کار برد (Bernad, 1986: 27). اما مهمترین نقش در فهم اهمیت نقش کاریزماتیک امام خمینی در انقلاب اسلامی (ره) را بدون شک به خانم «تدا اسکاچپول»^۶ تعلق دارد، ایشان، ماهیت ایدئولوژی رهایی بخش اسلام شیعی در برخورد با حکومت شاه را نیز مورد تاکید قرار می دهد و اعتقاد دارد که آن چیزی که نهضت اجتماعی برای سرنگونی شاه را به وجود آورد و توانست مردم شهرنشین ایران را زیر لب یک ایدئولوژی سیاسی به دست آورد بیش از هر تیر رهنمودهای روحانی عالی مقامی به اسم امام خمینی بود (اسکاچ پل، ۱۳۸۲: ۲۶۵) زیرا که مذهب شیعه به خاطر خصلت های خود اهمیت زیادی در سیستم اعتقادی و اعترافات فرهنگی و عمق دهی به رفتارهای توده های مسلمان ایران می داد قدرت و اقتدار این مذهب و با قدرت روحانیون استقلال نهاد آن از دولت و گسترش آن یک نوع بروکراسی مستقل غیردولتی داشت که امام خمینی به سبب یک رهبر کاریزماتیک می توانست از این بروکراسی سازمان یافته اما غیردولتی برای اهداف انقلاب به بهترین وجه استفاده کند (Arjomandi, 1986: 217). در جدول زیر شاخصه های رهبری کاریزما در مقایسه با ویژگی های رهبری امام خمینی (ره) بیان شده است.

۵-Cheryl Bernard

۶- Theda Skocpol

جدول ۱: تطبیق تعریف رهبر کارزماتیک با رهبری امام خمینی (ره)

شاخصه های رهبری کارزماتیک از دیدگاه وبر	شاخصه های رهبری امام خمینی در انقلاب اسلامی
جدا از افراد معمولی، دارای قدرتها و کیفیتهای مافوق انسانی	زندگی ساده و ساده زیستی امام خمینی (ره) و نزدیکی به مردم
دارای منشأ الهی (مثل رهبران الهی)	شخصیت علمی با محور فقاات و عدالت در مقام نایب امام زمان (عج)
پیروی توده های مردم از کاریزما مولود شور و شرایط اضطراری و محصول امید و ناامیدی در برهه ای خاص از زمان	نفوذ امام در بین مردم معلول نفوذ قدسی فرهنگ اسلامی -شیعی
روابط برحسب احساس و عاطفه و شدیداً شخصی	عشق و علاقه مردم به امام از نوع علاقه فردی نبود، بلکه عشق به آرمانهای اسلامی و عقاید شیعی بود
جرات، شجاعت و ابتکار کاریزما در بیدار کردن ایمان و کسب اطاعت	پیروی از امام خمینی (ره) علاوه بر صفات فردی مربوط به جایگاه دینی و کرجعیت وی نیز بود
اطاعت پیروان از کاریزما بدون کنکاش فکری و کورکورانه	هویت اسلامی مردم بعلاوه فقههاات و مرجعیت امام مهمترین عامل شکل گیری انقلاب اسلامی بود
رهایی کاریزما از قوانین سنتی و عقلانی	ماهیت شیعی انقلاب ایران و تاکید بر سیستم های اعتقادی و ادراکات فرهنگی در شکل دهی به عقلانیت خاص انقلاب اسلامی

منبع: (یزدخواستی و عزتی، ۱۳۹۳: ۱۵۵)

سومین برہہ از رہبری کاریزماتیک ایشان سالہای پس از انقلاب را در بر می گیرد، یعنی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بہمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰ زمانی کہ مجاہدین خلق بہ عنوان مہمترین گروہ مخالف نظام در پی اقدام مسلحانہ سرکوب شدند و نظام جمہوری اسلامی بہ تثبیت کامل رسید و انتخابات ہای تثبیت کنندہ نظام سیاسی چون ریاست جمہوری مجلس موسسان (مرداد ۵۸)، (بہمن ۵۸)، مجلس (اسفند ۵۸) در این بازہ صورت رفتہ بود و نظام در پایان خرداد ۶۰ می توان گفت عملاً یک نظام انقلابی با غلبہ بر بحرانہای اولیہ چون سہم خواہی جریان ہای چپ از انقلاب، حرکتہای تجزیہ طلبان در کردستان و خوزستان، ضعف بوروکراسی نوپای انقلابی و... بہ یک نظم تثبیت شدہ مبدل گشت. بعد از پیروزی انقلاب اولین و مہمترین مسألہ در این حوزہ تعیین نوع نظام سیاسی در کشور بود کہ دیدگاہہای مختلفی دربارہ آن وجود داشت. این نگرشہا در ماہہای اسفند ۵۷ و فروردین ۵۸ در روزنامہ ہا و نشریات آن دوران دربارہ تعیین حکومت آیندہ ایران منعکس شدہ است. اصولاً در قبل از پیروزی بہ دلیل تحت الشعاع قرار گرفتن ہمہ امور با مبارزہ علیہ رژیم سابق، کمتر سخنی در مورد نحوہ نوع نظام سیاسی توسط گروہہای سیاسی مطرح می شد، شاید فقدان چشم اندازی سریع پیروزی عدم ضرورت پرداختن بہ این بحث را موجب می گردید. در این مقطع برخی از جریانات سیاسی خواستار عنوان «جمہوری» و یا «جمہوری دموکراتیک» و برخی دیگر، از عنوان جمہوری دموکراتیک اسلامی و یا جمہوری اسلامی حمایت کردہ و گروہ دیگر «حکومت اسلامی» را عنوان مناسبی برای دولت انقلاب می دانستند کہ ہر کدام از این عناوین بالتبع دارای معنای خاص خود و متکی بر تفکر سیاسی خاص بود و ہر یک از این جریانات، آن تفکر سیاسی را مد نظر داشتند. امام خمینی (رہ) در مصاحبہ قبل از پیروزی انقلابی انقلاب جمہوری اسلامی را بہ عنوان حکومت آیندہ نام بردہ است کہ پیشنهاد خود بر اساس ایدہ جمہوری اسلامی است ہرچند کہ این ایدہ نیز باید بہ آرا عمومی گذاشتہ شدہ است زیرا حکومت جمہوری اسلامی حکومتی است تحت نظر آرای عمومی و متکی بہ قانون اسلام (امام خمینی، ۱۳۷۹: ج ۵: ۱۴۴). همچنین وی این قانون را شبیہ همان قانون مشروطہ منتہا متکی بہ قانون اسلام نیز می خواند (ہمان: ۱۷۱) و یک و تاکید داشت کہ در جمہوری اسلامی قوانین و آرای عمومی را بر اساس قوانین اسلام برقرار خواہد شد (ہمان: ۲۰۴). و البتہ کہ جزئیات آن حکومت جمہوری اسلامی چگونہ باشد را نیز آرای عمومی تعیین خواہند کرد (ہمان: ۲۵۱) اما در این حین گروہ ہایی مانند نہضت آزادی و دولت موقت کہ موضع لیبرالی داشتند در تاریخ ۵۷/۱۲/۳۰ اعلام کردند کہ ہمہ پرسای باید بہ این شکل باشد کہ مردم می خواہند بہ جمہوری دموکراتیک اسلامی رای بدهند یا نہ (کیہان، ۵۷/۱۱/۳۰، ص اول) و حتی عنوان جمہوری دموکراتیک اسلامی نیز بہ عنوان نظام عادی در نظر گرفتہ شدہ بود (صورت مذاکرات شورای انقلاب اسلامی جلد اول اساسنامہ مادہ یک).

در این برہہ رہبری کاریزماتیک امام خمینی (رہ) با دو مانع اساسی یعنی نیروہای چپ و نیروہای لیبرال روبرو شدہ بود و اساس مخالفت خود را با الگوی امام مطرح کردند، «حسن نزہ» کہ در آن زمان عضو نہضت آزادی و رئیس کانون وکلا بود در مصاحبہ با روزنامہ کیہان اعلام کرد کہ جمہوری جمہوری ایران ہم عنوانی کافی است و پسوند اسلامی لازم نیست زیرا قانون اساسی شامل فلسفہ اسلامی نیز خواہد بود (کیہان ۵۷/۱۲/۱۰ ص ۴)،

اعضای کانون وکلا نیز بر اینکہ جمہوری اسلامی عنوان مبہمی است و در ذات خود تضاد شدیدی دارد زیرا جمہوری قوانین الہی را رد می کند و بر جمہور و خواست مردمی است در حالی کہ قوانین اسلامی بر پایہ قوانین الہی و تغییرناپذیر است (کیہان ۵۷/۱۲/۱۲، ص ۸)

جبهه ملی نیز خواستار ایجاد یک حکومت دموکراتیک بود و شایگان دبیر حزب ایران که وابسته به اعضای جبهه ملی بود نیز جمهوری اسلامی را یک مجهول مطلق دانست و اعتقاد داشت از آن جا که مردم ایران عموم مسلمان به همین خاطر اسلام حتی اگر در نام در ساختار قدرت نباشد هم در تاریخ و پود هست و نباید با ایده جمهوری اسلامی دموکراسی و آزاداندیشی را محدود کرد (کیهان ۵۷/۱۲/۶ ص ۶)

حاج علی اصغر حاج سید جوادی از اعضای دیگر جنبش ملی اعلام کرد چون ایرانیان مسلمان نیازی به صفت اسلامی در دنباله جمهوری نیز نیست (کیهان ۵۷/۱۲/۷ ص ۷)

عبدالکریم لاهیجی نیز به عنوان دبیر انجمن حقوق بشر ایران اعلام کرد که اساس نمی توان بین جمهوریت اسلام آشتی برقرار کرد (کیهان ۵۷/۱۲/۱۶ ص ۲)، برخی دیگر روشن فکران نیز حکومت داری را امری بشری دانست و مخالف دولتی شدن دین بودند (کیهان ۵۸/۱/۸ ص ۸)، به دنبال همین ها امام خمینی در بیانیه ای تاریخ نهم اسفند پنجاه و هفت در قم منتشر کرد و اعلام کرد که بنده به جمهوری اسلامی رای خواهم داد و جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر و آن را تنها مسیر آینده انقلاب دانست هر چند که اعلام کرد که کسانی که مخالف هستند آزاد هستند که اظهارات خود را بیان نمایند و به هر کس که دوست دارند رای بدهند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج: ۶، ص ۲۵۳). ایده جمهوری دموکراتیک اسلامی که از روی نهضت آزادی مطرح شد را نیز تقبیح کرد و آن را نوعی فهم غربی از انقلاب خوابید و گفت ما فرم های غربی را نمی خواهیم پذیرفت اگرچه با خود غرب مشکل نداریم اما مفاسد غربی را نمی خواهیم آنچه ملت می خواهد جمهوری اسلامی است نه جمهوری یا جمهوری دموکراتیک یا جمهوری دموکراتیک اسلامی فقط جمهوری اسلامی (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج: ۶، ص ۲۸۲)

و البته الگوی جمهوری اسلامی را نیز تعیین کننده آزادی عدالت و رفاه دانست و اعلام کرد که نمی توان اسلام را از کشور حذف کرد و کسانی که جمهوری را بدون اسلام می خواهند می خواهند یک رنگ غربی به این جمهوری بدهد شما بیدار باشید و به جز جمهوری اسلامی به چیز دیگری رای ندهید (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج: ۶، ص ۳۷۲). زیرا امام خمینی هر گونه خوانش از جمهوری منهای اسلامی را چه جمهوری غربی جمهوری دموکراتیک نوعی غربی گرایی و بی بند باری می دانست و آن را تقلید از غرب می دانست و می خواست که این غرب زدگی ها کنار راسته شود و مسیری که اسلام می خواهد در پیش گرفته شود تا استقلال کشور حفظ شود (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج: ۵، ص ۱۰۲). اهمیت رهبری کارزماتیک امام در تثبیت جمهوری اسلامی این نشان داده می شود که بخش اعظم روشنفکر ایران چه لیبرال چه غربی و چه حتی روشن فکری مذهبی می خواهد نوعی جمهوری غربی حالا چه جمهوری دموکراتیک جمهوری دموکراتیک اسلامی را در کشور پیاده کند و به نوعی اسلامیت کشور را در قالب جمهوریت محدود کند (دهشیری، ۱۳۹۱، ص ۷۴)، امام خمینی (ره) نیز به تنهایی و با تکیه بر کاریزمای شخصی خویش ایستاد این ایستادگی یعنی ایستادگی یک شخصیت در مقابل کل جریان های روشن فکری که از سوی بسیاری تبعات شهرنشین و فرهنگ رفته حمایت می شدند اهمیت شخصیت کارزماتیک امام خمینی در تثبیت انقلاب را می رساند (جمشیدی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۸). و البته ایده جمهوری اسلامی امام خمینی نیز مورد حمایت مراجع و فقهای شیعه قرار گرفت آیت الله گلپایگانی و خویی نیز آن را تایید کردند و حمایت خود را جمهوری اسلامی اعلام کردند (کیهان ۵۸/۱/۹ ص ۴) همچنین آیت الله شریعتمداری نیز جمهوری اسلامی را دموکراسی واقعی و خواست همه مردم به معنای حاکمیت مردم بر مردم خواند (آیندگان ۵۸/۱۲/۲۶ ص ۶)، آیت الله طالقانی نیز

جمهوری اسلامی را نظر همه مردم و طبق موازین شرع اسلام خواند و افزود که دموکراسی غربی از نظر ما حکومت مردمی نیست زیرا تسلط سرمایه داری و فحشا و فساد است این دموکراسی را نمی خواهیم و دموکراسی می خواهیم که بر طبق جمهوری اسلامی یعنی بر معیارها و اعتقادات اخلاقی و انسانی باشد (فوزی، ۱۳۸۹: ۱۲۱)

محمد مفتاح، یکی از روحانیون نزدیک به امام خمینی (ره) نیز اعلام کرد: من به جمهوری اسلامی رأی می دهم زیرا معتقدم اگر اسلام راستین زیر بنای حکومت جمهوری یعنی مردم باشد بهتر از هر مکتب می تواند سعادت اجتماعی و فردی مردم را تأمین کند. (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۸۸)

این مشاجرات باعث گردید تا برخی جریانات سیاسی مانند کمونیستها، رفراندوم را تحریم کنند^۷، سازمان مجاهدین خلق به صورت مشروط به جمهوری اسلامی رأی دهند^۸. نهضت آزادی و روشنفکری دینی و همین طور برخی از اعضای جبهه ملی نیز حمایت خود را از جمهوری اسلامی اعلام دارند و دکتر سنجانی، دبیر کل جبهه ملی، جمهوری اسلامی را طبیعی ترین ثمره انقلاب دانست.^۹ آنان همان طور که امام خمینی می گفت: «آری» اسلام است و «نه» خلاف اسلام (امام خمینی، ۱۳۷۹: ج ۴: ۴۷۹) جمهوری اسلامی را به معنای حاکمیت اسلام و تحقق آرمان انقلاب اسلامی می دانستند. در اینجا و تغییر زاویه نگاه روشنفکرانی چون سنجابی و جبهه ملی و بازرگان و نهضت آزادی را می توان در رهبری کاریزماتیک امام خمینی (ره) به وضوح دید، سایر گروه های روشنفکری چپ که خواستند با اتوریته و خواست ایشان به معارضا برخیزند همانند مجاهدین خلق، حزب توده و روشنفکران محدود لیبرال به سرعت توسط توده های مردمی از صحنه سیاسی کشور کنار زده شدند و روشنفکرانی که ایشان را تایید کردند توانست در ساختار سیاسی کشور باقی بمانند؛ این موضوع به وضوح نشان می دهد جامعه روشنفکری ایران «گروه مرجع» تنها اندکی از مردم ایران بود و گروه مرجع اکثریت مطلق مردم انقلابی شخص امام خمینی (ره) و راهبردهای ایشان بود، به تعبیری دیگر این رهبر کاریزماتیک است که ارزش و غیرارزش را میان پیروانش تعیین می کند و سایر گروه ها و رهبران انقلابی نقش بازوان و بورکراسی غیر رسمی را دارند تا نقش هدایت گری جنبش و انقلاب را (وهر: ۱۳۸۴).

ایده اصلی امام خمینی (ره) نیز نوعی نوسازی سیاسی و رسیدن به یک نظام ایده آل سیاسی بود که این نظام ایده آل اگرچه در آن ایده حاکمیت مردم وجود داشت اما الزاماً یک دموکراسی به سبک غربی نبود و الگوی منحصربه فرد بود که در آن رهبر کاریزماتیک می کوشید بنیاد جدیدی و ارزشهای جدیدی را وارد ساخت سیاسی کشور کند که می توان از آن تحت عنوان الگوی نوسازی تأسیسی - تلفیقی یاد کرد. یعنی هم دارای وجوهی منحصر به فرد تأسیسی است و هم دارای وجوهی مشترک با الگوهای دیگر و تلفیقی است. امام خمینی خود نیز در فهمش از ایده جمهوری اسلامی به مثابه تلاش برای تبدیل کردن مشروعیت و سرمایه کاریزماتیک خویش در جنبش انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به یک ساختار سیاسی با ثبات و تبدیل مشروعیت کاریزماتیک به مشروعیت دمکراتیک پس از تثبیت نظام سیاسی (ملکوتیان، ۱۳۸۲: ۱۱۱).

۷. بیانیه چریکهای خلق فدایی ایران مورخه ۹ فروردین ۱۳۵۸

۸. بیانیه سازمان مجاهدین خلق ایران مورخه ۱۰ فروردین ۱۳۵۸

۹. اعلامیه جبهه ملی ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

دوره های زندگی سیاسی	دوره اول (۱۳۴۲-۱۳۵۶) (۱۳۵۶)	دوره دوم (۱۳۵۶-۱۳۵۸) (۱۳۵۷)	دوره سوم (۱۳۵۸-۱۳۶۰) (۱۳۶۰)
ویژگیهای کارزماتیک امام خمینی(ره)	مبارزه با اصل نظام شاهنشاهی در دورانی که سایرین به دنبال اصلاح نظام بودند- کاریمای مذهبی به مثابه یک مجتهد شیعه	تبدیل شدن به تنها چهره مهم مخالف شاه - رهبر محوری انقلاب- تبدیل کاریمای مذهبی به کاریمای شخصی	بکارگیری کاریمای شخصی برای نهاد سازی سیاسی-تبدیل کردن مشروعیت کارزماتیک به مشروعیت بوروکراتیک

نتیجه گیری

بکارگیری نظریه رهبری کارزماتیک در تثبیت نظام جمهوری اسلامی در برهه مورد نظر این پژوهش در باب شخصیت سیاسی امام خمینی (ره) و اهمیت کاریمای سیاسی ایشان در تثبیت نظام جمهوری اسلامی نشان داد که اصولاً نظام جمهوری اسلامی در سالهای اولیه پیدایش خود به دلیل ضعف در نهادسازی و کادرسازی، نبود حزب پیشرو با انضباط حزبی بالا به سبک انقلاب روسیه و چین، وجود احزاب رقیب قدرتمند که خود را میراث دار انقلاب می دانستند مانند مجاهدین خلق کار بسیار سختی برای تثبیت خویش در پیش رو داشت. با این اوصاف، اهمیت نقش رهبری کارزماتیکی چون امام خمینی (ره) اینجا روشن می شود، زیرا که همه هزینه های راهبری انقلاب و تثبیت نظام جمهوری اسلامی در سالهای اولیه خویش را عملاً با اتکا به رهبری امام خمینی (ره) مسیر شد که این خود در سایر نظام های انقلابی قرن بیستم همانندی ندارد، زیرا که سایر نظام های انقلابی حتی اگر رهبر کارزماتیک در جریان انقلاب و تثبیت نظام های شان نقش داشت از فاکتورهای دیگر تثبیت کننده نظام انقلابی نیز برخوردار بودند، برای مثال در انقلاب روسیه (۱۹۱۷) لنین یک حزب سیاسی قوی (حزب سوسیال دمکرات روسیه) با هسته سخت وفاداران در اختیار داشت یا مائو در انقلاب چین (۱۹۴۹) و کاسترو در انقلاب کوبا (۱۹۵۹)، هر دو یک ارتش بزرگ از داوطلبان نظامی جنگ دیده و کارآموده که سالها در جنگ داخلی جنگیده بودند، در اختیار داشتند؛ در حالیکه انقلابیون در ایران فاقد مزایای فوق بود و به جز رهبری کارزماتیک امام خمینی (ره) عملاً نظام انقلابی ایران هیچ ابزار خاصی برای تثبیت خویش و فائق آمدن بر مشکلات داخلی و خارجی و رقبایی که خود را میراث دار انقلاب می دانستند، در اختیار نداشت. فلذا، اهمیت رهبری کارزماتیک امام خمینی (ره) در سه وجه تثبیت نظام جمهوری اسلامی خود را نشان می دهد، وجه اول کانالیزه کردن مشارکت توده های مردم در انتخابات که باعث شد مشارکت مردمی به تنش های رایج بین نامزدها و احزاب منجر نشود، وجه دوم مدیریت نزاع های درونی میان سیاستمداران، احزاب و اختلاف نظرهای میان قوای سه گانه بود که راهبردهای ایشان حکم فصل الخطاب و داور نهایی را داشت و از هرگونه شکاف در میان بدنه بوروکراتیک نظام جلوگیری می کرد و وجه سوم، تسلط بی چون و چرای امام خمینی (ره) بر مسیر حرکت نظام انقلابی بود که کاریمای ایشان اجازه نمی داد دولت انقلابی از مسیر واقعی و راستین خویش منحرف شود و عناصر منحرف از آرمانهای انقلاب چون نهضت آزادی و مجاهدین

خلق در صورت بروز اختلاف با ایشان به سرعت توسط مردم انقلابی کنار زده می شدند. در انتهای مقاله پیشنهاد می شود که در پژوهش های آینده که پژوهشگران می خواهند به محوریت نقش رهبری کاریزماتیک امام خمینی (ره) در انقلاب ایران بپردازند، به زاوایی که در این مقاله بدلیل محدودیت حجم هر مقاله به آنها پرداخته نشد، ایده هایی چون تفاوت مهم نوع و جنس رهبری کاریزماتیک امام خمینی (ره) با الباقی رهبران کاریزماتیک انقلابها مانند کاسترو و مائو در جنس دینی داشتن کاریزمای ایشان و نقش اسطوره های شیعی در ساخته شدن کاریزمای منحصر به فرد ایشان و در کل نقش مذهب تشیع و اسطوره های آن در ساخته شدن نوعی کاریزمای خاص دینی فراتر از مشروعیت سنتی مذهب، می توان در پژوهش های آینده در این حوزه پرداخته شوند و جای کار بسیاری دارند.

منابع

الف) کتابها و مقالات فارسی

۱. افتخاری، اصغر و مرتضوی امامی، علی (۱۳۹۷) مقایسه نظریه اقتدار کاریزماتیک با رهبری امام خمینی (ره)، پژوهش های انقلاب اسلامی، دوره یک، شماره یک
۲. اسکاچپول، تد (۱۳۸۲) دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران، ترجمه محمد تقی دلفروز، مطالعات رهاپردی، شماره ۱۹
۳. انصاری، حمید (۱۳۸۸) حدیث بیداری، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)
۴. بشیریه، حسین (۱۳۷۲)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران، گام تو
۵. -----، (۱۳۷۲) ب) انقلاب و بسیج سیاسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران
۶. -----، (۱۳۸۱)، دیباچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران، تهران، نگاه معاصر.
۷. ----- و حسینی، حسین (۱۳۷۸) فرهنگ شیعی و کاریزما در انقلاب ایران، مجله علوم انسانی، شماره ۴
۸. تاجدینی، علی (۱۳۷۴) انقلاب اسلامی از دیدگاه شهید مطهری، شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی
۹. جمشیدی، محمد حسین (۱۳۸۴) اندیشه سیاسی امام خمینی، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی
۱۰. حسینی، حسین (۱۳۸۸) اسطوره و رهبری کاریزمایی: مورد انقلاب اسلامی ایران نقش اسطوره های دینی در شکل گیری رهبری انقلابی امام خمینی (ره)، کنفرانس بین المللی انقلاب اسلامی و امام خمینی، ۲۷ و ۲۸ آذر ۱۳۸۸، سالن همایش های صدا و سیما
۱۱. حمید پارسانیا (۱۳۷۷) حدیث پیمانه پژوهشی در انقلاب اسلامی، چاپ سوم، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی
۱۲. رجبی، محمد حسن (۱۳۷۸) زندگی نامه سیاسی امام خمینی (ره) از آغاز تا تبعید، جلد اول، مرکز

۱۳. زیباکلام (۱۳۷۲) مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، روزنه، تهران، چاپ اول
۱۴. دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۱) درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
۱۵. شفیعی فر، محمد (۱۳۷۵) بینش اجتهادی در انقلاب اسلامی ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۶. فروند، جولین (۱۳۸۳) جامعه شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، توتیا
۱۷. فوزی، یحیی (۱۳۸۹) اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، قم، نشر معارف، چاپ سیزدهم
۱۸. کاسیرر، ارنست (۱۳۷۰) فلسفه روشنگری، ترجمه یدالله موفق، تهران، مروارید
۱۹. کدی، نیکو (۱۳۸۸) نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس
۲۰. کرابی، یان (۱۳۸۶) نظریه های اجتماعی کلاسیک، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران، آگه
۲۱. کشاورز شکری و غفاری، زاهد (۱۳۹۱) ماهیت رهبری امام خمینی از نظر علامه شهید مطهری، مطالعات انقلاب اسلامی، سال نهم، شماره ۲۹، تابستان ۹۱
۲۲. کوهن، آلون استنفورد، تئوری های انقلاب، ترجمه: علیرضا طبیب، تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹
۲۳. لش، اسکات (۱۳۸۷) جامعه شناسی پست مدرنیسم، ترجمه شاپور بهیان، ققنوس، تهران
۲۴. محمدی، منوچهر (۱۳۶۵) تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران، امیرکبیر
۲۵. مدنی، جلال الدین (۱۳۹۱) تاریخ سیاسی معاصر ایران، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۸۷) آینده انقلاب اسلامی ایران، تهران، صدا
۲۷. ملکوتیان، مصطفی (۱۳۸۲) تاثیر منطقه ای و جهانی انقلاب اسلامی ایران، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۱
۲۸. موسوی خمینی، روح الله (۱۳۷۶) ولایت فقیه، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)
۲۹. ----- (۱۳۷۹) صحیفه نور (جلدهای ۱، ۲، ۵ و ۶): مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی، طبع و نشر، تهران، چاپ دوم
۳۰. وبر، ماکس (۱۳۸۲) اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، علمی و فرهنگی، چاپ سوم
۳۱. ----- (۱۳۸۴) اقتصاد و جامعه، ترجمه مهرداد ترابی نژاد، تهران، سمت

۳۲. ----- و پارسونز، تالکوت (۱۳۷۹) عقلانیت و آزادی، ترجمه احمد تدین و یدالله موقن، تهران، انتشارات هرمس

۳۳. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علم.

۳۴. هنری لطیف پور، یدالله (۱۳۷۹) فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی (۱۳۴۲-۵۷)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران

۳۵. یزدخواستی، بهجت و عزتی، مهدی (۱۳۹۳) تطبیق تحلیل نظریه کاریزماتیک وبر با نقش رهبری امام خمینی در انقلاب ایران، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال یازدهم، شماره ۳۸

ب) روزنامه ها و بیانیه ها

۱. اعلامیه جبهه ملی ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ منتشر شده در بخش اسناد و بیانیه های سایت جبهه ملی ایران به آدرس: <http://jebhemeliiran.org/>

۲. بیانیه چریکهای خلق فدایی ایران مورخه ۹ فروردین ۱۳۵۸ در مجموعه اسناد سازمان مجاهدین خلق ایران منشور شده توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۳. بیانیه سازمان مجاهدین خلق ایران مورخه ۱۰ فروردین ۱۳۵۸ در بهمن تقی زاده (۱۳۹۶) نگاهی از درون به سازمان چریک های فدایی خلق ایران، نشر نی، تهران

۴. روزنامه آیندگان مورخ ۲۶ اسفند ۱۳۵۷ مقاله آیت الله شریعتمداری ذیل عنوان «حکومت آینده چگونه حکومتی خواهد بود» صفحه ۶

۵. روزنامه کیهان مورخ ۳۰ بهمن ۵۷، سخنرانی بازرگان تحت عنوان «هیچ گروهی حق سلطه بر جامعه را ندارد»، صفحه اول

۶. روزنامه کیهان مورخ ۲ اسفند ۵۷، گفتگوی کیهان با حسن نزیه تحت عنوان «فراندوم، مجلس موسسان و قانون اساسی جمهوری اسلامی»، صفحه ۴

۷. روزنامه کیهان مورخ ۷ اسفند ۱۳۵۷، مصاحبه با علی اصغر حاج سید جوادی، رئیس کانون وکلای مرکز، ص ۷

۸. روزنامه کیهان مورخه ۹ فروردین ۵۸، حمایت آیت الله خویی و آیت الله گلپایگانی از نظام جمهوری اسلامی، صفحه اول

۹. روزنامه کیهان مورخه ۱۲ اسفند ۵۷، بیانیه کانون وکلا با عنوان «مردم باید بدانند به چه چیزی رای میدهند» صفحه ۸

۱۰. روزنامه کیهان مورخه ۱۶ اسفند ۵۷، مصاحبه با عبدالکریم لاهیجی (سخنگوی انجمن لیبرال دفاع از آزادی و حقوق بشر)، ذیل عنوان «حکومت و آینده دموکراتیک»

۱۱. روزنامه کیهان مورخه ۶ اسفند ۱۳۵۷، مصاحبه با دریوش شایگان تحت عنوان «الگوی

۱۲. روزنامه کیهان مورخه ۸ فروردین ۵۸، مقاله مصطفی رحیمی «چرا با دولت دینی مخالفم» صفحه ۴

ج) منابع انگلیسی

1. Amir Arjomandi, Said, 1986, "Iran's Islamic Revolution in Comparative.1
Perspective", World Politics, Vol. 38, April. 42
2. Cheryl, Bernard , 1986, "Secularization, Industrialization, and Khomeinis
Islamic Republic", Political Science quarterly, Vol 42, No.3.
- James A. Bill and Robert Springboard, 1990, Muhammad Reza Shah.3
Pahlavi: The Traditionalism of a Modernizing Monarch, Politics in the
Middle East
- R. Tucker, (1968), Theory of Charismatic leadership , Daedalus. Roll.4
97

A new approach to the right to self-determination in international law

with a view to minority rights

Received : 2024/11/23

Accepted: 2025/2/27

**Leila Ramezanejad
Kiasari**

: PhD student, Department of International Law, Qeshm Branch, Islamic Azad University, Qeshm, Iran

E-mail:

L.ramezananeghad@gmail.com

Maryam Moradi:

Assistant Professor, Department of International Law, Qeshm Branch, Islamic Azad University, Qeshm, Iran (Corresponding Author)

E-mail: Adavoudi1350@skiff.com

Mohsen Diyanet:

Associate Professor, Department of Political Science, Payam Noor University, Tehran, Iran

E-mail: mdianat.pn@gmail.com

Abstract:

With the end of decolonization, an important issue in international law was raised, which was the formulation of separatist demands of minorities in light of the right to self-determination, which was mainly accompanied by violent reactions from states, which could be said to be a threat to international peace and security and involved gross violations of human rights. The end of the Cold War revealed a new approach to the concept of the right to self-determination, which was able to provide a solution to these conflicts by establishing a compromise between this right and the principles of international law such as territorial integrity. In the new perspective, the right to self-determination has been oriented from the right to form a state to the right to organize a state by the people and minorities. With this explanation, the right to self-determination is used as a basis and support for the establishment of democracy and the development of human rights, as well as guaranteeing the rights of minorities. If we want to examine the independence of the Catalan region of Spain as a case, it should be noted that the Spanish legal system has many ethnic, religious, cultural and linguistic diversities. This country can be considered a simple state because it is governed by an open, decentralized system and in the form of a regional system with autonomy granted to 17 regions. The purpose of this article is to research the future of these conflicts in a descriptive and analytical way. At the same time, this article intends to examine the background and concept of the right to self-determination and introduce its new dimensions.

Keywords: The principle of sovereignty of nations, democracy, the right to self-determination, minority rights, secession, decolonization

رویکرد نوین حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل با نگاهی به حقوق اقلیت ها

پذیرش 1403/09/03

ارسال: 1403/12/09

چکیده:

با پایان استعمارزدایی مسئله ی مهمی در حقوق بین الملل مطرح گردیده و آن تدوین طرح درخواست های جدایی طلبانه اقلیت ها در پرتو حق تعیین سرنوشت بود که عمدتاً با واکنش های خشونت آمیز از سوی دولتها همراه بود که می توان گفت تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی بشمار می رفت و نقض فاحش حقوق بشر را بهمراه داشت. اتمام جنگ سرد رویکرد جدیدی درباره مفهوم حق تعیین سرنوشت را نمایان ساخت که توانست با برقراری سازشی میان این حق و اصول حقوق بین الملل مثل یکپارچگی سرزمینی راه حلی برای این منازعات ارائه دهد. در نگاه جدید، حق تعیین سرنوشت از حق تشکیل دولت به حق سازماندهی دولت بوسیله مردم و اقلیت ها جهت گیری داشته است. با این شرح از حق تعیین سرنوشت بعنوان مبنا و پشتوانه ای برای استقرار دموکراسی و توسعه حقوق بشر و همینطور تضمین حقوق اقلیت ها استفاده می شود. اگر بخواهیم بصورت موردی استقلال طلبی منطقه کاتالونیای اسپانیا را بررسی کنیم باید ازان داشت که نظام حقوقی اسپانیا دارای تنوع های قومی، مذهبی، فرهنگی و زبانی زیادی است. این کشور را می توان یک دولت بسیط محسوب کرد چون با یک سیستم باز عدم تمرکز و در قالب نظام منطقه ای با اعطای خودمختاری به مناطق ۱۷ گانه اداره می شود. هدف از نگارش این مقاله آینده پژوهشی این منازعات به روش توصیفی و تحلیلی می باشد. در عین حال این مقاله قصد دارد ضمن بررسی پیشینه و مفهوم حق تعیین سرنوشت به معرفی ابعاد جدید آن بپردازد.

کلید واژه ها: اصل حاکمیت ملتها، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، حقوق اقلیت ها، جدایی چاره ساز، استعمار زدایی

لیلا رمضان نژاد کیاسری:
دانشجوی دکتری، گروه حقوق
بین الملل، واحد قشم، دانشگاه
آزاد اسلامی، قشم، ایران

E-mail: L.ramezananeghad@gmail.com

مریم مرادی:

استادیار، گروه حقوق بین الملل،
واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی،
قشم، ایران (نویسنده مسئول)

E-mail: Adavoudi1350@skiff.com

محسن دیانت:

دانشیار گروه علوم سیاسی،
دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

E-mail:
mdianat.pn@gmail.com

از حق تعیین سرنوشت در منشور سازمان ملل متحد بعنوان یکی از اهداف ملل متحد و از پایه های روابط دوستانه و مسالمت آمیز بین دولتها و ملت ها یاد شده است. (مستنادا مواد ۸ و ۵۵ منشور ملل متحد). اگرچه سابقه این حق به اواخر قرن ۱۸ میلادی یعنی صدور اعلامیه استقلال آمریکا و انقلاب کبیر فرانسه برمی گردد. (Caste line 0,2000:11)

با پایان جنگ جهانی اول بود که حق مردم برای تعیین سرنوشت، بوسیله ی اعلامیه ی ۱۴ ماده ای ویلسون، وارد حقوق بین الملل شد و اساس «معاهده ی ورسای» قرار گرفت. ویلسون در ۸ ژانویه ۱۹۱۸، برنامه خود را برای خدمت به صلح، از طریق شناسایی حق مردم برای تعیین سرنوشت عرضه کرد. (خوبروی پاک، ۱۳۹۳: ص ۲۴) البته در آن زمان استفاده از این اصل برای توجیه تجزیه ی جهان شاهی های شکست خورده در جنگ جهانی اول و ایجاد نظام نمایندگی بود. (کلیبار، ص ۱۳۸۶، ۱۷۳)

با پیدایش کشورهای جدید بعد از جنگ جهانی اول ایده تعیین سرنوشت عملاً بعنوان یک اصل اساسی در صحنه بین المللی مطرح شد. (Archibugi, 2003:12) پس از جنگ جهانی دوم نیز حق تعیین سرنوشت بیشتر به معنای استقلال سرزمین های تحت استعمار و سلطه ی بیگانه به کار گرفته روند استعمارزدایی بعد از جنگ جهانی دوم سبب شد تا حق مردم برای تعیین سرنوشت در عمل به حق انحصاری نیل به استقلال و تشکیل دولتی جدید و فرمانروا منجر شود. (خوبروی پاک، ۱۳۹۳: ص ۲۸۴)

حق تعیین سرنوشت پس از عبور از دوران استعمار و در دوران جنگ سرد، پایه مرحله ای جدید و پرچالش گذاشت. این دوران مصادف شد با تفاسیر جدید اقلیت ها از حق تعیین سرنوشت. به نظر آنها (اقلیت ها) حق تعیین سرنوشت مترادف بود با ایجاد دولت جدید و به استناد آن خواستار جدایی از کشور اصلی بودند - حال آنکه معادل انگاری این حق با کسب استقلال از سوی اقلیت ها و تبدیل شدن به موجودیتی جدید، چون با اصول فنی و ریشه دار حقوق بین الملل مثل اصل حاکمیت دولتها و اصل یکپارچگی سرزمین تعارض دارد. همیشه در نظام بین الملل پرچالش و بحران خیز بوده است. واقعیت این است که در دنیای کنونی، یکی از ویژگی های انکارناپذیر ساختار دولتها، وجود اقلیت های گوناگون در محدوده ی حاکمیت این دولتهاست که هریک به اعتبار ویژگی های قومی، زبانی و مذهبی خود از اکثریت متمایز می شوند، فراوانی گروه های اقلیتی به حدی است که می توان گفت وجود ناهمگونی قومی - نژادی و مذهبی اصل بر جهان و جوامع است و همگونی قومی یک استثنا محسوب می شود (Sambanis, 2000:449).

بی شک بروز چالش میان اقلیت ها و دولت اصلی نه تنها تحقق حقوق بشر و از جمله تحقق واقعی حق تعیین سرنوشت را با تنگنا روبرو می کند، بلکه در چنین فضایی مهم ترین و ضروری ترین حق های بشری از جمله حق بر صلح و امنیت نیز در معرض آسیب و تهدید قرار می گیرد. در همین زمینه منازعه ی گروه های قومی با دولتها در دوران بعد از جنگ سرد، بعنوان بزرگترین چالش در برابر امنیت داخلی و بین المللی بیشتر نقاط جهان مطرح شده است.

(borown, 1993:6)

حدود ۵۰۰۰ گونه اقلیت در سرتاسر جهان زندگی می کنند وقتی به پراکندگی این اقلیت ها به صورت

جغرافیایی نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که آنها در مناطق تنش زا و بحرانی جهان قرار گرفته‌اند. یکی از مسائل مهم و جدی که حول محور اقلیت‌ها در دوران معاصر مطرح می‌گردد خواست جدایی یک جانب از سوی آنهاست یعنی جدایی که رضایت دولت مرکزی را به همراه ندارد سوال مطروحه این است که آیا این جدایی‌ها مشروع هستند؟ پاسخ به این مسئله را نمی‌توان در حقوق بین‌الملل قراردادی پیدا نمود از این جهت حکم این موضوع را در حقوق بین‌الملل عرفی باید جستجو کرد. جدایی کوزوو از صربستان _ جدایی اقلیم کردستان از عراق _ درخواست جدایی کاتالونیا از اسپانیا از جمله نمونه‌های آشکار این اتفاق است.

مشروعیت بعضی از این جدایی‌ها را شاید بتوان در ذیل نظریه جدایی چاره ساز پاسخ داد اما باز هم باید توجه داشت که آیا می‌توان این نظریه را به صورت قاعده مستقر پذیرفت یا نه تنها به صورت قاعده‌ای آرمانی و گاه آخرین راه حل موجود مورد بررسی قرار داد.

بررسی آراء داخلی ملت‌ها و رویه کمیسیون آفریقایی حقوق بشر را می‌توان به طور غیر مطلق و آخرین راه حل حاکی از پذیرش جدایی چاره ساز در پاسخ به مشروعیت جدایی یک جانبه دانست. (عزیزی _ویسی چمه ۱۳۹۸) در مباحث حقوق بین‌الملل حق تعیین سرنوشت به دو حوزه داخلی و خارجی تقسیم شده است. (sterio, 2013,p.19)

حق تعیین سرنوشت داخلی متضمن این معناست که خلق‌های ساکن یک سرزمین حق دارند نظام سیاسی حاکم بر آن سرزمین را انتخاب بکنند (Azizi, 2008, p.12) اما حق تعیین سرنوشت خارجی ناظر به تشکیل یک کشور جداگانه است

(Borgen, 2010, p.1004) تعیین سرنوشت در وجه خارجی آن مترادف با استعمار زدایی و استقلال است (Ryngaert & Griffioen, 2009, p.574.)

نظریه جدایی چاره ساز دقیقاً در متن حق تعیین سرنوشت خارجی متولد شده است و به این معناست که امکان توسل به حق تعیین سرنوشت خارجی جز در وضعیت‌های استعماری و اشغال خارجی در یک مورد دیگر نیز وجود دارد. (Buchanan, 2007, p.331)

واژه جدایی چاره ساز^۱ برای نخستین بار از سوی حقوقدان آمریکایی لی بوکهایت^۲ در کتابش با عنوان «جدایی: مشروعیت حق تعیین سرنوشت» در سال ۱۹۷۸ به کار برده شد.

(Tomischat, 2006, p.35)

وی علاوه بر وضع این عبارت اعتقاد داشت که قطعنامه‌های مجمع عمومی توازنی میان حق تعیین سرنوشت و حاکمیت سرزمینی ایجاد کرده است و این چنین نیست که همواره حاکمیت سرزمینی بر حق تعیین سرنوشت چیره باشد. (Bartkus, 1999, p. 18)

جدایی فرایندی است که در نتیجه آن گروهی از مردم ساکن در قسمتی از سرزمین یک کشور بدون کسب رضایت و توافق دولت مرکزی خواهان جداسازی آن بخش و اعلام دولتی مستقل شوند. (Boyle, A & carwford, J, 2012, p.22).

۱-Remedial Secession

۲-Lee Buchheit

به سوال مربوط به مشروعیت جدایی یک جانبه در وضعیت غیر استعماری پاسخ‌های متفاوتی داده شده است گروهی از حقوقدانان مخالف حق جدایی یک جانبه در وضعیت‌های غیر استعماری هستند آنها معتقدند که در نظام حقوق بین‌الملل ممنوعیت مطلق جدایی یک جانبه در وضعیت غیر استعماری وجود دارد، گروهی دیگر بر این اعتقادند که نظام حقوق بین‌الملل در خصوص جدایی یک جانبه فاقد حکم است و نه آن را منع می‌کند و نه مجاز به اعتقاد این دسته علی‌الاصول حقوق بین‌الملل در رابطه با مشروعیت این جدایی موضعی بی‌طرف دارد یا ساکت است (عزیزی،

۱۳۹۸، ص ۲۱۱). گروه سومی نیز وجود دارند که استدلال می‌کنند که در نظام حقوق بین‌الملل خارج از موارد استعمار زدایی اشغال خارجی و توافق دوجانبه حق جدایی و استقلال وجود ندارد و مردم علی‌الاصول باید حق تعیین سرنوشت سیاسی خود را با رعایت اصل تمامیت ارضی اعمال کنند. به اعتقاد طرفداران این نظر حق تعیین سرنوشت سیاسی در زمینه غیر استعماری اصولاً باید در جنبه داخلی آن اعمال شود اما ادعا می‌شود در موارد بسیار خاص و استثنایی ممکن است اعمال حق تعیین سرنوشت سیاسی به حق تعیین سرنوشت خارجی بینجامد. بدین ترتیب در خارج از موارد استعماری نیز ممکن است برای بخشی از مردم یک سرزمین حق جدایی پدیدار شود این حق ناشی از اعمال و پذیرش نظریه‌ای است که از آن با عنوان دکترین جدایی چاره ساز نام برده می‌شود. (cases, Antipnio, 2006, p.119)

همانگونه که گفته شد برخلاف وضعیت استعماری بهره‌مندی از حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت غیر استعماری با تردید جدی روبروست. (عزیزی، ۱۳۷۸، ص ۱۳) و حقوقدانان در خصوص مشروعیت استقلال و جدایی برای گروه‌های قومی و اقلیت از کشورهای مستقل کنونی در حوزه غیر استعماری اختلاف نظر دارند.

همانگونه که گفته شد برخلاف وضعیت استعماری بهره‌مندی از حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت غیر استعماری با تردید جدی روبروست. (عزیزی، ۱۳۷۸، ص ۱۳) و حقوقدانان در خصوص مشروعیت استقلال و جدایی برای گروه‌های قومی و اقلیت از کشورهای مستقل کنونی در حوزه غیر استعماری اختلاف نظر دارند.

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در همان رای مشورتی کوزوو به اختلاف نظر شدید دولت‌ها در این باره اشاره کرده است. (همان ۱۳)

مفهوم حق تعیین سرنوشت :

حق تعیین سرنوشت در آغاز اغلب بعنوان اصلی اساسی جایگزین اصل «ملیت‌ها» در حقوق بین‌الملل قلمداد می‌شد. این صبغه‌ی سیاسی تا زمان تدوین منشور ملل متحد و در ماده یکم منشور نیز انعکاس یافت. پس از تصویب منشور نیز بیشتر ویژگی سیاسی این اصل، مورد قبول بود و همچنان در حقوقی بودن آن - بعنوان یک حق بشری - تردید وجود داشت. با تدوین میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سال ۱۹۶۶ و تصریح برحق تعیین سرنوشت در میثاقین، این حق خصلت حقوق یافت. بند یکم از ماده نخست میثاقین یادشده، از حق تعیین سرنوشت بعنوان حق مردم برای تعیین آزادانه نظام سیاسی - اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود یاد می‌کنند. (مرکز مطالعات حقوق بشر ۱۳۸۲: ۱۶ و ص ۴۸)

با ذکر این حق در میثاقین مرجع حقوق بشری، اسناد مهم دیگری نیز در چارچوب ملل متحد، به تبیین و تدوین این حق پرداختند. (عباس سرمدی، ۱۳۸۴: ص ۶۹) پس باید گفت تصویب میثاقین دروازه ورود حق تعیین سرنوشت به مباحث حقوق بشری می باشد. تعیین ویژگی مهم حق تعیین سرنوشت، ارتباط نزدیک این حق با خواست واقعی مردم است که باید آزادانه و به دور از هرگونه فشار بیان شود. در این زمینه نکته مهم و کلیدی شناخت مردم بعنوان صاحبان این حق است.

در اهمیت اساسی این مفهوم (مردم) در تبیین حق تعیین سرنوشت، باید خاطرنشان کرد همانطور که پروفیسور شامون حقوقدان برجسته فرانسوی تاکید می کند: «تعریف حقوقی دقیق و واحدی از واژه مردم وجود ندارد (عباس سرمدی، ص ۶۶، ۱۳۸۴)

در این زمینه اسناد ملل متحد، رویه دولتها و حقوقدانان برای تبیین معنای این واژه معیارهای مختلفی ارائه کرده اند که در دکترین حقوقی اغلب ذیل دو عنوان کلی بررسی می شوند:

معیار سرزمینی: وفق این معیار تمام اشخاص ساکن در یک واحد سیاسی، مردم نامیده می شوند، چه این واحد سیاسی، کشور مستقل و حاکمیتی باشد و چه تحت استعمار و همچنین هرچند که گروه های متعددی در این واحد سیاسی سکونت داشته باشند و خود را ملتی متمایز به حساب می آورند.

معیار شخصی: برطبق این معیار تعدادی بیش از یک مردم (نیز) می توانند در یک واحد سیاسی سکنی گزینند و صرف واحد سیاسی نمی تواند معرف مردم باشد. (پروین، فقفوری بیلندی، ۱۳۹۱: ص ۵۴-۵۳)

اگرچه گروهی از حقوقدانان و دولتها با ترجیح دادن معیار شخصی، براین اعتقادند که هرکدام از گروه های مختلف زبانی و قومی در محدوده ی یک کشور را نیز می توان «مردم» نامید. اما آنچه بیشتر در رویه دولتها، سازمان ملل، برای شناخت مردم یا خلق پذیرفتنی است، معیار سرزمینی است. با توجه به این واقعیت که آغاز بحث درباره حق تعیین سرنوشت در ارکان سازمان ملل، با پدیده استعمارزدایی همزمان شد. مفهوم این حق، با استعمارزدایی عجین گردید. برپایه چنین نگرشی مجموع جمعیت ساکن در محدوده یک سرزمین مستعمره و یا یک واحد سرزمینی بعنوان مردم تلقی شدند و گروه های اقلیت خارج از این مفهوم جای گرفتند. (عیزی، ۱۳۹۴: ص ۳۵۲)

در تبیین حق تعیین سرنوشت اشاره به این نکته نیز شایسته است که امروزه بر اساس دیدگاه غالب در حقوق بین الملل، تعهد ملتها در قبال حق تعیین سرنوشت تعهدی فراگیر یا عام الشمول قلمداد می شود که همه ملتها در برابر جامعه بین المللی برعهده دارند. عام الشمول بودن تعهدات ناشی از حق تعیین سرنوشت را به نوعی در میثاقین ۱۹۶۶ نیز می توان مشاهده کرد. ماده یک هر دو میثاق ضمن تصریح بر برخورداری همه مردمان از حق تعیین سرنوشت، همه ملتها را نسبت به ایجاد شرایط لازم برای تحقق این حق متعهد می سازد. (حبیب زاده، ۱۳۹۵: ص ۸۴۴)

در این زمینه دیوان بین المللی دادگستری در سال ۱۹۹۵، در رای خود مربوط به تیمور شرقی، حق تعیین سرنوشت را یک تعهد عام الشمول دانسته است. (ICJ Reports, (1995:24)

همچنین این دیوان در سال ۲۰۰۴ در اظهارنظری در خصوص دیوار حائل رژیم صهیونیستی، با بیان تخلف دولت اسرائیل، برنقض حق تعیین سرنوشت بعنوان تعهدی عام الشمول تاکید کرده است. (ICJ Reports, 2004:155)

کمیسیون حقوق بین الملل نیز، هرچند در جریان تدوین طرح کنوانسیون حقوق معاهدات در سال ۱۹۶۶ حق تعیین سرنوشت را بعنوان یکی از مصادیق قواعد آمره ارزیابی می کند. هنگام توضیح طرح مسئولیت بین المللی دولتها در سال ۲۰۰۱، حق تعیین سرنوشت را تعهدی عام الشمول قلمداد کرده است. (Cassese, 1996:50)

(ICJ Reports, 2001:Chapter III, art40).

درخصوص مفهوم تعهدات عام الشمول یا همگانی باید یادآور کرد که میان حقوقدانان دیدگاه واحدی درباره نسبت و ارتباط آن، با دیگر مفهوم مرتبط با آن یعنی قاعده آمده وجود ندارد. در این زمینه تعهدات عام الشمول مربوط به دامنه پاره ای از تعهدات است که دولتها را به تمام اعضای جامعه بین المللی متعهد می سازد و قاعده آمره بیانگر شدت درجه الزام یک قاعده است که به سبب شدت الزام آن به هیچ روی قابل تخطی نبوده و هرگونه توافق برخلاف آن، از درجه اعتبار ساقط است. همانگونه که پیداست، این دو مفهوم اوصاف مشترکی دارند و بنابراین می توان برخی از موارد را مصداق مشترک هر دو مفهوم دانست. به تعبیر دیگر باید گفت امری بودن وصف قاعده است. همگانی بودن وصف تعهد، به هرحال نکته قابل توجه در بحث حاضر آنست که امروزه بی تردید قواعد اساسی بیش از حقوق بنیادین بشر از جمله حق تعیین سرنوشت در زمره قواعد آمره قرار دارند که به هیچ وجه تخلف از آنها مجاز نیست و تعهدات ملتها نیز به رعایت این گونه اصول و هنجارهای بنیادین حقوق بشر، تعهداتی مطلق و غیر مشروط و همگانی قلمداد می شود. (قربان نیا، ۱۳۹۰: ص ۳۰۳-۲۹۹)

به تعبیر دیگر، اثر مهم تعهدات عام الشمول این است که رعایت این گونه تعهدات، در بردارنده ی نفعی حقوقی برای همه ملتها خواهد بود، به طوری که بر پایه چنین تفسیری ملتها مجاز خواهند بود تا در قبال چنین تعهداتی به مسئولیت دولت خاطی استناد جویند. (والاس، ۱۳۹۲: ص ۲۸۸)

قلمرو بیرونی و درونی حق تعیین سرنوشت

الف) قلمرو بیرونی حق تعیین سرنوشت

واقعیت های عملی حقوق بین الملل در دوران پس از جنگ جهانی دوم، سبب شد حق تعیین سرنوشت ابتدا در قلمرو بیرونی و به معنای حق مردم یک کشور برای تأمین استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنان در عرصه بین المللی بکار می رود. منظور از تعیین سرنوشت در قلمرو بیرونی است که مردمی خواهان برخورداری از پایگاهی مستقل در جامعه بین المللی دولتها هستند؛ به گونه ای که استقلال آنان در برابر دولتهای بیگانه محفوظ بماند. (خوبروی پاک، ۱۳۹۳: ص ۲۶۰)

بطور کلی تلاش ملت ها برای احیای حق تعیین سرنوشت، در آغاز علیه دولتهای استعماری در قاره آفریقا و سپس در آسیا بکار گرفته شد. نویسندگان نیز تا مدتهای طولانی، استعمارزدایی را تنها مصداق قانونی اجرای حق تعیین سرنوشت می دانستند. (امین زاده، ۱۳۸۰: ص ۹۰) بازتاب پذیرش حق مردم استعمارزده بر رهایی از استعمار، در قطعنامه های سازمان ملل متحد نیز می توان مشاهده کرد. در این زمینه در سال ۱۹۶۰ قطعنامه ای با عنوان ((اعلامیه اعطای استقلال به سرزمین ها و مردم تحت استعمار)) به تصویب مجمع عمومی رسید. مطابق این اعلامیه، حق تعیین سرنوشت به مردم مستعمره به معنای حق آنان برای تعیین آزادانه وضعیت سیاسی و توسعه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی خود است

درمورد سرزمین های خودمختار نیز، اگرچه در آغاز و در فصل یازدهم و دوازدهم منشور - که به سرزمین های غیرخودمختار مربوط می شد - به حق مردم این سرزمین ها در بکارگیری اصل تعیین سرنوشت اشاره ای نشده بود، در پی تحولات بعدی حقوق بین الملل، مردم سرزمین های غیرخودمختار نیز توانستند همانند مردم مستعمرات از اصل تعیین سرنوشت بهره مند شوند. صریح ترین و قاطع ترین اظهارنظر درباره حق مردم در سرزمین های غیرخودمختار بر تعیین سرنوشت را می توان در دیوان بین المللی دادگستری یافت. دیوان در نظری در سال ۱۹۷۱ تصریح می کند:

در توسعه و تحول متعاقب حقوق بین الملل درمورد سرزمین های غیرخودمختار که در منشور ملل متحد آمده، اصل تعیین سرنوشت را برای همه این سرزمین ها قابل اعمال ساخته است. (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶:ص ۱۱۷)

قلمرو درونی حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت در قلمرو درونی به معنای حق مردم برای تعیین نظام سیاسی و ترسیم اهداف و مقاصد خود در حوزه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و همچنین حق انتخاب شیوه ها و سازوکارهای اجرایی لازم برای تحقق اهداف مذکور است به بیان دیگر، درحالیکه حق تعیین سرنوشت بیرونی، ناظر بر تعیین هویت ملی و بیانگر حق استقلال مردم یک کشور در سطح بین المللی است، حق تعیین سرنوشت درونی مربوط به نظم دولتی اقتصادی و اجتماعی داخل مرزهاست و بیانگر حق مردم برای شرکت در ایجاد یا بازسازی نظم اجتماعی داخلی است. (Ryan, 1991:65)

بحث درباره قلمرو حق تعیین سرنوشت به زمان تصویب میثاقین برمی گردد. هنگام تصویب میثاقین تعدادی از کشورهای درحال توسعه از جمله هنر، بااعمال حق تحفظ در مورد ماده یکم میثاقین و با ارائه ی تفسیری مضیق از حق تعیین سرنوشت، کارکرد حق مذکور را صرفا به استقلال کشورهای تحت استعمار محدود می کردند. در مقابل این دیدگاه برخی کشورها مثل فرانسه و آلمان (دیکل، ۱۳۹۳: صص ۲۹۲-۲۹۱)

شماری از صاحب نظران با بکارگیری تفسیری صریح از اصل حق تعیین سرنوشت، معتقد بودند که هرچند اصل تعیین سرنوشت در حوزه ای ضد استعماری تکامل یافته است. اصل یادشده اصلی عام است و شامل همه مردم از جمله مردم دارای حاکمیت مستقل نیز می شود، طبق این نگرش اصل تعیین سرنوشت می تواند به عنوان معیار سنجش مشروعیت دولتها عمل کند. به این معنا که دولت حاکم در یک کشور، باید نماینده همه مردم تحت حاکمیت خود، بدون تبعیض از حیث نژاد، رنگ و عقیده باشد. (سیفی؛ ۱۳۷۳: ص ۲۵۸)

از مشخصه های دیگر حق تعیین سرنوشت در قلمرو درونی، «دوام و استمرار» است. اساسا یکی از تفاوت های مهم حق تعیین سرنوشت در قلمرو درونی با بیرونی این است که حق مذکور در قلمرو درونی حق پایدار و مستمر است. به تعبیر دیگر در قلمرو بیرونی وقتی کشوری به حاکمیت خود دست یافت و به استقلال رسید، امکان استناد به این حق تا حدود بسیاری کاهش می یابد و تنها در محدوده جلوگیری از تجاوز و آسیب بیگانگان یا هنگام رای گیری در مجامع بین المللی خود را نشان می دهد. از این منظر همان گونه که کارسیه می گوید: «حق مردم برای تعیین سرنوشت در قلمرو درونی پس از گزینش دولت، حق مواظبت و مراقبت ؟ تا حقوق بر پایه همراهی همه مردم محفوظ ماند. (خوبروی

تحول مفهومی حق تعیین سرنوشت از حق تشکیل دولت به حق سازماندهی دولت

اگرچه حقوق بین الملل بر ممنوعیت جدایی خواهی گروه های اقلیتی بر مبنای حق تعیین سرنوشت، تاکید بسیاری داشته است. واقعیت اینست که از پایان استعمارزدایی به این سو همیشه اعمال حق تعیین سرنوشت به عنوان اهرمی برای کسب استقلال از سوی اقلیت ها مورد سواستفاده قرار نگرفته است. وجود این درگیری های خونین و مخاطراتی که از استناد به حق تعیین سرنوشت از سوی اقلیت ها بر می خواست. ضرورت و اهمیت برقراری رابطه ای مستحکم و پایدار را بیان اصل حاکمیت دولتها، اصل حق تعیین سرنوشت و حقوق بشر روشن می ساخت. (Freeman, 1998)

درک اهمیت تلاش برای تامین حقوق اقلیت ها از طریق اجرای شایسته ی حقوق بشر و چاره اندیشی به منظور اعمال حق تعیین سرنوشت آنان در چارچوبی مسالمت آمیز، در برخی اسناد و آرای حقوقی پس از جنگ سرد دیده م شود. در این زمینه می توان به سند ملاقات کپنهاگ به عنوان یکی از مهمترین اسناد در سطح اروپا اشاره کرد که در سال ۱۹۹۰، به تصویب سازمان امنیت و همکاری اروپا رسید. در اعلامیه پایانی این کنفرانس دیدگاه نوینی برای پشتیبانی از اقلیت ها بیان شده است.

بر پایه این رهیافت جدید که بصورت قاعده ای کلی و عمومی مطرح شده است. مسئله های مربوط به اقلیت های ملی تنها در چارچوب سیاستی دموکراتیک که بر پایه دولتی قانونی با قوه قضائیه مستقل کارآ و به همراه کثرت گرایی و رواداری استوار باشد، قابل حل خواهد بود. (خوبروی پاک، ۱۳۹۳: ص ۲۷۹)

یکی دیگر از مدارک مهم و تاثیرگذار در حقوق بین الملل که به تبیین حقوق اقلیت ها می پردازد و بر اجرای حق تعیین سرنوشت اقلیت ها در چارچوب اصل یکپارچگی سرزمینی تاکید دارد، آرای کمیسیون بادینتر است.

این کمیسیون تنها واحدهایی را که پیش از این، بخشی از کشور یوگوسلاوی محسوب می شدند، به عنوان دولتهای جانشین جمهوری فدرال یوگسلاوی به رسمیت شناخت و به این ترتیب از ایجاد مرزهای جدید با تقسیم سرزمینی جلوگیری کرد. کمیسیون بادینتر در رای شماره ۲ خود در ۱۱ ژانویه ۱۹۹۲، اعلام کرد ویژگی عام الشمولی تعهدات بین المللی دولتها در قبال حقوق اقلیت ها، شناسایی دولتها را مشروط به تعهد آنها نسبت به رعایت اصول حقوق بین الملل و همچنین احترام و تضمین حقوق بشر و حقوق اقلیت ها دانست. (خوبروی پاک، ۱۳۹۳: صص ۳۶۱-۳۶۰).

امروزه در حقوق بین الملل با پذیرش رویکرد نوین حق تعیین سرنوشت زمینه آشتی و سازگاری بین اصول اساسی حقوق بین الملل و حق تعیین سرنوشت اقلیت ها فراهم شده است.

واقعیت اینست که انگیزه اقلیت ها از درخواست جدایی و کسب استقلال، حفظ شکوفایی هویت و فرهنگ ویژه خود را مکان پیگیری آزادانه آداب و سنن خود و از سوی دیگر امکان مشارکت موثر در تصمیم گیری های مختلف جامعه و رهایی از هرنوع کنار گذاشتگی و تبعیض است. از همین رو می توان ادعا کرد چنانچه دولتهای دارای اقلیت، زمینه نقش آفرینی و تاثیرگذاری، اقلیت های تحت حاکمیت خود را در اداره جامعه فراهم سازد و از سوی دیگر هویت ویژه آنان را نیز تصدیق کنند،

طرح درخواست های جدایی طلبانه و پیامدهای زیان خیز آن، به کمینه خواهد رسید. (پارسامهر، علی. میرموسوی، سید علی. ۱۳۹۹: ص ۳۹۳)

بررسی مسئله استقلال طلبی منطقه کاتالونیا در اسپانیا :

در این قسمت می خواهیم به تحلیل و آینده پژوهشی حق تعیین سرنوشت خلق ها در حقوق بین الملل در بحران استقلال طلبی ایالت کاتالونیا بپردازیم عمده بررسی این مباحث در حالت خارج از استعمار قرار می گیرد

در حالی که در مورد اعمال حق تعیین سرنوشت در وضعیت های ناشی از استعمار تردید کمی وجود دارد که مردمان این سرزمین ها می توانند با اجرای این حق کشور و دولتی برای خود ایجاد کنند در مورد اعمال حق جدایی چاره ساز نیز در حقوق بین الملل اجماع کافی وجود ندارد. (علیزاده، کریم زاده، زند نشان، ۱۴۰۱_ ص ۹۴۳)

و می توان گفت بعضی حقوقدانان معتقدند این نظریه یک قاعده آرمانی است و هنوز راهی بسیار طولانی در پیش دارد تا بتواند به عنوان قاعده مستقر مورد توجه قرار گیرد می توان به عنوان آخرین راه حل در مواقع بحرانی از این نظریه یاد کرد.

از بعد تاریخی دوران پس از مرگ ژنرال فرانکو از سال ۱۹۷۵ به بعد که دوران گذار به دموکراسی نام دارد

زمانیست که مناطق خودمختار بر اساس اصل آزادی عمل واحدهای محلی و در قالب تمرکز زدایی منطقه ای در حال شکل گیری است الهام بخش چنین طرز تفکر و سیاست قانونی که هدف آن نه تنها تضمین و توسعه دموکراسیست قانون اساسی سال ۱۹۷۸ است (رحمت اللهی، اعتماد ۱۳۹۶_ ص ۱۲۵)

بعد از تصویب قانون اساسی که خودمختاری را به عنوان یک اصل تضمین نموده با گذر زمان خودمختاری رنگ و بوی جدایی طلبی و استعمار به خود گرفته است در این راستا دولت و پارلمان محلی کاتالونیا دست به اقدامات استقلال طلبانه به وسیله ابزارهای قانونی در قالب مصوبات زده و دولت مرکزی اسپانیا هم

از مجرای قانونی نباید منجر به استقلال طلبی یا اجرای نوعی نظام فدرالی صرف گردد به همین خاطر وظیفه دادرس اساسی است که ضمن تضمین اصل تمرکز منطقه ای تجسم بخش شعار یک ملت یک دولت و یک سرزمین باشد. (همان)

زمانی که به حق تعیین سرنوشت اشاره می شود مقصود حق فرد یا گروهی از افراد برای تعیین راهی است که می خواهند برای سیر خود در حال حاضر یا در آینده در پیش گیرند این مفهوم گسترده می تواند افراد و چهارچوب های مختلفی را در برگیرد و اعمال قانونی و مشروع آن در عرصه جامعه بین المللی می تواند به ایجاد یک دولت مستقل و برخوردار از حاکمیت منجر شود.

دیوان بین المللی دادگستری در پرونده نظر مشورتی صحرای غربی به بعد دیگری از این مفهوم اشاره کرده است که همانا ضرورت توجه به اراده آزاد مردمان موضوع این حق است و در این چهارچوب به این نکته اشاره می شود که این حق که مجمع عمومی در مواردی از مراجعه به آراء ساکنان یک سرزمین برای تعیین سرنوشت خودداری کرده است مانع از اهمیت اخذ اراده آزاد ساکنان این

اما اعلام استقلال کاتالان به دلیل مغارت با پیش شرط‌های موجود در حقوق بین‌الملل امروز با هنجارهای بین‌المللی است و نمی‌توان پذیرفت که تمامیت ارضی دولت اسپانیا از رهگذر استقلال منجز ایالت کاتالان مورد خدشه قرار گیرد.

واژه خلق در مقدمه اعلامیه قطعنامه ۲۶۲۵ آمده است در حقیقت نخستین اعمال مهم این واژه در پاراگراف اول اصل ۵ اعلامیه مذکور به چشم می‌خورد مطابق اصل برابری حقوق و تعیین سرنوشت خلق‌ها که در منشور ملل متحد آمده است تمامی خلق‌ها حق دارند تا بدون مداخله خارجی آزادانه شرایط سیاسی خود را تعیین نموده و تمامی دولت‌ها مکلفند این حق را مطابق مقررات منشور به رسمیت بشناسند .

بند ۷ قطعنامه ۲۶۲۵ به این پرسش پاسخی روشن نمی‌دهد که آیا خارج از وضعیت استعماری حق اعلام استقلال به صورت یک جانبه وجود دارد یا خیر این عدم شفافیت در نگارش این اعلامیه در مورد شرایطی با این حق کاملاً مخالف بودند برای مثال دولت‌های بلوک سابق کمونیستی چنین استدلال می‌کردند که حق بر تعیین سرنوشت مشتمل بر حق ذاتی اعلام یک جانبه استقلال یا جدایی است (Buchheit, 2009: 91)

مطابق با بند ۴ قطعنامه ۲۶۲۵ اشکال متفاوتی برای تعیین سرنوشت خارجی یک خلق قابل تصور است

ایجاد یک دولت دارای حاکمیت و مستقل مشارکت آزادانه یا ادغام در یک دولت مستقل می‌توان با عنایت به اطلاق بند ۴ قطعنامه ۲۶۲۵ در این مورد خاص میان وضعیت‌های استعماری و غیراستعماری قائل به تفکیک شد. (علیزاده، ۱۴۰۱_ص ۹۵)

بنابراین در خصوص خلق‌های غیر استعمارزده یا غیر مستقل قطعنامه ۲۶۲۵ همان حقی را به آنان اعطا می‌کند که خلق‌های تحت استعمار از آن برخوردار دارند.

با این همه این حق باید در چهارچوب شرط حمایتی مذکور در بند ۷ این قطعنامه تفسیر شود آنچنانی که رویه بین‌المللی بر آن تاکید می‌کند ایجاد یک دولت جدید در نتیجه جدایی یک جانبه در وضعیت کاملاً استثنایی است.

(Crawford, 2007,; 330)

در واقع همچنان که مارسلو کوهن اشاره کرده است فرایند جدایی عبارت است از ایجاد واحدی مستقل از رهگذر جدایی بخشی از سرزمین و جمعیت ساکن در آن از یک دولت موجود بدون رضایت دولت اخیرالذکر.

(Kohen 2006; 3)

در این معنا می‌توان به مثال‌هایی چون بنگلادش_ اریتره_ بوسنی و هرزگوین_ کرواسی_ مونتِ نِگرو_ اسلوونی_ صربستان_ و کوزوو اشاره کرد .

حقیقت آن است که از همان آغاز تصویب قطعنامه ۲۶۲۵ گروهی از حقوقدانان بر این باور بودند که شیوه نگارش و روح قطعنامه اصل تعیین سرنوشت را به موارد استعمار زدایی منحصر کرده است . (Grosespril, 1979 : p.60)

این نگاه ضد جدایی طلبانه ریشه در این واقعیت داشت که با وقوع جدایی به مرزها و ساختارهای سیاسی دولت‌های مستقل لطمه وارد می‌شود و این خود نقض اصل تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت و نه قاعده ای در آن خصوص مقرر می‌دارد . (علیزاده ۱۴۰۱_۹۵۷)

پرسشی که اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا شرایط مذکور در قطعنامه ۲۶۲۵ در قضیه کاتالان رعایت شده است تا بر اساس آن خلق کاتالان بتوانند جنبه خارجی حق بر تعیین سرنوشت خود را اعمال کنند ؟

به نظر می‌رسد وضعیت حقوقی از منظر حقوق بین الملل روشن باشد به گمان بسیار دشوار خواهد بود که جدایی یک جانبه ایالت کاتالان را از منظر حقوق بین الملل در پرتو ملاحظات عام در خصوص تعیین سرنوشت مانند جدایی چاره ساز یا غیر از آن به پذیریم در درجه اول کاتالان یک خلق تحت استعمار به شمار نمی‌رود و در چهارچوب قانون اساسی ۱۹۷۸ اسپانیا نیز از خودمختاری برخوردار است.

نخستین قانون خودمختاری این ایالت در سال ۱۹۳۲ در زمان دومین جمهوری اسپانیا ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹ به تصویب رسید (Esther Gonzalez Hernandez, 2013.108)

پس از جنگ داخلی اسپانیا . وضعیت خود مختاری کاتالان به حالت تعلیق درآمد و در نتیجه زبان کاتالان که زبان فرهنگی این منطقه به شمار می‌رود ممنوع اعلام شد .

(Joan marti I Castell, 1992, ; 58)

پس از پایان دیکتاتوری فرانکو اگر چه این منطقه در چهارچوب قانون اساسی ۱۹۷۸ خود مختاری خود را به دست آورد با این حال جنبش خودمختاری در این منطقه خود را به شکل حرکت ملی گرایانه و در قالب مطالبات اقتصادی و اجتماعی هدف خود را به دست آوردن استقلال سیاسی در این منطقه قرار داده است

شاید به لحاظ تاریخی در زمان دیکتاتوری فرانکو کاتالان می‌توانست با استناد به تبعیض‌های زبانی و فرهنگی به عنوان چاره ساز خود استناد کند. (vilar, 2011;155)

با این همه با گذشته بیش از ۴ دهه از پایان دیکتاتوری تصویب قانون اساسی مردم سالار ۱۹۷۸ در گذار به عصر دموکراسی اشاره به این وضعیت تاریخی فاقد وجهت حقوقی به نظر می‌رسد .

در کنار این واقعیت‌های حقوقی و اجتماعی باید پذیرفت که در چهار دهه گذشته اسپانیا دولت مردم سالار بوده و نمایندگان تمامی جوامع خود مختار از جمله مناطق مختلف کاتالان دارای نمایندگان خود در مجلس این کشور بودند . (I bid)

از این رو نمی‌توان گفت که مردم کاتالان تحت تبعیض نژادی و زبانی یا فرهنگی بوده‌اند با عنایت به تمام این دلایل روشن است که وضعیت کاتالان کاملاً متفاوت از وضعیت‌هایی مانند

کوزو است و وضعیت حقوقی این منطقه از حیث خودمختاری داخلی کاملاً روشن و شفاف است و از

این رو به هیچ عنوان نمی‌توان از شرایط فوق العاده‌ای صحبت کرد که بتواند

توجیه‌کننده لزوم توسل به بعد خارجی تعیین سرنوشت برای این مردم باشد که در داخل آن کشور اتفاق می‌افتد حفظ نمی‌کند و چه بسا با تغییر معادلات سیاسی داخل در اسپانیا شاهد ولادت دولت جدید به نام کاتالونیا در نقشه سیاسی اروپا باشیم .. (عزیزی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۰)

حق اقلیت‌ها بر جدایی در چارچوب غیر استعماری :

بند ۷ قطعنامه ۲۶۲۵ که پیشتر از نظر گذشت به این پرسش به روشنی پاسخ نمیدهد که آیا خارج از وضعیت‌های استعماری حق اعلام استقلال بصورت یکجانبه وجود دارد یا خیر ؟ این عدم شفافیت در نگارش این ماده شاید ریشه در این واقعیت داشته باشد که در زمان نگارش این اعلامیه در مورد شرایط استثنایی که بتوان اعلام استقلال یکجانبه یک واحد سیاسی را پذیرفت ، توافقی میان دولت‌ها وجود نداشته است . کارهای مقدماتی تهیه قطعنامه ۲۶۲۵ نشان میدهد که مواضع گاه بسیار متناقضی در این مورد وجود داشته است . از یک سو برخی دولتها موافق گنجاندن « حق بر جدایی بصورت یکجانبه در این اعلامیه بودند و از سوی دیگر ، دولتهایی با این حق کاملاً مخالف بوده اند .

برای مثال دولت‌های بلوک سابق کمونیستی چنین استدلال میکردند که حق بر تعیین سرنوشت مشتمل بر حق ذاتی اعلام یکجانبه استقلال یا جدایی است . (Buchheit , 2000 , 91)

میتوان گفت در خصوص خلق‌های غیراستعمارزده یا غیر مستقل ، قطعنامه ۲۶۲۵ همان حقی را به آنها اعطا میکند که خلق‌های تحت استعمار از آن برخوردارند. با این همه این حق باید در چارچوب همان شرط حمایتی مذکور در بند ۷ تفسیر شود آن چنان که رویه بین المللی بر آن تاکید می‌کند ، ایجاد یک دولت جدید در نتیجه جدایی یکجانبه در وضعیت‌های غیر استعماری محصول یک وضعیت کاملاً استثنایی بوده . (Crawford , 2007 , 330)

واقعیت آنست که حقوق بین الملل حق بر جدایی یکجانبه را تنها در وضعیت‌های استثنایی در ارتباط با حق تعیین سرنوشت به رسمیت می‌شناسد . دیوان عالی کانادا در قضیه کبک خاطر نشان کرد که حقوق بین الملل می‌تواند مستقل از قانونی بودن یا نبودن گام‌های منتهی به ایجاد یک دولت جدید ، خود را با پذیرش یک واقعیت سیاسی وفق دهد .

با عنایت به این مسئله که عدم مشروعیت یک اعلامیه یکجانبه استقلال صرفاً بستگی به آن دارد که نقض قاعده آمره صورت گرفته باشد ، باید یادآور شد حفظ تمامیت ارضی یک کشور را در این معنا نمی‌توان قاعده ای آمره دانست . درست است که قاعده حفظ تمامیت ارضی دولتها در منشور ملل متحد ذکر شده و در قالب دیگر هنجارهای حقوقی مانند : منع مداخله در امور داخلی دولت‌ها یا منع توسل بزور یا تهدید به آن مورد حمایت قرار گرفته است .

(Malcom , 2003:443)

این قاعده فقط مربوط به روابط بین الدولی می‌شود و در روابط درون دولتی نمیتوان به آن استناد کرد . (Corten , 2011:89)

نتیجاً آنکه دولتی که استاندارد ای حقوقی و آزادی‌های مردمان خویش را پاس داشته ، حق دارد تا نظم حقوقی بین المللی از تمامیت ارضی اش را در برابر نقض‌های احتمالی محافظت کند . این گونه

است که برخی حقوقدانان بین المللی به صراحت ابراز داشته اند که چنین دولتی از تضمین سلامت مرزهایش و نیز حفظ استقلال سیاسی اش، بهر مند خواهند بود.

(Buchheit, 2020:91-92)

جدایی یکجانبه یک خلق غیر استعماری بعنوان آخرین راه حل ؟

حقوق بین الملل در خصوص تعیین سرنوشت این نکته را برای هر دولتی که مطابق با اصل برابر حقوق و تعیین سرنوشت خلق ها رفتار کند، تضمین میکند که تمامیت ارضی یا یکپارچگی سیاسی آن را پاس دارد. در مقابل اگر نمایندگی تمامی مردمان ساکن به درستی انجام نگیرد یا براساس نژاد - عقیده - رنگ یا زبان میان این مردمان تبعیض گذاشته شود. به گونه ای مغایر با اصل تعیین سرنوشت داخلی عمل شده است و در نتیجه چنین مردمی می توانند چشم به تعیین سرنوشت خارجی داشته باشد. (علیزاده- کرم زاده- زرنشان ۱۴۰۱-ص ۹۵۴)

دکترین حقوق بین الملل با اجماع پذیرفته است که واژگان « نژاد - اعتقاد - رنگ » که در این شرط آمده است، به معنای تبعیض نژادی - فرهنگی - عرفی و مذهبی است .

(Cassese , 1991 :78)

در حال حاضر این جمله جای خود را به عبارت « بدون هر نوع تبعیض » داده است (Ibid)

اینگونه است که باید خاطرنشان کرد که حق بر تعیین سرنوشت خلق ها یک حق عمومی و مطلق نیست ، بلکه حقی است که جنبه استثنایی دارد و باید با توجه به شرط مندرج در بند ۵ قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی بدان نگرست. بر این اساس نمی توان تمامیت ارضی و یکپارچگی سیاسی دولت ها ی دارای حاکمیت را به صورت کلی یا جزیی مورد خدشه قرار داد .

حق بر تعیین سرنوشت به معنای قانونی اعلام کرد جنبش های جدایی طلب یا خواهان تجزیه در یک دولت نیست ، بلکه راهکار نهایی مسئله در یک مسئله مشخص است . بنابراین می توان گفت که در عمل هدف از گنجاندن این شرط محدود کردن گستره تعیین سرنوشت است نه گسترده کردن آن . (Peter, 2010, 117)

بیشتر حقوقدانان در مواردی که تعیین سرنوشت در قالب داخلی آن تحقق پیدا میکند منکر وجود حق بر تعیین سرنوشت بعنوان آخرین راه کار هستند. (Crawford , 2007 :388)

بی شک در چارچوب برخی شرایط بسیار خاص، حق بر تعیین سرنوشت داخلی می تواند به یک حق فوری یا ایجاد یک دولت جدید و مستقل تبدیل شود. این چنین جدایی که می توان از آن بعنوان « جدایی رهایی بخش » یاد کرد . نسخه ایست که تنها باید در شرایط بسیار خاص و فوق العاده از آن استفاده کرد. در تایید همین دیدگاه قاضی «یوسف «در نظریه جداگانه خود در پرونده نظر مشورتی کوزوو اظهار داشت : ..

« شرط حمایتی مندرج در قطعنامه ۲۶۲۵ این نکته را روشن می کند که تا زمانی که یک دولت مستقل و دارای حاکمیت اصول حقوق برابر و تعیین سرنوشت خلق ها را رعایت می کند ، تمامیت ارضی و وحدت ملی اش نباید مورد خدشه یا آسیب قرار گیرد .

از این رو این ماده در درجه اول به مقوله حفاظت از تمامیت ارضی اولویت داده و از آن حمایت میکند و در پی آنست تا مانع فروپاشی یا چند پاره شدن آن بدست نیروی های جدایی طلب شود . با این همه ، این شرط در قسمت اخیر خود متضمن این نکته است که اگر دولتی نتواند به اصول حقوق برابر و تعیین سرنوشت خلق ها عمل کند ، ممکن است یک وضعیت استثنایی بوجود آید ، که در نتیجه آن گروه کاملاً متمایز به لحاظ نژادی یا قومی که حق تعیین سرنوشتشان به لحاظ داخلی مورد انکار قرار گرفته است ، میتوانند مدعی اعمال بعد خارجی تعیین سرنوشت خود یا جدایی از آن دولت شوند که این خود میتواند تمامیت سرزمینی دولت و حاکمیت آن را متاثر سازد .

براین اساس نخست باید این نکته مورد توجه قرار گیرد که یک وضعیت استثنایی ناظر بر عدم رعایت حقوق و آزادی های فردی اساس یک خلق وجود دارد و در نتیجه اثبات آن می توان از خدشه وارد دشدن به تمامیت ارضی یک دولت سخن گفت ، در این سیاق و مطابق با اندیشه کسانی که از وجود جدایی چاره ساز در حقوق بین الملل سخن می گویند ، خدشه وارد شدن به تمامیت ارضی یک دولت را باید پاسخی استثنایی از جانب حقوق به یک وضعیت کاملاً استثنایی در دولت دانست . با این همه در مورد تحقق شروط چنین جدایی باید تأمل بیشتری کرد در واقع صرف انکار حق تعیین سرنوشت را نمی توان شرط کافی برای تحقق جدایی چاره ساز دانست . بطور معمول افراد در چنین شرایطی باید مورد تبعیض فوق العاده و جدی مانند اقدامات شدید خشونت بار از سوی رژیم حاکم قرار گرفته باشد ، تنها این نوع از اوضاع و احوال استثنایی و موارد جدی نقض حقوق بشر : مانند نسل کشی ، کشتار جمعی و پاکسازی نژادی می توانند توجیهی بر حق خاص جدایی باشد و مجوزی برای بعد خارجی تعیین سرنوشت محسوب گردد .

بنابراین فقط اگر راهکار دیگری برای متوقف ساختن این موارد نقض وجود نداشته باشد و تمام راهکارهای ممکن دیگر مانند مذاکره استفاده شده باشد و اکثریت چشمگیری با تکیه بر ابزارهای مردم سالار خواهان اجرای بعد خارجی حق تعیین سرنوشت باشند می توان از چنین حقی سخن گفت . (Raic , 2002, 356)

بدان معنا که استناد به حق تعیین سرنوشت بعنوان آخرین راهکار چک سفید امضایی در دست گروه های جدایی طلب نیست ، در واقع شرایط و پیش شرط هایی لازم است که مشروعیت بخش استناد به حق تعیین سرنوشت خارجی بعنوان آخرین راهکار در برابر یک وضعیت خالص و جدی بعد خارجی حق تعیین سرنوشت هستند ، به نوعی در شرط حمایتی مندرج در بند ۷ قطعنامه آمده است . (Ibid)

نتیجه گیری

حق تعیین سرنوشت بعنوان حق زنده از ابتدای شکل گیری تائکون دستخوش تحولات مهمی شده است. که در بررسی سیر تاریخی آن چند دوران مورد بررسی قرار می گیرد. از دوران تجزیه امپراطوری های شکست خورده استقلال سرزمین های مستعمره در دوران جدید حاکمیت، استقلال و دموکراسی در دولت‌ها را گذرانده.

امروزه جهت گیری حق تعیین سرنوشت به سمت حوزه داخلی دولت‌ها و بهره گیری از ظرفیت این حق در تامین حقوق اقلیت ها با حفظ یکپارچگی سرزمین معنا می شود.

حل مسئله منازعات اقلیت ها سازش میان دو اصل حق تعیین سرنوشت و اصل یکپارچگی سرزمین است. و این برقراری ارتباط در رفتار دولت‌ها مشاهده می شود. و این عملکرد و رفتار دولت‌ها با گروه های اقلیت است که نشان دهنده بروز و ظهور مفید حقوق بشر در کشورها می باشد. توجه به موارد و مسائلی که مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. در خصوص حق تعیین سرنوشت خلق ها و یا اقلیت ها می توان به این پرسش پاسخ داد که آیا می توان قضیه کاتالان ها در ذیل قطعنامه رعایت کرد و مورد انطباق قرار گرفت. به نظر میرسد وضعیت حقوقی از منظر بین الملل واضح و مشخص باشد. بسیار دشوار خواهد بود که جدایی یکجانبه ایالت کاتالان را از منظر حقوق بین الملل در پرتو ملاحظات عام در خصوص تعیین سرنوشت مثل جدایی چاره ساز بپذیریم. در واقع به نظر میرسد از جدایی چاره ساز باید بعنوان قاعده ای آرمانی یاد کرد و در شرایط بسیار حساس و استثنایی از آن بعنوان یک قاعده مستقر نام برد.

جدایی چاره ساز در بحران استقلال طلبی کوزوو بدلیل اعمال خشونت بار توجیهی حقوقی داشت اما در خصوص مسئله جدایی طلبی کاتالان های اسپانیا بسیار سخت و دشوار است چون خصوصیت تنش و خشونت علیه گروه ها و قومیت‌ها در این منطقه بطور مطلق دیده نمی شود.

از این رو جدایی چاره ساز راه حلی مناسب برای این نوع استقلال طلبی نیست. سرزمین جایگاه ویژه ای در حقوق بین الملل دارد بطوریکه در ماده ۱ کنوانسیون مونته ویدئو سرزمین یکی از عناصر اصلی و سازنده دولت است و می توان گفت مهم تری عنصر و سوژه و آبژه حقوق بین الملل است.

به همین جهت است دولت‌ها با احتیاط بسیار زیاد در خصوص تغییرات سرزمینی صحبت میکنند، جدایی چاره ساز از جمله نظریات مدرنی است که بدنبال پاسداشت حقوق بشر است و تلاش میکند بین حق تعیین سرنوشت و حاکمیت سرزمینی تعادل برقرار نماید. اما نتوانسته به اندازه کافی در رویه دولت ها مورد استفاده قرار گیرد و در قواعد حقوق بین الملل وارد شود، از این جهت ناتوان بوده است.

- ۱- خویروی پاک، محمدرضا (۱۳۸۹). فدرالیسم در جهان سوم، تهران: نشر هزار
- (1384). تمرکززدایی و خودمدیریتی، تهران: چشمه
- (1393). حقوق مردم و شهروندی، تهران: نشر و پژوهش شیراز
4. عزیزی، ستار (۱۳۹۴). حمایت از اقلیت ها در حقوق بین الملل، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهر دانش.
5. قربان نیا، ناصر (۱۳۹۰). حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۶- کلییار، کلودآلبر (۱۳۶۸). نهادهای روابط بین الملل، هدایت الله فلسفی، تهران: نشر نو
- ۷- مرکز مطالعات حقوق بشر (۱۳۸۲). گزیده ای از مهم ترین اسناد بین المللی حقوق بشر
8. والاس، ربکا (۱۳۹۲). حقوق بین الملل، ترجمه سید قاسم زمانی و مهناز بهراملو، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهر دانش.
- ۹- وکیل، امیرساعد (۱۳۸۳). حقوق بشر، صلح و امنیت بین المللی، تهران: مجد.
10. اخوان خرازیان، مهناز (۱۳۸۶). «تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد». مجله حقوقی بین المللی، ش ۳۶.
11. امین زاده، الهام (۱۳۸۰). «تفاوت تروریسم و تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت»، فصلنامه راهبرد. ش ۲۱.
12. پروین، خیراله؛ فقفوری بیلندی، محمدصادق (۱۳۹۱). «اجرای حق تعیین سرنوشت توسط ملت ها: مطالعه موردی سوریه». فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، ش ۲.
13. سیفی، سید جمال (۱۳۷۳). «تحولات مفهوم حاکمیت دولت ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت». مجله تحقیقات حقوقی، ش ۱۵.
14. عباسی سرمدی، مهدی (۱۳۸۴). «اصل حق آزادی ملت ها در تعیین سرنوشت خود مبانی تئوریک و مسائل عملی (بررسی مورد عراق)»، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۲۲۱ و ۲۲۲.
15. پارسامهر، مهرعلی؛ میرموسوی، سیدعلی (۱۳۹۹). «حل و فصل مسئله اقلیت ها در پرتو رویکرد نوین حق تعیین سرنوشت فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، ش ۱۰.
- 16- عزیزی، ستار، ویسی، چمه، «مشروعیت و آستانه جدایی چاره ساز در حقوق بین الملل» مجله ی حقوقی بین المللی، شماره ۶۱، زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۳۳-۱۶۳.
- 17- _____، «استقلال کوزوو: بررسی مشروعیت جدایی یکجانبه در حقوق بین الملل»

مجله حقوقی بین المللی ، شماره ۳۸، بهار و تابستان ۱۳۸۷.

18- _____، “ بررسی مشروعیت جدایی یکجانبه کریمه از اوکراین : تحلیل رویه و عملکرد دولتها » مجله پژوهش های حقوق تطبیقی ، سال نوزدهم ، شماره ۱، صص ۹۵-۱۱۶.

19- اعتماد، احمد، رحمت اللهی، حسین، «الگوی حقوقی تعادل بین خودمختاری مناطق و یکپارچگی ملت در اندیشه دادگاه قانون اساسی اسپانیا (مطالعه موردی: استقلال طلبی کاتالان)».

20- کرم زاده، امین، علیزاده، مسعود، زر نشان، شهرام، «استقلال طلبی منطقه کاتالونیا از منظر حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل » فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۵۲، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱، صص ۹۴۳-۹۶۳.

21- ابراهیم گل، علیرضا، کریمی، سیامک، « تقابل تمامیت سرزمینی و حقوق بشر (ارزیابی نظریه جدایی چاره ساز » پژوهش نامه ایرلنی سیاست بین الملل، سال سوم، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۴، صص ۱-۲۷.”

1. Brown, Michael (1993). *Ethnic Conflict and International Security*, Princeton: Princeton University Press.
2. Castellino, Joshua (2000). *International Law and Self-determination*, The Hague, Martinus Nijhoff Publishers.
3. Archibugi, Daniele (2003). “A Critical Analysis of Self-Determination of People: A Cosmopolitan Perspective”, *Constellations (An International Journal of Critical and Democratic Theory)*, Vol. 10, Issue 4.
4. Sambanis, Nicholas (2000). “Partition as a Solution to Ethnic War”, *World Politics*, No.4.
5. Ryan, Kevin (1991). “Rights, Intervention and self-Determination”, *Denver Journal of International Law and Policy*, Vol.20.

Documents

6. Declaration on the Granting of Independence to Colonial Territories and Peoples, G. A. RES. 1514(XV) (14 December 1960), From: http://www.tamilnation.org/selfdetermination/instruments/60_1514_GA_resolution.htm.

1- Antonio Cassese (1999), *Self-Determination: a Legal Reappraisal*, Cambridge, Cambridge University Press.

- 2- Buchheit (2020), *Secession : the Legitimacy of Self-Determination* , New Haven, Yale University press.
- 3- Crawford (2007), *the Creation of states in international Law* , 2nd edition .
- 4- Marcelo Kohen (2006), *International* , in : M. Kohen (ed), *Secession .international Law perspectives*, Cambridge and New York , Cambridge University press.
- 5- N.S. Malcolm (2003) , *International Law* , Cambridge. Cambridge University press.
- 6- A.Peters (2011), “Does Kosovo Lie in the Lotus-Land of Freedom “ , *leiden Journal of International Law* , Vol .24,pp.85-99.
- 7- G.J. Simpson (1996), “ The Diffusion of Sovereignty : Self – Determination in the Postcolonial Age “ , *Stanford Journal of International Law* , Vol .32 ,pp.245-260.
- 8- Marcelo Kohen (2013), *ASIL Preceeding*.
- 9- ICJ Reports, (2010), *Advisory Opinion on Kosovo*, Separated Opinion of Judge YUSUF , (22July 2010).
- 10- ICJ Reports , (2010), *Advisory Opinion on Kosovo*.
- 11- Boyle, A., & Crawford , J., “Annex A Opinion : Referendum on the independence of Scotland- International Law Aspects . (Scotland Analysis : Devolution and the Implication of Scottish Independence.) UK Government.2012.
- 12-Azizi ,S. (2008). *The independence of Kosovo :The Leagality of unilateral secession in international law* , *INTERNATIONAL LAW REVIEW* , 38,11-45.(in Persian).
- 13-Bartkus,V.(1999) . *The dynamic of secession* . London : Cambridge University Press.
- 14- Borgen, Ch. J .(2010). *From Kosovo to Catalonia : separatism in Europe*, Goettingen ,*Journal of international Law*, 3,997-1033.

15-Buchanan ,A .(2007).Justice , Legitimacy , and self_ determination : moral foundation for international law .New York : Cambridge UNiversity Press.

16- Kohen, M.G.(2006) Introdection , in Kohen ,m.G.Secassion :international Law Perspectiv. NEW YORK :Cambridge University.

17- Ryngaert ,C.,& Griffieon ,Ch.(2009). The relevance of the right to self_ determination in the Kosovo matter : IN partial response to the agora papers , Chines journal of international Law , 8, 573-587.

18-Sterio, M.(2013).The right to self_ determination under international Law: self_ determination , secssion and the rule of the gareat powers .New York : Routlwdge.

19-Tomuschat , Ch.(2006). Secession and self_ determination . in Kohen , M,G.Secession : international Law Perspective . NEW York : Cambridge University Press.

Requirement of the right to a sustainable climate in international relations and the reduction of climate risks

Received: 2024/12/22

Accepted: 2025/02/27

Shabab Jahanbin: PhD student in Environmental Law, Department of Environmental Management, Science and Research Branch Islamic Azad University, Tehran, Iran.
E-mail: shabab.jahanbin@srbiau.ac.ir

Ali Faghih: Associate Professor, Department of Law, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author)
E-mail: a_faghih@azad.ac.ir

Ali Mohammadi: Assistant Professor, Department of Environmental Management, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
E-mail: Ali.mohamadi@srbiau.ac.ir

Shirin Shirazian: Assistant Professor, Department of Environmental Management, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
E-mail: shirin.shirazian@srbiau.ac.ir

Hadi Kia Daliri: Associate Professor, Department of Environmental and Forest Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
E-mail: h-kiadaliri@srbiau.ac.ir

Abstract:

The unprecedented growth of greenhouse gases and the transformation of climate change into a global crisis have faced all subjects of international law with devastating consequences. Meanwhile, in international relations, the concept of cooperation as a principle in international environmental law has not been successful in confronting climate change by subjects of international law, especially developed countries. The lack of interest of developed countries in the 29th Conference of the Parties to the United Nations Intergovernmental Panel on Climate Change or COP29 in November 2024 confirms the lack of urgency to address climate change in international relations and the widespread exacerbation of climate injustice. Therefore, this study aims to analyze the continuity of the commitment to the right to a sustainable climate in the sustainability of international In .relations to mitigate the global risks of climate change were used a review of legal docu- organizing this research The study findings .ments and texts and a survey of experts conclude that focusing the global community on the right to a sustainable climate through the acquisition of a sustainable economy, a sustainable society, and a sustainable environment will have a meaningful and deepened relationship in strengthening international relations in reducing climate .of risks crisis

Keywords: International environmental law, Climate treaties, Right to climate sustainability, International relations, COP29

ملازمه حق بر پایداری اقلیمی در روابط تابعان بین الملل و تفریق مخاطرات تغییرات آب و هوایی

ارسال: ۱۴۰۳/۱۰/۲

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۹

چکیده:

رشد بی سابقه گازهای گلخانه ای و تبدیل شدن رخداد تغییرات آب و هوایی به یک بحران جهانی، کلیه تابعان حقوق بین المللی را با پیامدهای ناگوار و تضییع کننده مواجه نموده است. این در حالی است، که در روابط بین الملل، روح همکاری به عنوان یک اصل در حقوق بین الملل محیط زیست از سوی تابعان حقوق بین الملل بالاخص کشورهای توسعه یافته در مقابله با تغییرات آب و هوایی از توفیق قابل قبولی برخوردار نمی باشد. عدم اهتمام کشورهای توسعه یافته نسبت به بیست و نهمین کنفرانس اعضاء هیئت بین دولتی سازمان ملل متحد در نوامبر ۲۰۲۴ مویذ فقدان ایجاب مقابله با تغییرات آب و هوایی در روابط بین الملل تابعان حقوق بین الملل و تشدید گسترده بی عدالتی اقلیمی می باشد. از همین منظر، این مطالعه با هدف تجزیه و تحلیل پیوستگی التزام حق بر داشتن اقلیم پایدار در پایداری روابط تابعان بین الملل جهت تفریق مخاطرات جهانی تغییرات آب و هوایی به انجام رسیده است. در سازماندهی این تحقیق، در معیت بررسی اسناد و متون حقوقی از نظرسنجی خبرگان بهره گیری لازم الایفا به عمل آمده است. در یافته های مطالعه استنتاج شده است، که تمرکززایی جامعه جهانی به حق بر داشتن اقلیم پایدار از طریق اکتساب به اقتصاد پایدار، اجتماع پایدار و محیط زیست پایدار، یک رابطه معنی دار و تعمیق یافته در تحکیم روابط بین الملل در تفریق مخاطرات آب و هوایی به همراه خواهد داشت.

کلید واژه ها: حقوق بین الملل محیط زیست، معاهدات آب و هوایی، حق بر پایداری اقلیمی، روابط بین الملل، COP29

شباب جهانبین:

دانشجو مقطع دکتری حقوق محیط زیست، گروه مدیریت محیط زیست، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
E-mail: shabab.jahanbin@srbiau.ac.ir

علی فقیه:

دانشیار گروه حقوق، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
E-mail: a_faghih@azad.ac.ir

علی محمدی:

استادیار گروه مدیریت محیط زیست، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
E-mail: Ali.mohamadi@srbiau.ac.ir

شیرین شیرازیان:

استادیار گروه مدیریت محیط زیست، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
E-mail: shirin.shirazian@srbiau.ac.ir

هادی کیا دلیری:

دانشیار گروه علوم محیط زیست و جنگل، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
E-mail: h-kiadaliri@srbiau.ac.ir

در قرن اخیر، چالش رخداد بی عدالتی زیست محیطی^{۱۱} موجبات تکوین بحران های جهانی در سرتاسر کره زمین شده است، زیرا که، تا مدت زمان طولانی ارتباط میان کارکرد صنایع بزرگ، مسئله مصرف انرژی و انتشار آلاینده های زیست محیطی در حقوق محیط زیست نادیده گرفته می شد. این بی عدالتی، بر زیرساخت ها و منافع اقتصادی سیاسی و اجتماعی جامعه تاثیرگذار می باشد (چانی^{۲۲} و دیگران، ۲۰۲۴). در این میان، بازتاب ظهور پیامدهای فزاینده و ناگوار برخواسته از رخداد جهانی تغییرات آب و هوایی از جمله گرمایش جهانی، نابسامانی در پایداری اقلیمی و تشدید آلودگی های زیست محیطی، اهمیت و ضرورت حفاظت از منابع طبیعی و محیط زیست را در سطح بین المللی به خود معطوف نموده است. بر همین اساس، همه تابعان حقوق بین الملل برای مقابله با جریان ذریبط با تزايد دمای جهانی به کمتر از دو درجه سانتیگراد، با فشار جدال آمیز و چشمگیری مواجه شده اند (هو^{۳۳} و دیگران، ۲۰۲۴).

در حال حاضر، تشدید نگرانی های جهانی در مورد تغییرات اقلیمی^{۴۴}، در خصوص موضوعاتی از جمله ردپای کربن، سلامت جوامع کاملاً قابل مشهود است (اینوکننتی^{۵۵} و دیگران، ۲۰۲۴)، و همانطور که اذعان شد، بحران های برخاسته از آلودگی های زیست محیطی از نگرانی های مشترک جامعه بین الملل محسوب می شود، و برون رفت از آثار و پیامدهای ناگوار و منغص آن، نیازمند همکاری و اهتمام همه تابعان حقوق بین الملل در عرصه جهانی می باشد. از آغاز واقعه انقلاب صنعتی، تولید و انتشار گازهای گلخانه ای ناشی از فعالیت های انسان ساخت، به صورت افسارگسیخته و قابل توجهی در حال افزایش می باشد. اگرچه وقوع تغییرات اقلیمی به طور طبیعی در حال انجام می باشد، اما عوامل ناشی از فعالیت های نامتعارف انسان ساخت، موجبات تشدید و تبدیل آن به یک بحران گسترده در سطوح بزرگ و جهانی را ایجاد نموده است (کو^{۶۶} و دیگران، ۲۰۲۴)، زیرا که مقابله با بحران تغییرات آب و هوایی و جلوگیری از رخداد بی عدالتی زیست محیطی، در روابط بین المللی تابعان حقوق بین الملل، از هم افزایی موثر و کارسازی قابل ملاحظه برخوردار نبوده است، و تا مدت زمان طولانی رابطه میان مصارف انرژی و انتشار گازهای گلخانه ای در حقوق بین الملل محیط زیست نادیده گرفته می شد. از طرفی، جهان امروز با افزایش وقوع مخاصمات مسلحانه در نقاط مختلف کره زمین از جمله منطقه خاورمیانه، دریای سرخ، اوکراین مواجه شده است، که متزلزل کننده روابط بین المللی و عدم اهتمام به مقوله عدالت اقلیمی را بطور فزاینده ای، سبب شده است، و از رویدادهای منغص کننده آن می توان به

۱۱. Environmental injustice

۲۲. Chaney

۳۳. Hu

۴۴. Global concerns about climate change

۵۵. Innocenti

۶۶. Ko

وقوع مکرر مهاجرت های اجباری، تشدید اثرات نامطلوب بر سلامتی جوامع اشاره نمود (کاپل^{۷۷} و دیگران، ۲۰۲۴). موسسه علوم رفتاری دانشگاه رابود هلند در تحقیقی که در سال ۲۰۲۴ به انجام رساند مقوله عدم توجه مقابله با تغییرات آب و هوایی و حتی انکار نقش اقدامات انسان در وقوع بحران تغییرات آب و هوایی را مسئله ای قابل توجه اعلام نمود، و تصریح می نماید، که این مقوله از یکپارچه سازی و هم افزایی مطلوب در روابط بین الملل جوامع، دولت ها و تابعان بین الملل برخوردار نمی باشد (استکلنبورگ^{۸۱} و دیگران، ۲۰۲۴). بطور کلی و قطع یقین، اقدامات جامعه جهانی برای گذار از بحران تغییرات آب و هوایی و دستیابی به پایداری اقلیمی و اهداف توسعه پایدار، مقهور و ناکام است، و از کفایت مقبولی بهره مند نمی باشد (دیری^{۹۲} و دیگران، ۲۰۲۴).

۱- طرح مسئله

همانطور که در بالا اشاره شد، فقدان انسجام و همبستگی قابل کفایت در روابط بین الملل تابعان حقوق بین الملل در جاری سازی مجموعه کارراهه های تاثیرگذار برای دستیابی به پایداری اقلیمی، موجبات شکست معاهدات و سلسله نشست های آب و هوایی سازمان ملل را مشهود نموده است. از اینرو، روح همکاری برای مقابله با تغییرات آب و هوایی و احقاق عدالت اقلیمی، به عنوان یک اصل در حقوق بین الملل محیط زیست به عنوان یک حلقه مفقوده در روابط بین الملل، کلیه تابعان حقوق بین الملل بالاخص کشورهای توسعه یافته، تجلی گردیده است.

بیانیه این مطالعه، برون رفت از بحران تغییرات آب و هوایی را نیازمند اهتمام به عدالت اقلیمی و توسعه بسترهای روابط بین المللی دینفع با این مقوله از سوی همه تابعان بین الملل، اعلان می نماید. از همین منظر، با اهتمام به اهمیت موضوع، این سوال قابل طرح است که تمرکزایی و اهتمام به حق بر داشتن اقلیم پایدار از چه طریق، بر پایداری روابط بین الملل در تفریق مخاطرات جهانی آب و هوایی تاثیرگذار است؟ و در همین راستا، در جهت دستیابی به پاسخ سوال، این مطالعه، تجزیه و تحلیل پیوستگی التزام حق بر داشتن اقلیم پایدار در پایداری روابط بین الملل در تفریق مخاطرات جهانی تغییرات آب و هوایی هدف گذاری نموده است. بطور کلی، پیامدهای برخاسته از بحران تغییرات اقلیمی با نحوه برخورد جامعه نسبت به اجرای برنامه های اقدام، قابل کنترل و کاهش می باشند. به معنای ساده، اکتساب برخورداری از یک اقلیم پایدار، ناشی از همکاری و همزیستی مسالمت آمیز رفتار همه جامعه بشری با ساز و کارهای طبیعی پالایش حیات در کره زمین خواهد بود (لوپز^{۱۰۳}، ۲۰۲۴).

۲- پیشینه مطالعاتی

در زمینه ضرورت اهمیت تکوین استراتژی های مقابله با بحران تغییرات آب و هوایی در چارچوب انرژی پایدار، تحقیقی در سال ۲۰۲۵ توسط دانشگاه تکریت عراق به ثبت رسیده است. این تحقیق بیان می دارد، که قرن بیست و یکم عصری را آغاز کرده است، که در آن اقدام جهانی

^{۷۷}. Cappelli

^{۸۱}. Stekelenburg

^{۹۲}. Dirie

^{۱۰۳}. Lopes

بازیگران بین المللی علیه تغییرات آب و هوایی نه تنها ارجح، بلکه ضروری محسوب می شود. در همین خصوص، توافقنامه های آب و هوایی صورت گرفته، بر اهمیت محدود کردن روند افزایشی دمای جهانی به کمتر از دو درجه سانتیگراد، قبل از صنعتی شدن تاکید می نمایند. درک این نکته نیز بسیار حایز اهمیت است، که در مسیر دستیابی به این اهداف دمایی، از طریق تحکیم روابط مابین کشورها و مشارکت نهادهای بزرگ جهانی، از جمله شرکت های انرژی و آژانس های بین المللی، قابل تحقق می باشد. از همین منظر، گذار به آینده ای پایدار^{۱۱۱} نیازمند تمرکززایی و همسوسازی روابط کلیه بازیگران بین المللی هم نهادهای حاکمیتی و هم نهادهای خصوصی در اهتمام به اهداف توافقنامه های بین المللی آب و هوایی صورت می پذیرد (مودهی^{۱۲۲} و دیگران، ۲۰۲۵). از سوابق مطالعاتی در زمینه اهمیت مسئله بحران تغییرات آب و هوایی و معیشت پایدار^{۱۳۳} در جنوب آسیا در سال ۲۰۲۴، دانشگاه ملک فیصل عربستان سعودی تحقیقی را با استفاده از روش تجزیه و تحلیل و کتاب سنجی به انجام رسانیده است. در این مطالعه با بررسی چندین مقاله مروری بیان می شود، که تغییرات آب و هوایی یک تهدید جهانی است، و خطرات قابل توجهی را برای معیشت پایدار ایجاد می کند، که نیاز به توجه فوری دارد. نتایج این تحقیق نشان می دهد که از سال ۲۰۰۷ ارزیابی تغییرات آب و هوایی و مقوله معیشت پایدار از یک روند افزایشی و مورد توجه در ادبیات دانشگاهی واقع شده است. در این خصوص شورای تحقیقات کشاورزی هند، مجامع علمی ایالات متحده آمریکا و بنگلادش و پاکستان به عنوان پرتاثیرگذارترین این حوزه مطالعاتی، بر ضرورت اهتمام به مقوله مقابله با تغییرات آب و هوایی تاکید می نمایند (آلبوگامی^{۱۴۴} و دیگران، ۲۰۲۴).

از سوابق مطالعاتی در ارتباط با اهمیت موضوع گرمایش جهانی در علوم اجتماعی نیز، تحقیقی توسط دانشگاه باث انگلستان درباره ماهیت اضطراب زیست محیطی به عنوان نگرانی معمول در خصوص گرمایش جهانی صورت پذیرفته است. در این تحقیق مولفه های اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی در رابطه با پایداری اقلیمی و گرمایش جهانی مورد ارزیابی واقع گردیده و بیان می دارد، که رابطه معناداری بین موضوع گرمایش جهانی و نگرانی های آسیب شناختی جوامع وجود دارد. در این خصوص برای حمایت از محیط زیست در سطح جوامع بین الملل، ظهور اصطلاحات رفتاری چون هویت سبز و حامیان اکولوژیک در روایت بازیگران بین المللی در سلسله نشست های جهانی مقابله با بحران تغییرات آب و هوایی حایز اهمیت شده است (ورپلانکین^{۱۵۵} و دیگران، ۲۰۲۰).

تحقیقات صورت گرفته در سطح ملی در حوزه تغییرات آب و هوایی و عدالت اقلیمی، در سال ۱۴۰۰ مسعودی پور و همکاران تحقیقی را تحت عنوان قاعده انصاف در تغییرات اقلیمی و تضمین امنیت انسانی پایدار در سطح جامعه بین الملل با تاکید بر اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت، در دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد به انجام رساندند. در میان اصول کلی حقوقی و

۱۱۱. Sustainable future

۱۲۲. Mudhee

۱۳۳. Sustainable livelihood

۱۴۴. Albugami

۱۵۵. Verplanken

قواعد علمی مترقیانه، قاعده انصاف^{۱۶۶} از ارزش و جایگاه برجسته ای برخوردار می باشد و از آنجایی که این قاعده از انعطاف پذیری قابل توجهی برخوردار است، قابلیت اعمال در برخورد با موضوعات و چالش های نوین حقوق بین الملل عمومی را دارا است. از اینرو، ضروری است تا ضمن تعریف قاعده انصاف، جایگاه این قاعده در اجرای توافقات بین المللی مرتبط با حوزه حقوق بین الملل محیط زیست مورد اهتمام و ارزیابی واقع گردد. قاعده انصاف در حقوق بین الملل محیط زیست منجر به معرفی اصطلاح عدالت اقلیمی گردیده است (مسعودی پور و همکاران، ۱۴۰۰).

در خصوص ضرورت اهتمام به مقوله تغییرات اقلیمی در روابط بین الملل، اسدی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران، تحقیقی را تحت عنوان نگرانی از تغییر اقلیم و همکاری ناگزیر بین المللی در سال ۱۳۹۹ به انجام رساندند. این تحقیق، تغییر اقلیم را به عنوان یک از بحران های زیست محیطی مستقیم و غیر مستقیم بشر در سراسر کره زمین معرفی می نماید. همچنین، ابراز نگرانی فزاینده در خصوص پیامدها و مخاطرات ناشی از چنین بحران هایی، سبب شده است تا در حقوق بین الملل محیط زیست بر لزوم اقدام هماهنگ و هم فکری کلیه بازیگران بین المللی جهت چیرگی بر چنین مشکلاتی تاکید می شود. این مطالعه نتیجه گیری می نماید، کشورها بنابر ظرفیت های اقتصادی، سطح توسعه یافتگی و همچنین میزان فعالیت های صنعتی و زیان بار خویش در رابطه با پدیده تغییر اقلیم، تکالیف و مسئولیت هایی دارند که می بایست در روابط بین الملل تابعان حقوق بین الملل در هم افزایی سلسله نشست های آب و هوایی سازمان ملل متحد مورد اهتمام واقع گردد (عرب اسدی، ۱۳۹۹).

۳- مبانی نظری:

سازمان ملل متحد در خصوص اهمیت راهبری نظام یافته روابط بین الملل در موضع حفاظت از محیط زیست همواره به احصای اصول و مفاهیم متعالی یافته حقوق بین الملل محیط زیست از جمله مفهوم توسعه پایدار^{۱۷۱}، اصل پیشگیری^{۱۸۲}، اصل احتیاط^{۱۹۳}، اصل پرداخت توسط آلوده کننده^{۲۰۴} متذکر می شود. از همین منظر، در چند دهه اخیر، بحث و گفتمان در خصوص چالش ها و پیامدهای آلودگی های زیست محیطی، گاه در قالب روابط کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه مطرح شده است. اما، دیدگاه های حفاظت محیط زیست بجای تمرکز زایی بر جنبه های بین المللی این چالش ها، بیشتر اوقات، تنها تمرکز بر موضوعات علمی را هدف گذاری نموده است. آنچه امروزه مشهود شده، این است، که سیاست گذاری های نابخردانه، در بروز بحران های زیست محیطی نقش اساسی دارند، و اکثر کنش های سیاسی نسبت به بحران های زیست محیطی باعث تعدیل نظام حقوق بین الملل محیط زیست و ظرفیت دولت ها گردیده است. زیرا که، برنامه های تغییرات آب و هوایی عمدتاً توسط جاه طلبی های سیاسی یا اقتصادی کشورهای توسعه یافته هدایت می شوند، که گاهی اوقات پوشش مناسبی برای پاسخگویی به نگرانی های مربوط به تحقق پایداری

۱۶۶ . Rule of fairness

۱۷۱ . Sustainable Development

۱۸۲ . Prevention Principle

۱۹۳ . Precautionary Principle

۲۰۴ . Polluter – Pays Principle

زیست‌محیطی^{۲۱۵} نمی باشند (ویونگ^{۲۲۶} و دیگران، ۲۰۲۴). در همین خصوص قابل اذعان است، که بسیاری از کشورهای در حال توسعه و کشورهای فقیر، از توانایی قابل کفایت برای انطباق خود با ضوابط و استانداردهای زیست‌محیطی بهره‌مند نمی‌باشند، حتی، ایجاد نهادهای بین‌المللی زیست‌محیطی و سلسله‌نشست‌های بین‌المللی سازمان یافته، نیز نتوانسته از توفیق لازم برای تکوین عدالت اقلیمی و مقابله با بحران‌های زیست‌محیطی برخوردار باشد.

از مصادیق عدم توفیق در مقوله مقابله با تغییرات آب و هوایی، بیست و نهمین کنفرانس اعضا هیئت بین‌الدولتی سازمان ملل متحد یا COP29^{۲۳۱} در نوامبر ۲۰۲۴ در باکو آذربایجان، موید فقدان ایجاب مقابله با تغییرات آب و هوایی در روابط بین‌الملل تابعان حقوق بین‌الملل و تشدید وقوع بی‌عدالتی اقلیمی می‌باشد. خروجی گزارش‌های جلسات برگزار شده در این اجلاس، عدم‌حضور برخی از بازیگران مطرح حوزه مالی و اقتصادی از جمله بانک‌های لویدز بریتانیا، بانک آو آمریکا، شرکت خدمات مالی چند ملیتی بلک راک در بیست و نهمین کنفرانس اعضا را نشان می‌دهد. با اتمام به این نکته، بیست و نهمین کنفرانس اعضا در سال ۲۰۲۴، به نام کاپ مالی با هدف تامین سرمایه مورد نظر طرح‌های آب و هوایی نام گرفته است، عدم تمایل شرکت‌های بزرگ دنیا، نشان‌دهنده عدم اولویت برنامه‌های آب و هوایی برای آنها محسوب می‌شود. بدین منظور که بحران تغییرات آب و هوایی برای این شرکت‌ها و دولت‌های آنها، دیگر یک اولویت نبوده، بلکه یک هدف در حال محو شدن، می‌باشد. در هر حال، بیست و نهمین کنفرانس اعضا در باکو از پیشرفت قابل قبولی در تامین مالی برنامه‌های آب و هوایی برخوردار نشد. غیبت رهبران کلیدی کشورهای بزرگ تولیدکننده آلاینده‌های گلخانه‌ای نظیر ایالات متحده آمریکا، چین و هند، نشان‌دهنده فقدان اراده سیاسی نگران‌کننده در اجرای تعهدات الزام‌آور در زمینه تامین مالی آب و هوا می‌باشد (لانست^{۲۴۲}، ۲۰۲۴). این در حالی است که این رخداد برخلاف اجلاس سال گذشته در امارات بود، زیرا که در بیست و هشتمین کنفرانس اعضا یا COP28 در سال ۲۰۲۳، مشارکت صاحبان سرمایه‌های دنیا و مدیران مالی مطرح جهان در کشور امارات، قابل توجه به نظر می‌رسید. همچنین این رخداد در اتمام به ایجاد بسترهای سرمایه‌گذاری جهانی، در کاپ بیست و ششم در کشور اسکاتلند نیز با حضور بازیگران بین‌المللی شاخص از بانک‌های سرمایه‌گذاری حایز اهمیت، شرکت‌های مدیریت مالی و بیمه‌گذارها مشهود بود، که نشان از تعهد سرمایه‌گذاران بزرگ محسوب می‌شد، که بالاخره توافق کرده‌اند که مسئله آب و هوا را جدی تلقی نمایند. اما در کنفرانس بیست و نهم (COP29) در سال ۲۰۲۴، شرایط کاملاً متفاوت دیده شد، که نشان از کاهش مولفه‌های تاثیرگذار در روابط بین‌الملل بازیگران بین‌المللی می‌باشد. در تاکید این مطلب، می‌توان به تحقیقات دانشکده جغرافیا و محیط زیست، دانشگاه اکسفورد انگلستان در سال ۲۰۲۴ اشاره نمود، که تصریح می‌نماید، در سطح جامعه بین‌الملل، شکاف قابل توجهی بین آنچه که برای زنده نگه‌داشتن و حفظ دمای کره زمین در یک و نیم درجه سانتیگراد و اقدامات

۲۱۵ . Environmental sustainability

۲۲۶ . Vuong

۲۳۱ . 29th Conference of Parties

۲۴۲ . Lancet Regional Health – Europe

آب و هوایی و تشدید مخاطرات جهانی تغییرات آب و هوایی وجود دارد (داربی^{۲۵۳} و دیگران، ۲۰۲۴).

۱-۳ مخاطرات جهانی تغییرات آب و هوایی و فقدان انسجام روابط بازیگران بین الملل

بحران تغییرات آب و هوایی همواره برای حیات و همه اعضا جامعه بشری مخاطرات قابل توجهی به همراه داشته است. بارزترین این مخاطرات بر منابع کلیدی و بنیادین، نظیر منابع غذایی و منابع آب تأثیر ویژه ای داشته است. این رخداد موجبات استکثار توسعه نیافتگی دولت ها و بروز چالش های امنیتی در نقاط مختلف کره زمین شده است. تأثیرگذاری ناشی از بحران تغییرات آب و هوایی در چند بعد، کاملاً مشهود شده است: (۱). نخستین بعد، وقوع خشونت و مخاصمات داخلی در کشورها می باشد. پیامدهای قابل توجه این بحران بر منابع طبیعی، با افزایش فشار بر جامعه و اختلال در رویه های مدیریتی حوزه های اقتصادی و سیاسی، سبب کاهش توان دولت ها در پاسخگویی به نیازمندی های شهروندان به لحاظ تهیه منابع غذایی، منابع آب و منابع انرژی خواهد شد. از اینرو، دولت ها در وضعیت شکننده و بحران زده ای قرار خواهند گرفت، و مخاصمات داخلی از جمله ریسک های قابل توجه با پیامد منغص کننده فروپاشی این دولت ها محسوب شود. بدین معنی که، کشورهایی که به لحاظ سیاسی در وضعیت ضعف واقع گردند، در آینده به مراکز احتمالی مخاصمات داخلی و تشدید مهاجرت اجباری اشخاص و خروج سرمایه تبدیل خواهند شد. اینگونه مخاطرات در حوزه منطقه کشورهای خاورمیانه بیشتر قابل مشهود می باشد. از اینرو، در فهرست کشورهای توسعه نیافته جهان، بیشتر کشورهای خاورمیانه، جنوب آسیا و آفریقا متأثر از این مخاطرات خواهند بود. (۲). استکثار محیط های تروریسم را، از دیگر مخاطرات برخاسته از بحران تغییرات آب و هوایی محسوب می شود. تغییرات آب و هوایی موجبات افزایش مواضع ضعف کشورها و تقویت مخاصمات مسلحانه در دستیابی به منابع انرژی و منابع طبیعی خواهد شد. این رخداد، مسبب کاهش امنیت در سطح بین الملل و فقدان تمرکزایی بر اجرای بهینه اقدامات بهبود در مقابله با تغییرات آب و هوایی محسوب می شود. در همین خصوص می توان تصریح نمود، که در سال های اخیر، جامعه جهانی بیش از هر زمان دیگری با بحران مواجه شده است، که این بحران ها تأثیر متقابلی بر برهم زدن تعادل روابط بین الملل در مقابله با تغییرات آب و هوایی و تشدید مخاطرات آب و هوایی شده است. از مصادیق بارز آن می توان به وقوع جنگ در اوکراین و نا امنی بزرگ در کشورهای منطقه بالتیک و نیز تشدید نزاع انرژی و افزایش قیمت منابع انرژی در سرتاسر جهان اشاره نمود (لیوبیکی^{۲۶۱} و دیگران، ۲۰۲۳).

موارد بالا، مقوله های حایز اهمیتی در حوزه مخاطرات برخاسته از بحران تغییرات آب و هوایی و متقابل آن تشدیدکننده بحران فوق می باشند، که ذیربط با مقوله انسجام روابط بین الملل در مقابله با بحران تغییرات آب و هوایی محسوب می شود. بدین معنی که در حال حاضر فقدان تحکیم روابط بین المللی در سطح جوامع جهانی به علت تشدید اختلال های داخلی در دولت ها بالاخص کشورهای در حال توسعه و فقیر بوده است. از آنجاییکه، بحران های زیست محیطی، دامنه محدود نداشته، و مرز مشخصی ندارند، اهتمام برقراری کارراهه های عادلانه و برد برد، در فرایندهای مقابله با بحران، در روابط بازیگران بین الملل، احساس می شود.

^{۲۵۳} . Darby

^{۲۶۱} . Liobikiene

۲-۳ روابط بین الملل و نظام حقوقی تغییرات آب و هوایی

برخورداری از یک روابط بین المللی هدفمند، مقوله ای حایز اهمیت در حفاظت از محیط زیست در سطح جامعه بین الملل محسوب می شود. مقوله انسجام در روابط تابعان حقوق بین الملل، موجبات ترسیم و جاری سازی کارراهه های عادله مقابله با تغییرات آب و هوایی را برای گذار از پیامدهای بحران تغییرات آب و هوایی، با تاثیرگذاری بیشتری محقق خواهد نمود. بدین معنی که، برخورداری از ساز و کارهای عادله و صحیح روابط بین المللی دولت ها، خواهد توانست در حفاظت و بهره برداری بهینه از منابع طبیعی نقش موثری داشته باشد. از آنجا که در ارتباط با محیط زیست در ابعاد و سطوح مختلف، بسیاری از اعمال نباید انجام شود، و برخی اعمال و اقدامات نیز الزاماً باید انجام گردد، فعل و ترک فعل های حقوقی ذیربط با اصل حفاظت از محیط زیست^{۲۷۱} می بایست همراه با نوعی ضمانت اجرا نیز باشد. بی شک مقدمه بهره مندی از هر نوع ضمانت اجرای عادله، پذیرش مسئولیت بین المللی از سوی تابعان حقوق بین الملل خواهد بود، زیرا که این مقوله کاملاً مسجل شده که تغییرات آب و هوایی ناشی از فعالیت های نابردانه جامعه انسانی مسبب تسریع از دست دادن تنوع زیستی و اختلال در بوم سازگان های حیاتی کره زمین شده است، و از همین منظر همه بشریت را با چالش هایی با ابعاد ناشناخته مواجه کرده است (استوبنراچ و گراسک^{۲۸۲}، ۲۰۲۴).

حقوق بین الملل محیط زیست در دهه های ۱۹۷۰ لغایت ۱۹۸۰، در سطح روابط بین الملل توسعه پیدا کرده است، این منظر موجبات ظهور جنبش ها و سازمان های مردم نهاد سبز به عنوان کمپین هایی در سطح بین الملل شد. این فعالیت ها از این منظر حایز اهمیت است، که باید نکته ای مهم را تفهیم نماید، و در صدر موضوعات جامعه بین الملل قرار داد، و باعث شد که به مرور زمان مفهومی به نام توسعه پایدار در سطح بین المللی شکل بگیرد، و مقدمات سلسله نشست های بین المللی در حوزه حفاظت از محیط زیست را مهیا نماید. در سال ۱۹۹۲ سازمان ملل متحد مجموعه اقداماتی را در زمینه حفاظت از محیط زیست و توسعه پایدار فراهم کرد، و چالش های پیشروی بشریت در حوزه حفاظت از محیط زیست و مقابله با تغییرات آب و هوایی مشخص نمود. از اینرو می توان اذعان نمود، که مقوله تغییرات اقلیمی برای جامعه بین الملل حوزه ای از علم حقوق شده است، که برای آینده ما بر این سیاره حیاتی است، اما هنوز به دشوار می توان تعهدات آن را بر دمه آلوده ترین بنگاهها یعنی شرکت های خصوصی، گذاشت. بدین معنی که هم در نظام حقوق داخلی و هم در نظام حقوق بین الملل، مسئولیت حقوق بشری شرکت های تحت الشعاع دولت ها در قبال انتشار گازهای گلخانه ای به صراحت مورد اهتمام واقع نشده است. در همین خصوص، شواهد علمی موجود نشان می دهد، که در شرایط کنونی، چشم انداز عدالت اقلیمی در سطح روابط تابعان بین الملل، تنها در حد ارتباط شبکه ای مابین مذاکره کنندگان محیط زیستی و اقلیمی سازمان ملل باقی مانده است. از طرفی، وقوع جنبش های اجتماعی - محیطی و اقلیمی نشان دهنده فوریت انجام کاری است، که در همه روابط اجتماعی و اکولوژیکی، هدف حذف بی عدالتی اقلیمی^{۲۹۳} را مشهود می سازند (سرنیک و ولیکو^{۳۰۴}، ۲۰۲۳).

^{۲۷۱} . Principle of Environmental Conservation

^{۲۸۲} . Stubenrauch and Garske

^{۲۹۳} . Climate injustice

^{۳۰۴} . Cernik and Velic

۳-۳ روابط بین الملل و التزام به عدالت اقلیمی

عدم اهتمام تاثیرگذار تابعان حقوق بین الملل به مقوله عدالت اقلیمی، موجبات افزایش مخاطرات برخواسته از بحران تغییرات آب و هوایی از جمله اختلال در نظام های حاکمیتی کشورها بالاخص کشورهای در حال توسعه و فقیر شده است. امروزه مقوله امنیت، صلح و جاری سازی پایداری در همه زمینه ها برای همه جامعه جهانی، فرایندی بنیادین و حیاتی محسوب می شود. کلیه دولت های ملی، همواره به دنبال برقراری عدالت و امنیت برای شهروندان خود در سطوح مختلف محلی، منطقه ای، ملی و جهانی می باشند. بستر عدالت از طریق برقراری همکاری های اثرگذار و ارتباط عادلانه با سایر کشورها صورت می پذیرد. عدالت اقلیمی در سطح جامعه بین الملل، از طریق افزایش انعطاف پذیری و اهتمام در اجرای قوانین و مقررات آب و هوایی از سوی تابعان حقوق بین الملل، موجبات جاری سازی مقوله تاب آوری عادلانه^{۳۱۱} در حوزه تغییرات آب و هوایی را مهیا می نماید (گریدی^{۳۲۲}، ۲۰۲۴).

در همین خصوص قابل تصریح است، براساس پژوهش های صورت گرفته، عدالت در نبود احقاق کارراهه های عادلانه در دستیابی به حق بر داشتن اقلیم پایدار برای جوامع تعریف می شود. از طرفی همانطور که متذکر شد، بحران های زیست محیطی از جمله بحران تغییرات آب و هوایی مرز مشخصی ندارد، و اکثر نقاط کره زمین را تحت تاثیر قرار می دهد، و موجبات ناپایداری اقلیمی را ایجاد می نماید. بطور کلی، غلبه بر ناپایداری های اقلیمی و کاهش اختلال در بوم سازگان های حیاتی کره زمین، نیازمند ترسیم کارراهه های عادلانه اقلیمی و اجرای آنها در معیت برقراری روابط بین الملل با روح همکاری تعمیق یافته می باشد.

۴- روش تحقیق

در سازماندهی این تحقیق برای دستیابی به نتایج، در معیت بررسی اسناد و متون حقوقی ذربط با تغییرات آب و هوایی، از نظرسنجی خبرگان بهره گیری لازم الایفا به عمل آمده است بهره گیری از تکنیک های نظرسنجی خبرگان در علوم انسانی، مقوله ای است، که برای ایجاد اجماع بین کارشناسان و صاحب نظران برای دستیابی به نتایج تدقیق شده، می باشد. به طور کلی نظرسنجی از خبرگان، برای سازماندهی پاسخ ها و نتایج نسبت به سوال و مسئله مطرح شده، در فرایندهای پژوهشی مورد اهتمام واقع می گردد (گیولموت^{۳۳۳} و دیگران، ۲۰۲۴).

در این مطالعه در فرایند نظرسنجی به منظور وزن دهی میزان رابطه معنی داری مقوله های حق بر داشتن اقلیم پایدار در پایداری روابط بین الملل در تفریق مخاطرات جهانی تغییرات آب و هوایی، از طیف لیکرت^{۳۴۴} مطابق جدول شماره (۱) استفاده شده است.

۳۱۱ . Fair resilience

۳۲۲ . Grady

۳۳۳ . Guillemot

۳۴۴ . Likert scale

جدول شماره (۱) طیف لیکرت در پرسشنامه تحقیق

مقدار کیفی	خیلی زیاد	زیاد	متوسط	کم	خیلی کم
مقدار کمی	۵	۴	۳	۲	۱

بهره گیری از مقوله مقیاس در دستیابی به دانش در تحقیقات علوم اجتماعی با رویکرد اندازه گیری ویژگی های کمی و کیفی حایز اهمیت می باشد. مقیاس لیکرت یک مقیاس فاصله ای است، که فاصله دو نقطه متوالی در فرایند سنجش را منعکس و مشهود می نماید. مقیاس لیکرت مدت هاست، که مقیاسی مناسب در بدست آوردن ترجیحات یا درجه موافقت شرکت کنندگان با مجموعه ای از عبارات و پاسخ ها در فرایند استنتاج های آماری در نظر گرفته می شود (هیو^{۳۵۰} و دیگران، ۲۰۲۲).

۵- نتیجه گیری

مطابق واکاوی و استفسار صورت گرفته در این مطالعه، زیرساخت های اکتساب حق بر پایداری اقلیمی در روابط بین الملل که خواهند توانست، به این رابطه وجه معنی داری تکوین نماید، و موجبات تفریق مخاطرات تغییرات آب و هوایی را برای جامعه بین الملل به همراه داشته باشد، مطابق جدول شماره (۲) مشخص گردید.

اهتمام همزمان به سه مقوله اجتماع پایدار^{۳۶۱}، اقتصاد پایدار و چرخشی^{۳۷۲} و محیط زیست پایدار^{۳۸۳}، موجبات احقاق حق بر پایداری اقلیمی و تفریق مخاطرات برخاسته از بحران تغییرات آب و هوایی را به همراه خواهد داشت.

جدول شماره (۲) زیرساخت های اکتساب حق بر پایداری اقلیمی در پایداری روابط بین الملل در تفریق مخاطرات تغییرات آب و هوایی

ردیف	زیرساخت/ مقوله
۱	اجتماع پایدار
۲	اقتصاد پایدار و چرخشی
۳	محیط زیست پایدار

در بایستگی به استحصال پاسخ برای سوال مطرح شده، در قسمت طرح مسئله این تحقیق، با محتوی "تمرکززایی و اهتمام به حق بر داشتن اقلیم پایدار از چه طریق، بر پایداری روابط

۳۵۵ . Heo

۳۶۱ . Sustainable society

۳۷۲ . Sustainable and circular economy

۳۸۳ . Sustainable environment

بین الملل در تفریق مخاطرات جهانی آب و هوایی تاثیرگذار است؟" از استقصا و تجمیع نظرات کارشناسی بهره گیری لازم به عمل آمد. در همین خصوص، میزان اهمیت هر کدام از زیرساخت های اکتساب حق بر پایداری اقلیمی در پایداری روابط بین الملل در تفریق مخاطرات تغییرات آب و هوایی، به شرح نمودار شماره (۱) مشخص گردید.

بدین معنی که، رابطه معنی داری در خصوص تمرکز زایی بر مقوله احقاق حق بر داشتن اقلیم پایدار و پایداری روابط بین الملل در تفریق مخاطرات جهانی تغییرات آب و هوایی مستحدث خواهد شد.

از همین منظر، معنی داری رابطه حق بر داشتن اقلیم پایدار و پایداری روابط بین الملل در تفریق مخاطرات تغییرات آب و هوایی، از طریق اکتساب پایداری در سه حوزه اقتصادی با وزن ۳۹ درصد، حفاظت محیط زیست با وزن ۳۲ درصد و اجتماعی با وزن ۲۹ درصد، برای همه تابعان حقوق بین الملل به صورت عادلانه، قابل استحصال و تسهیل می باشد.

نمودار شماره (۱) زیرساخت های اکتساب حق بر پایداری اقلیمی در پایداری روابط بین الملل

۱-۵ التزام حق بر پایداری اقلیمی، اقتصاد پایدار و روابط بین المللی پایدار

تمرکز زایی بر ساز و کار عدالت اقلیمی در سلسله نشست های بین المللی تغییرات آب و هوایی، از طریق التزام به حق بر داشتن اقلیم پایدار، موجبات اکتساب اقتصاد پایدار برای همه تابعان بین الملل در کارراهه های عادلانه مقابله با بحران می شود.

از اینرو، هم افزایی پایداری روابط بین الملل در معیت اکتساب یک اقتصاد پایدار در فرایند مقابله با بحران تغییرات آب و هوایی از معنی داری قابل کفایت برای کلیه تابعان حقوق بین الملل برخوردار می گردد، و در نهایت موجبات تفریق مخاطرات آب و هوایی را قابل استحصال خواهد نمود.

اهتمام جامعه بین الملل به مقوله مدیریت پایدار^{۳۹۱} اکتساب به منافع اقتصادی و زیست محیطی به صورت توانمند برای همه تابعان حقوق بین الملل به ارمغان خواهد داشت. بدین معنی که مقوله مدیریت پایدار پیوندی عادلانه بین آب، زمین، انرژی، اقتصاد و محیط زیست مهیا می نماید. بهره برداری از این مقوله در استکثار پایداری روابط بین الملل در مقابله با بحران تغییرات آب و هوایی محسوب می شود (وو^{۴۰۲} و دیگران، ۲۰۲۴).

۲-۵ التزام حق بر پایداری اقلیمی، جامعه پایدار و روابط بین المللی پایدار

مقوله جامعه پایدار به عنوان یکی از زیرساخت های حایز اهمیت در احقاق حق بر داشتن اقلیم پایدار و جاری سازی عدالت اقلیمی محسوب می شود. لذا، هم افزایی پایداری روابط بین الملل در تفریق مخاطرات آب و هوایی در معیت اهتمام اکتساب جامعه پایدار برای کلیه تابعان حقوق بین

الملل قابل استحصال و تسهیل خواهد بود. در تحلیل پایداری همواره تصویر زایی بر مقوله

۳۹۱. Sustainable management

۴۰۲. Wu

اجتماع پایدار، به منظور تامین شرایط بهبود رفاه انسان از اهمیت قابل توجهی برخوردار می باشد.

اهتمام به اهمیت پایداری روابط بین المللی در مقوله مقابله با تغییرات آب و هوایی، تا آنجایی است، که در دستور کار ۲۰۳۰ سازمان ملل متحد نیز برای دستیابی به اهداف توسعه پایدار نهادهای سازی شده، و تاکید شده است. همانطور که اشاره شد، مطالعات حقوق بین الملل در حوزه پایداری اجتماعی، تصدیق می نماید، که افزایش توجه به مقوله جامعه پایدار یا پایداری اجتماعی موجبات پایداری محیط زیست، از جمله افزایش تراکم بالای بوم سازگان های حیاتی شده است (ین^{۴۱} و دیگران، ۲۰۲۳).

۳-۵ التزام حق بر پایداری اقلیمی، محیط زیست پایدار و روابط بین المللی پایدار

مقوله محیط زیست پایدار هم، یکی از زیرساخت های حایز اهمیت در احقاق حق بر داشتن اقلیم پایدار برای تابعان حقوق بین الملل محسوب می شود. تامین و اهتمام به این مقوله نیز به صورت عادلانه برای کلیه تابعان حقوق بین الملل، موجبات پایداری در روابط بین الملل و تداوم هم افزا سلسله نشست های بین المللی تغییرات آب و هوایی را به همراه خواهد داشت. از این طریق، تفریق مخاطرات تغییرات آب و هوایی در یک نقشه راه مدون یکپارچه، میسر خواهد بود.

تحقیقات حوزه حقوق بین الملل نیز تصریح می نماید، جهت دستیابی به پایداری نیازمند تکوین رابطه تنگاتنگ بین توسعه اقتصادی، اجتماعی و حفاظت از محیط زیست می باشد. بدین معنی، که از طریق بهره برداری تاثیرگذار از ساز و کارهای یکپارچه حمایت از محیط زیست، توسعه اقتصادی و توسعه اجتماعی، می توان در زمینه مقابله با تغییرات آب و هوایی به پیشرفت رسید. بهره برداری از مقوله حقوقی التزام حق بر پایداری اقلیمی و جاری سازی عدالت اقلیمی در سلسله نشست های آب و هوایی، موجبات همسوسازی پایدار روابط بین الملل در تفریق مخاطرات تغییرات آب و هوایی را به ارمغان خواهد شد (دانگ^{۴۲} و دیگران، ۲۰۲۴).

۴-۵ پیوستگی روابط تابعان حقوق بین الملل و تفریق مخاطرات تغییرات آب و هوایی

استکثار پیوستگی روابط بین الملل در تفریق مخاطرات تغییرات آب و هوایی نیازمند اهتمام جامعه بین الملل به روح تعمیق یافته همکاری میان تابعان حقوق بین الملل می باشد. اصل همکاری در حقوق بین الملل یکی از اصول حایز اهمیت در حقوق بین الملل محیط زیست محسوب می شود.

تداوم همکاری روابط مابین تابعان حقوق بین الملل در مقوله مقابله با بحران تغییرات آب و هوایی، نیازمند اهتمام به حق بر داشتن اقلیم پایدار در اکتساب به پایداری در اقتصاد، اجتماع و محیط زیست به صورت توانمند و یکپارچه به عنوان منافع پایدار برای همه بشریت می بایست محقق شود. بهره مندی از این چنین رویه ای، در کاهش شکست پذیری معاهدات بین المللی و سلسله نشست های آب و هوایی تاثیرگذار خواهد بود، و سبب تداوم و پایداری در جاری سازی قوانین، ضوابط و برنامه های اقدام برخواسته از توافقنامه های صادره میان تابعان حقوق بین الملل

^{۴۱} . Yin

^{۴۲} . Dang

می گردد.

همانطور که اشاره شد، در سلسله نشست های ذیربط با کنوانسیون تغییرات آب و هوایی، مکانیسم های غلبه بر بحران تغییرات آب و هوایی در تفریق مخاطرات اقلیمی ترسیم شده است. در حال حاضر مقوله ای که مسجل شده این است، که همه اعضا جامعه بین الملل به صورت عادلانه از ساز و کارها و فناوری های نوین برای تفریق مخاطرات تغییرات آب و هوایی برخوردار نمی باشند؛ در همین خصوص، باید اذعان داشت هزینه تغییر به سمت اقتصاد مبتنی بر پایداری و اقتصاد سبز می بایست از طریق ترسیم کارراهه های عادلانه برای احقاق حق بر داشتن اقلیم پایدار برای همه کشورها ایجاد گردد. و حرکت به سوی سبز کردن ساز و کارهای سبز نسبت به گذشته با سطح گسترده تر سرعت بخشد.

تحقق این رویه در معیت تکوین قانونگذاری و سیاست گذاری عادلانه در تعهدات و روابط بین الملل کشورها نسبت به یگدگر می بایست نهادینه سازی شود. دستیابی به ساز و کارهایی از قبیل: صنعت کم کربن، استفاده از انرژی های پاک، اصلاح الگوهای تولید در بخش های مختلف اقتصادی و ترویج فرهنگ سازگار با محیط زیست از طریق اهتمام به مقوله عدالت اقلیمی و تحقق حق بر داشتن اقلیم پایدار محقق خواهد شد.

منابع و ماخذ:

- عرب اسدی، شیما. (۱۳۹۹). نگرانی از تغییر اقلیم و همکاری ناگزیر بین المللی، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۵۰، شماره ۳، ۹۸۷-۱۰۰۵
- مسعودی پور، هادی. ارش پور، علیرضا. راعی دهقی، مسعود. (۱۴۰۰). قاعده انصاف در تغییرات اقلیمی و تضمین امنیت نسانی پایدار با تاکید بر اصل مسئولیت مشترک، فصلنامه مطالعات میان رشته ای فقه، شماره ۵
- Albugami, H. F. Ali, M. K. Hossain, S. Zaffar, H. Ahmad, N. (2024). Climate change and sustainable livelihood in south Asia: A bibliometric analysis, *Environmental and Sustainability Indicators*, 24(4). DOI:10.1016/j.indic.2024.100524
- Cappelli, F. Costantini, V. Angeli, M.D. Marin, G. Paglialunga, E. (2024). Local sources of vulnerability to climate change and armed conflicts in East Africa, *Journal of Environmental Management*, 335(5). DOI:10.1016/j.jenvman.2024.120403
- Chaney, C. Kubica, M. Mansilla, L. Vallengia, C.R. (2024). Infrastructural violence and resistance in Namqom: Navigating environmental injustice in Formosa, Argentina, *Geoforum*, 157. DOI: 10.1016/j.geoforum.2024.104142
- Cernik, M. Velicu, I. (2023). We are the limits performing climate justice commoning in the Czech Klimakemp, *Geoforum*, 138. <http://dx.doi.org/10.1016/j.geoforum.2022.10.006>

- Dang, D. Li, X. Lyu, X. Liu, S. Dou, H. Li, M. Wang, K. Cao, W. (2024). Changing of the coordination of socioeconomic development and the environment as sustainable development progresses, *Geography and Sustainability*, DOI:10.1016/j.geosus.2024.09.009
- Darby, S.J. Hammond, G.P. Wu, J. (2024). Briefing: Stocktaking global warming: the outcomes of the 2023 Dubai Climate Summit (COP28), *Proceedings of the Institution of Civil Engineers - Energy*. 177(5). 193-204. DOI:10.1680/jener.24.00005
- Dirie, K.A. Maamor, S. Alam, M.M. (2024). Impacts of climate change in post-conflict Somalia: Is the 2030 Agenda for SDGs endangered, *World Development Perspectives*, 35(1). DOI:10.1016/j.wdp.2024.100598
- Guillemot, J. Ortiz, A. Valdivieso, E. Munoz. G. Heredia, D.F.C. (2023). Approach for Participatory Delphi Method for structuring voices, population empowerment and research training, *Journal of MethodsX*
- Grady, N.O. (2024). On the possibility of 'Just Resilience': A pragmatist approach to justice-based climate change governance, *Geoforum*, 159. DOI:10.1016/j.geoforum.2024.104163
- Heo, C. Y. Kim, B. Park, K. Back, R.M. (2022). A comparison of Best-Worst Scaling and Likert Scale methods on peer-to-peer accommodation attributes, *Journal of Business Research*, 148(4). 368-377. DOI:10.1016/j.jbusres.2022.04.064
- Hu, G. Yang, J. Li, J. Cheng, X. Feng, C. (2024). National climate legislation and policymaking and energy security: International evidence, *Applied Energy*, 375
- Innocenti, M. Santarelli, G. Commerci. C. Carluccio. N. Carluccio, N. Anzaghi, E. Cadeddu, C. (2024). Development and Validation of the Climate Change-Related Reproductive Concerns Scale (CCRCS), *The Journal of Climate Change and Health*, DOI:10.1016/j.joclim.2024.100351
- Ko, J. Lee, H.F. Leung, C.K. (2024). War and warming: The effects of climate change on military conflicts in developing countries (1995–2020), *Innovation and Green Development*, 3(4). <https://doi.org/10.1016/j.igd.2024.100175>
- Lancet Regional Health – Europe. (2024). COP29: incremental but insufficient progress on climate finance, *Journal of the Lancet Regional Health - Europe*, 47. <https://doi.org/10.1016/j.lanepe.2024.101169>
- Liobikiene, G. Matiuk, Y. Krikstolaitis, R. (2023). The concern about main crises such as the Covid-19 pandemic, the war in Ukraine, and climate change's impact on energy-saving behavior, *Energy Policy*, 180(7). DOI:10.1016/j.enpol.2023.113678

- Mudhee, K.H. Hilal, M.M. Alyami, M. Rendal, E. Algburi, S. Sameen, Z.S. Khurramov, A. Abboud, N.G. Barakat, M. (2025). Assessing climate strategies of major energy corporations and examining projections in relation to Paris Agreement objectives within the framework of sustainable energy, *Unconventional Resources*, 5(4). DOI:10.1016/j.uncres.2024.100127
- Stubenrauch, J. Garske, B. (2023). Forest protection in the EU's renewable energy directive and nature conservation legislation in light of the climate and biodiversity crisis – Identifying legal shortcomings and solutions, *Forest Policy and Economics*, 153(11). DOI:10.1016/j.forpol.2023.102996
- Stekelenburg, A.V. Bleize, D.N.M. Riet, V. Schaap, G. Vlasceanu, M. Doell, K.C. (2024). Communicating consensus among climate scientists increases estimates of consensus and belief in human-caused climate change across the globe, *Journal of Environmental Psychology*, 100(3). DOI:10.1016/j.jenvp.2024.102480
- Verplanken, B. Marks, E. Dobromir, A. (2020). On the nature of eco-anxiety: How constructive or unconstructive is habitual worry about global warming?, *Journal of Environmental Psychology*, 72. <https://doi.org/10.1016/j.jenvp.2020.101528>
- Vuong, Q.H. La, V.P. Nguyen, M.H. (2024). Weaponization of climate and environment crises: Risks, realities and consequences, *Environmental Science & Policy*, 162. <https://doi.org/10.1016/j.envsci.2024.103928>
- Wu, H. Li, Z. Deng, X. Zhao, Z. (2024). Enhancing agricultural sustainability: Optimizing crop planting structures and spatial layouts within the water-land-energy-economy-environment-food nexus, *Geography and Sustainability*, <https://doi.org/10.1016/j.geosus.2024.100258>
- Yin, H. Xiao, R. Zhang, Z. Gao, Z. Wan, Y. Tan, W. Jiang, X. Cao, W. Guo, Y. (2023). Analyzing “economy-society-environment” sustainability from the perspective of urban spatial structure: A case study of the Yangtze River delta urban agglomeration, *Sustainable Cities and Society*, 96. <https://doi.org/10.1016/j.scs.2023.104691>

Evaluation of the tools and mechanisms of the United Nations in the protection of human rights

accepted: 2025/2/2

Received : 2024/10/30

Abstract

The purpose of this research was to evaluate the tools and mechanisms of the United Nations in the protection of human rights. International mechanisms can never replace national mechanisms and measures to implement human rights standards. First of all, human rights should be implemented at the national and local levels. The first responsibility of governments to realize human rights is about the people who live in the territory of those governments. However, with the internationalization of human rights and the recognition of this, the protection and excellence of human rights is not in the exclusive domain of governments. The international community can play its legitimate role regarding the compliance of the accepted international standards with any of the states or powerful agents. Therefore, although the methods of international control cannot replace the national facilities and methods of implementing human rights, but the facilities have a complementary role, the international mechanisms show the general desire of the international community to provide the conditions that the Universal Declaration and Covenants of Civil Rights and economic, social and cultural have stated: "Recognizing the inherent dignity and equal and inseparable rights of family members is human-based, freedom, justice and peace in the world". Both types of mechanisms have positive features as well as criticisms of their way of working. In the case of the Human Rights Commission, the main debates are about the political nature of the decisions, the main debates are about the "Commission and the influence of the political environment and the greater attention of Western countries to the issue of civil and political rights."

Keywords: United Nations, Human Rights Commission, Human Rights

Tahereh Rabbani Bidroni:

PhD student in Public International Law, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran.

E-mail:

tatarbn52@gmail.com

Abbas Basiri:

Assistant Professor, Department of Law, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran (Corresponding Author)

E-mail: basiri@pnu.ac.ir

Abdol Mohammad Afrogh:

Assistant Professor, Department of Law, Bushehr Branch, Islamic Azad University, Bushehr, Iran

E-mail:

salimi@vatanmail.ir

ارزیابی ابزارها و سازوکارهای سازمان ملل متحد در حمایت از حقوق بشر

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴

ارسال: ۱۴۰۳/۰۸/۰۹

چکیده:

هدف از پژوهش حاضر، ارزیابی ابزارها و سازوکارهای سازمان ملل متحد در حمایت از حقوق بشر بود. سازوکارهای بین المللی را هرگز نمیتوان جایگزین سازوکارها و اقدامات ملی در جهت پیاده نمودن استانداردهای حقوق بشر نمود. حقوق بشر مقدماتاً و در درجه نخست باید در سطوح ملی و محلی پیاده شود. مسئولیت نخستین دولتها برای تحقق حقوق بشر درباره مردمانی است که در قلمرو آن دولت ها زندگی می کنند. گرچه با بین المللی شدن حقوق بشر و شناسایی این امر حمایت و تعالی حقوق بشر در حیطه اختصاصی دولت ها قرار ندارد. جامعه بین المللی می تواند نقش مشروع خود را در مورد تطابق استانداردهای پذیرفته شده بین المللی با هر یک از دول و یا عوامل صاحب قدرت ایفا نماید. بنابراین هر چند روش های کنترل بین المللی نمی توانند جایگزین امکانات و روش های ملی اجرای حقوق بشر شوند، لکن امکانات نقش مکمل دارند، سازوکارهای بین المللی مبین خواست عمومی جامعه بین المللی برای فراهم آوردن شرایطی هستند که اعلامیه جهانی و میثاق های حقوق مدنی سیاسی و اقتصادی، اجتماعی فرهنگی بیان داشته اند: « شناسایی حیثیت ذاتی و حقوق برابر و جدایی ناپذیر اعضای خانواده، بشری بنیان، آزادی عدالت و صلح در جهان است ». هر دو دسته سازوکار از ویژگیهای مثبت و همچنین انتقاداتی از نحوه کار خود برخوردارند. در مورد کمیسیون حقوق بشر، عمده مباحث حول سیاسی بودن تصمیمات عمده مباحث حول " کمیسیون و تأثیر فضای سیاسی و توجه بیشتر کشورهای غربی به طرح موضوعات حقوق مدنی و سیاسی است

کلید واژه ها: سازمان ملل متحد، کمیسیون حقوق بشر، حقوق بشر

طاهره ربانی بیدرونی:

دانشجوی دکتری حقوق بین الملل
عمومی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد
اسلامی، بوشهر، ایران

E-mail:

tatarbn52@gmail.com

عباس بصیری:

استادیار گروه حقوق، واحد بوشهر،
دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران
(نویسنده مسئول)

E-mail:

basiri@pnu.ac.ir

عبدالمحمد افروغ:

استادیار گروه حقوق، واحد بوشهر،
دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران

E-mail:

salimi@vatanmail.ir

از زمان تصویب منشور در ۱۹۴۵ و پس از آن اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۹۴۸، ملل متحد به طور مستمر به تدوین مجموعه ای از ابزارها (اسناد)^۱ حقوق بشر بین المللی پرداخته است. گذشته از دو سند مهم میثاق بین المللی حقوق مدنی سیاسی^۲ و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی اجتماعی فرهنگی^۳ که در ۱۹۶۶ تصویب شدند. اسناد و شاخص دیگری مانند کنوانسیون رفع تبعیض نژادی^۴ ۱۹۶۶، کنوانسیون رفع تبعیض همه جانبه نسبت به زنان^۵ ۱۹۷۹، و کنوانسیون علیه شکنجه و تمام اشکال رفتار ظالمانه و تخفیف حیثیت انسانی^۶ ۱۹۸۴، و کنوانسیون حقوق کودک^۷ ۱۹۸۹ مهمترین معاهدات حقوق بشری هستند.

در کنار آنها مجموعه ای از اسناد دیگر به اشکال مختلف قطعنامه و اعلامیه و غیره حاوی اصول و موازین بین المللی حقوق بشر در زمینه های مختلف وجود دارند. در حالی که حامیان نسل های حقوق بشر به ویژه نسل دوم و سوم سؤالاتی را در باب عدم توانایی کافی رژیم بین المللی حقوق بشر برای پاسخگویی به نیازها و چگونگی اجرای ابزارهای بین المللی حقوق بشر مطرح میکنند؛ میتوان اذعان داشت که قبول جهانی نسبت به موازین اصلی حقوق بشر بالاترید است و مباحث حول هنجارها در ۱۹۴۵، اکنون تبدیل به موضوع تعهدات حقوقی دولت ها در جامعه بین المللی شده است.^۸

در این اوضاع و احوال مدافعان و حامیان حقوق بشر در سراسر جهان به طور فزاینده به لزوم تقویت سازوکارهای ملل متحد برای حمایت بهتر و مؤثرتر از موازین ارائه شده در این اسناد توجه میکنند. اگر چه یقین وجود دارد که اولین و مهمترین روش اجرای ابزارهای بین المللی حقوق بشر، حمایت ملی از آنها است که چگونگی به کارگیری و اجرای موازین بین المللی را تعیین

میکند و توانایی دولت برای انجام وظایف خود مبتنی بر اراده حکومتی و قوت نهادهای داخلی اصل است لکن برای اجرای حقوق بشر بین المللی همواره راجع به نقش نظام ملل متحد به عنوان رکن

۱- ابزارها ترجمه ای از stnemurtsni است و معمولاً اسناد حقوق بشر در اشکال مختلف را با عنوان فوق در مدارک ملل متحد نام می برند. البته به نظر می رسد تحت عنوان موازین نیز می توان آن را آورد.

۲- International Covenant on Civil and Political Rights, 1966.

۳- International Covenant on Economic and Cultural Rights, 1966.

۴- Convention on the Elimination of All forms of Racial Discrimination, 1965.

۵- Convention on the Elimination of All forms of Discrimination against Women, 1979.

۶- Convention against Torture and Other Cruel. in human or Degrading Treatment or Punishment, 1984.

۷- Convention on the Right of Child, 1989.

در ادبیات حقوق بشر معمولاً به سه نسل از حقوق بشر اشاره می شود: نسل اول حقوق (liberty)-آزادی (solidarity) نسل سوم حقوق همبستگی (equality) نسل دوم حقوق برابر (liberty)-آزادی نسل اول مجموعه حقوق مدنی و سیاسی نسل دوم حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نسل سوم حقوقی مانند حق بر محیط زیست سالم حق صلح، حق مشارکت در سازمان های غیر دولتی و...

پیشگام بین المللی سؤالات اساسی وجود دارد و به ویژه کارایی آنها برای حمایت - که عمدتاً از طریق ارکان مبتنی بر منشور و ارکان مبتنی بر معاهدات صورت میگیرد - مورد بحث است طبیعی است. این کارایی به عوامل مختلف بستگی دارد که بخشی به ساختار وظایف و به طور کلی ظرفیت ملل

متحد در پاسخگویی به انتظارات جامعه بین المللی از آن مربوط میشود و سهمی دیگر به مباحث

جهان شمولی حقوق بشر و تلفیق میان موازین بین المللی حقوق بشر و ارزش ها و هنجارهای موجود در فرهنگ های مختلف برمیگردد.

همچنین همواره سؤالی اساسی درباره چگونگی هماهنگی میان سازوکارهای ملل متحد در زمینه حقوق بشر وجود دارد. هدف اصلی این مقاله بررسی رکن اصلی حمایت حقوق بشر مبتنی بر منشور یعنی کمیسیون حقوق بشر و ارکان مبتنی بر معاهدات و میزان پاسخگویی آنها است. در این راه، ضمن تبیین تفاوتها به چالش های مربوط به آنها نیز اشاره میشود

۲- ارکان مبتنی بر منشور کمیسیون حقوق بشر^۹

یکی از خصوصیات بارز منشور ملل متحد که آن را از میثاق جامعه ملل ممتاز میسازد توجه به حقوق بشر و آزادی های اساسی است سازمان ملل متحد، سهمی عمده در بهبود و حمایت از حقوق بشر داشته و دستاوردهایش در این زمینه بالاترید است. در حالی که ریشه های حقوق بشر جهانی به بعد از پایان جنگ جهانی اول برمیگردد، لکن مصائب ناشی از جنگ جهانی دوم بود که موجب افزایش توجه بین المللی به حقوق بشر شد. در منشور ملل متحد هفت مورد اشاره به حقوق بشر وجود دارد^{۱۰}. نخست در مقدمه منشور آمده است: «ما ملل متحد با تأیید ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخص انسانی و به برابری حقوق مردان و زنان و ملل کوچک و بزرگ تصمیم گرفته ایم که برای حصول این هدف ها با هم همکاری کنیم همچنین بند ۳ ماده ۱ منشور میگوید: «حصول همکاری های بین المللی جهت حل مشکلات بین المللی به منظور توسعه و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی ...».

ماده ۶۸ منشور نیز شورای اقتصادی اجتماعی را مکلف میسازد که کمیسیون هایی را در زمینه اقتصادی و اجتماعی به منظور پیشرفت حقوق بشر تشکیل دهد.

۵[۱] تأسیس شد (I) در همین راستا کمیسیون حقوق بشر در شانزدهم فوریه ۱۹۴۶ طی قطعنامه ۹[۲] (II) و در پی آن کمیسیون فرعی جلوگیری از تبعیض و حمایت از اقلیتها با تصویب قطعنامه شروع به کار کرد که البته از سال ۱۹۹۹ کمیسیون فرعی فوق به کمیسیون فرعی ترویج و حمایت از حقوق بشر تغییر نام داد^{۱۱}. کمیسیون حقوق بشر، مهمترین نهاد مبتنی بر منشور است^{۱۲} که به گفته مری، رابینسون کمیسر سابق ملل متحد، بنای اصلی کار ملل متحد در زمینه حقوق بشر است

۹- charter based bodies, Commission on Human Rights.

برای آگاهی بیشتر از جایگاه حقوق بشر در منشور ملل متحد رجوع کنید به مصفا، ن «تحول حقوق بشر ۱۰- در رویه سازمان ملل متحد». یادنامه شادروان دکتر هوشنگ، مقتدر تهران مؤسسه مطالعات دریای خزر ۱۳۸۱

۱۱- Sub Commission on protection of minorities and racial discrimination, to sub commission on promotion and Protection of Human Rights.

در این مقاله مهمترین نهاد مبتنی بر منشور یعنی کمیسیون حقوق بشر مورد مطالعه قرار میگیرد در حالی که کمیسیون ۱۲- نیز که در موضوعات حقوق زن از سال ۱۹۳۶ تشکیل شد نیز یک (Commission on status of women) مقام زن رکن مبتنی بر منشور است. معمولاً اجلاس کمیسیون از نیمه دوم ماه مارس هر سال آغاز میشود و جلسات شش هفته تا آوریل ادامه دارد.

و مهمترین رکن بین الدولی تصمیم گیری در این زمینه است. امروزه اجلاس شش هفته ای سالانه این کمیسیون در ژنو یک گردهمایی منحصر به فرد جهانی جهت طرح مباحث و روشن ساختن اتهامات مربوط به نقض اشکال مختلف حقوق بشر است^{۱۳}. در حالی که در تحلیل عملکرد کمیسیون باید بستر سیاسی بین المللی را در نظر داشت از ابتدای تشکیل کمیسیون مباحثی پیرامون حیطه وظایف آن وجود داشت. با عنایت به توجه سازمان های غیر دولتی به حقوق بشر در کنفرانس سانفرانسیسکو، کمیسیون مقدماتی که در اواخر سال ۱۹۴۵ برای تدوین ترتیبات موقتی ارکان ملل متحد در لندن تاسیس شد؛ وظایف زیر را برای کمیسیون حقوق بشر در نظر گرفت [۳، ص ۳۵۷].

۱. تنظیم لایحه بین المللی حقوق بشر^{۱۴} [۴].

۲. تنظیم توصیه هایی برای اعلامیه ها و کنوانسیون هایی در باب موضوعاتی مانند آزادی های مدنی، وضعیت زنان و آزادی اطلاعات،

۳. حمایت از اقلیتها ،

۴. جلوگیری از تبعیض در زمینه های، نژا ،جنس زبان و یا مذهب،

۵. توجه به هر موضوع قابل ملاحظه در زمینه حقوق بشر، مانند رفاه عمومی و روابط دوستانه میان ملت ها

برای سالهای طولانی کمیسیون برای اجتناب از سیاسی شدن مبارزه کرد و در اعلامیه ای به سال ۱۹۴۷ به صراحت بیان کرد که قدرتی برای توجه به شکایات مربوط به حقوق بشر ندارد [۴، ص ۳۵۹].

البته در سال های بعد تدریجاً روشهای نظارت بین المللی توسط کمیسیون در پاسخ به علایق جهانی گسترش یافت.

گذشته از وظایف کمیسیون از همان، آغاز رابطه میان آن و ارکان اصلی ملل متحد نیز مورد مذاقه بود سهمی از عقاید بر آن بود که کمیسیون تنها به شورای اقتصادی و اجتماعی و مجمع عمومی کمک نکند؛ بلکه به شورای امنیت نیز درباره وظیفه ای که بر حسب ماده ۳۹ به آن داده شد کمک کند و نقض مستمر حقوق بشر در یک کشور به مثابه تهدید صلح تلقی شود. تعیین غرامت در مورد نقض حقوق بشر نیز از موضوعات مورد بحث بود [۳، ص ۳۵۸]. در دهه ۹۰ شورای امنیت در چند قطعنامه نقض حقوق بشر را تهدید صلح و نقض صلح دانست.

به طور کلی سه مرحله کلی را در فعالیت کمیسیون حقوق بشر از زمان تشکیل آن میتوان مورد توجه قرار داد:

الف) (مرحله تکامل) (۶۶-۱۹۴۶) تدوین قواعد

در مراحل اولیه تشکیل کمیسیون تفکر اصلی مبنی بر تدوین قواعد بود در این دوران، شاهد تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر و دو میثاق بین المللی مهم هستیم و در حقیقت مهمترین

لایحه بین المللی حقوق بشر شامل اعلامیه جهانی حقوق بشر در میثاق بین المللی حقوق مدنی سیاسی و - ۱۳ اقتصادی اجتماعی، فرهنگی و پروتکل وابسته به میثاق اول است.

۱۴- International Bill of Human Rights.

وظیفه کمیسیون، معیار سازی در زمینه حقوق بشر بود.

همچنین ملل متحد، کار سلف خویش جامعه ملل را با استفاده گسترده از روشهای گزارش دهی و عرض حال جهت اطمینان از تأمین حقوق مردم در ممالک تحت الحمايه و غیر خود مختار دنبال کرد. تعمیم مسأله گزارش دهی از شرایط مستعمراتی به اوضاع کشورهای مستقل چندین سال به طول انجامید. در مورد این امر در، آغاز گزارش دهی در سطحی جهانی ولی کاملاً داوطلبانه و در ارتباط با مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح شد. در ۱۹۵۶ طی قطعنامه اول اجلاس دوازدهم پاراگراف اول از دولت ها خواسته شد که گزارش هایی درباره توسعه و پیشرفت های حاصل در زمینه حقوق بشر و آزادی ها به تشریح داده شود [۴].

این امر از لحاظ تثبیت اصل پاسخگویی مهم بود اما به دلایلی نتوانست عملاً رضایت بخش باشد. در این مقاله به علت اهمیت نظام گزارش دهی به آن خواهیم پرداخت

(ب) گسترش مسئولیت (۷۸ - ۱۹۶۷)

با افزایش تعداد اعضای ملل متحد ناشی از استقلال کشورهای مستعمره، تعداد اعضای کمیسیون افزایش یافت. تغییراتی نیز در محیط بین المللی صورت گرفت کشورهای اروپای شرقی علایقی را نسبت به ترویج و حمایت از حقوق بشر از خود نشان دادند که مهمترین آنها پیگیری کشور لهستان برای تدوین کنوانسیون حقوق کودک است؛ همچنین دو آمریکایی سیاه پوست به عضویت نهادهای شورای اقتصادی اجتماعی در آمدند و اولین جوانه های پیشبینی طرح شکایات فردی و یا جمعی که پس از تصویب کنوانسیون محو تبعیض نژادی ظاهر شده بود کم کم تکامل یافت علاقه کشورهای جهان سوم به طرح مسائل تبعیض نژادی توجه کمیسیون را به این موضوع جلب کرد. همچنین پروتکل اختیاری حق دادخواهی فردی، الحاقی به میثاق حقوق مدنی سیاسی به تصویب رسید. در این دوران دو قطعنامه به شماره های ۱۲۳۵ [۵] و ۱۵۰۳ [۶] در شورای اقتصادی اجتماعی تصویب شد. اصولی که در قطعنامه ۱۲۳۵ مطرح شد مؤید آن بود که نقض حقوق بشر در هر جای جهان که اتفاق بیفتد میتواند توسط کمیسیون مورد بررسی قرار گیرد و کمیسیون باید اقتدار لازم را برای طرح موضوع در صحن عمومی خود داشته باشد؛ همچنین قطعنامه ۱۵۰۳ اصول بررسی محرمانه وضعیت نقض حقوق بشر در هر کشور را ایجاد کرد

هر دو قاعده باعث طرح موارد نقض حقوق بشر و گسترش صلاحیت کمیسیون گردیدند، در حالی که روشهای متضادی را ارائه دادند. قطعنامه اول بر بحث عمومی و آشکار و دومی بر بررسی محرمانه مبتنی است در همین، دوران کم کم روشی نیز در کمیسیون به کار گرفته شد که بر مبنای نظارت از طریق تهیه گزارش توسط گزارشگران ویژه کمیسیون است. این تحولات در پاسخ به علاقه و درخواست روزافزون جهانی برای توجه به موضوع حقوق بشر صورت گرفت.

ایجاد گروه کاری کارشناسان آفریقای جنوبی در سال ۱۹۶۷ توسط کمیسیون حقوق بشر که مأموریتش بعداً تمدید شد به ایجاد گروه کاری ویژه دیگری برای «تحقیق و مطالعه که سیاستهای و اعمال متناقض با حقوق بشر در آفریقای جنوبی و نامیبیا» انجامید. همچنین به طور مثال وقایع ۱۹۷۳ در شیلی و به دنبال آن نقض حقوق بشر در آن کشور کمیسیون را بر آن داشت که در ۱۹۷۵ یک گروه کاری ویژه را جهت بررسی وضعیت حقوق بشر در شیلی ایجاد کند. در سال ۱۹۷۹ گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر در شیلی، جانشین گروه کاری شد که مأموریتش تا اعاده دمکراسی در سال ۱۹۹۰ ادامه داشت

پس از این، وضعیت‌ها ارگان‌های ناظر مشابهی جهت بررسی وضعیت حقوق بشر در افغانستان السالوادر، ایران، بولیوی، گواتمالا، نیکاراگوا، کوبا و ... به وجود آمد.^{۱۵}

قاعده قطعنامه ۱۵۰۳ در اجلاس پنجاه و ششم کمیسیون حقوق بشر در سال ۲۰۰۰ مورد تجدید نظر قرار گرفت. گروه کاری تقویت کارایی سازوکارهای کمیسیون حقوق بشر که بین اجلاس پنجاه و پنجم سال ۱۹۹۹ و پنجاه و ششم سال ۲۰۰۰ تشکیل شد توصیه چگونگی تجدید نظر در قاعده قطعنامه ۱۵۰۳ را انجام داد پیشنهادها برای پاسخگویی به شکایات بود و مقرر شد که هر سال نمایندگان از گروه‌های کاری با توجه به توزیع جغرافیایی بلافاصله پس از پایان اجلاس کمیسیون فرعی تشکیل جلسه دهند و مواردی را که دلایل و مدارک منطقی نقض حقوق بشر درباره آنها دریافت شده باشد به طور محرمانه بررسی نمایند.

همچنین گسترشی در توجه به رهیافت موضوعی ایجاد شد. در سال‌های مختلف، گزارشگران ویژه‌ای در باره ناپدید شدگان اجباری^{۱۶}، شکنجه^{۱۷}، ناپردباری مذهبی^{۱۸} ۱۹۸۶ به کارگیری مزدوران^{۱۹} ۱۹۸۷، خشونت علیه زنان^{۲۰} ۱۹۹۳ و ... به کار گرفته شدند.

هر کدام از سه روش فوق که در مرحله دوم فعالیت کمیسیون پدیدار شده و توسعه پیدا کرده- اند، بر حسب ریشه ماهیت صلاحیت و آیین کار با یکدیگر متفاوت هستند و در عمل ممکن است در کار با هم تداخل‌هایی داشته باشند. این نکته قابل تأمل است که موضوعات مختلف یک وضعیت خاص ممکن است در یک زمان تحت بررسی سه قاعده در یک زمان باشد و توجه به آن موقعیت در چارچوب یک قاعده به قاعده دیگر حرکت کند. قطعنامه ۱۵۰۳ بیش از دو قاعده دیگر مورد مباحثه بوده است

ج) فعالیت کمیسیون از ۱۹۷۹ به بعد: تکامل فعالیت‌ها و توانایی پاسخ مؤثرتر

از اواخر دهه ۷۰ تغییر در شرایط بین‌المللی موجب توجه بیشتر جهانی به مسائل حقوق بشر گردید. جنایات رژیم‌های ضد حقوق بشری در کامبوج اوگاندا و آفریقای مرکزی موجب درخواست بیشتر جامعه بین‌المللی برای عملکرد بیشتر کمیسیون گردید به ویژه سال ۱۹۷۶ روزنامه ساندی تایمز نتیجه تحقیقی را انتشار داد که به درگیری بیشتر کمیسیون در مسائل بوروکراتیک اشاره داشت. این تحقیق همچنین مؤید آن بود که روشهای موجود کند و حاصل کار آنها حمایت از قربانیان نقض حقوق بشر نمیباشد [۷]. تحولات دهه هشتاد از جمله حکومت نظامیان لهستان وقایع منتهی به فروپاشی دیوار برلین و بلوک شرق و روند روبه رشد توجه جهانی به حقوق بشر به توسعه عملکرد کمیسیون انجامید. همچنین نقش تدوین استانداردهای کمیسیون وارد مرحله جدیدی شد. در ۱۹۸۴ کنوانسیون رفع شکنجه با حمایت سازمان عفو بین الملل تصویب گردید. در ۱۹۸۹ اعلامیه حق توسعه که حاصل تلاش جمعی کشورهای در حال توسعه بود در عین مخالفت کشورهای پیشرفته به تصویب رسید و کنوانسیون حقوق کودک در

راهنمای گزارش دهی حقوق بشر، تحت ۶ سند بین‌المللی حقوق بشر نیویورک ملل متحد، (۱۹۹۱) ترجمه
فارسی ص ۲۵) این راهنما در کارگاه گزارشدهی ابزارهای بین‌المللی مهم حقوق بشر که در سال ۱۳۶۹ توسط مرکز حقوق بشر
ملل متحد و مؤسسه آموزش و تحقیقات ملل متحد (یوننتار) در تهران برگزار شد توزیع گردید

۱۶- enforced disappearance

۱۷- torture

۱۸- religious intolerance

۱۹- mercenaries

۲۰- violence against women

۱۹۸۹ در کمیسیون تدوین و با حمایت گسترده جهانی روبه رو شد.

کنفرانس حقوق بشر وین (۱۹۹۳) نقطه عطفی در شرایط جدید بین المللی بود. در مقدمه اعلامیه نهایی آمده است تقویت و حمایت از حقوق بشر برای جامعه بین المللی از اولویت برخوردار است و کنفرانس با بهره گیری از فرصت یگانه تحلیلی جامع از نظام بین المللی حقوق بشر و تشکیلات حمایت از حقوق بشر به عمل می آورد تا رعایت کامل تر حقوق بشر را در وضعیتی عادلانه و متعادل ارتقا و ترویج دهد.

همچنین بر حسب بند ۹۲ اعلامیه نهایی کنفرانس جهانی حقوق بشر توصیه میکند که کمیسیون حقوق بشر امکان اجرای بهتر اسناد موجود حقوق بشر را در سطح بین المللی و منطقه ای بررسی کند.

در سال های اخیر کمیسیون مزبور به طور فزاینده توجه خود را به ترویج حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی از جمله حق، توسعه معطوف کرده است کمیسیون مزبور اقدام به تأسیس چند رکن فرعی جهت کمک به فعالیتهای خود در این زمینه کرده که از آن میان میتوان به گروه های کاری مربوط به بررسی آثار دیون خارجی و همچنین موضوعات دیگر مانند حقوق مردمان بومی^{۲۱} اشاره نمود به طور کلی در حال حاضر موضوعات زیر توسط کمیسیون از طریق گروه های کار و یا گزارشگران موضوعی صورت میگیرد:

- تبعیض نژادی اجرای سند کنفرانس دربان ۲۰۰۱ در زمینه تبعیض نژادی بیگانه ستیزی و تمام اشکال نابردباری

- حق توسعه

- نقض حقوق بشر در هر منطقه جهان

- حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

- حقوق مدنی و سیاسی شامل موضوع شکنجه و دستگیری

- ناپدید شدن اجباری

- ترویج و حمایت از آزادی عقیده و بیان

- استقلال قضات و وکلا

- مجازات و نابردباری مذهبی

- حقوق زنان خشونت علیه زنان و علل و عواقب آن

- حقوق کودکان فروش، کودکان فحشای کودکان و پورنوگرافی

- کارگران مهاجر

- اقلیت ها و افراد آواره ،

۲۱- Indigenous peoples

- مسائل مردمان بومی
 - ترویج و حمایت از حقوق بشر شامل کار کمیسیون شامل کار کمیسیون فرعی،
 - ارکان مبتنی بر قرار داد و نهادهای ملی ،
 - تروریسم و حقوق بشر،
 - حقوق افراد دارای معلولیت
 - بازداشت های خودسرانه
 - حقوق هر شخص برای بهره وری از بالاترین معیار قابل دسترسی فیزیکی و روحی ،
 - حق تعلیم و تربیت ،
 - حق دسترسی به غذا،
 - مدافعان حقوق بشر،
 - حق داشتن مسکن مقتضی ،
 - حق آزادی مذهب و عقیده،
 - استفاده از مزدوران به عنوان برای بهره وری مردم از حق تعیین سرنوشت،
 - حقوق بشر و فقر مفرط، -
 - تعدیل ساختاری و وام خارجی،
- یکی از فعالیت های حال حاضر کمیسیون همکاری های فنی و خدمات مشورتی است که در این ارتباط با همکاری کمیساریای عالی حقوق بشر به کشورها کمک میکند.
- گزارشگران مربوط به کشورها معمولاً بر وضعیت پیچیده حقوق بشر در مناطقی که نقض گسترده حقوق بشر رخ داده بخصوص متعاقب خشونتها یا مناقشات وسیع مثل کامبوج، رواندا و یوگسلاوی سابق نظارت میکنند. آنها توصیه هایی درباره نحوه تقویت حقوق بشر در سطح ملی ارائه میدهند. کمیسیون حقوق بشر در ماه مه ۱۹۹۴ که هنوز جریان کشتار جمعی (ژنوساید) در کشور رواندا ادامه داشت یک گزارشگر ویژه جهت وضعیت حقوق بشر در آنجا تعیین کرد تا به بررسی جنبه های حقوق بشری وضعیت موجود از جمله ریشه ها و مسئولیتهای اعمال وحشیانه بپردازد در سال ۱۹۹۷ کمیسیون تحت عنوان پیگیری مأموریت سه ساله، خود نماینده ویژهای برای تسهیل ایجاد و پیگیری فعالیت مؤثر یک کمیسیون ملی مستقل جهت حقوق بشر در رواندا تعیین نمود.
- مجمع عمومی همچنین از دبیرکل سازمان ملل متحد خواست که درباره تجاوز و سوء رفتار با زنان و کودکان در خلال مناقشات مسلحانه در یوگسلاوی سابق بخصوص جمهوری بوسنی و هرزگوین تحقیق نماید.

از سال ۱۹۹۵ یکی از کارشناسان این گروه به بررسی مسأله افراد مفقودالثر در یوگسلاوی سابق پرداخت کارشناس مزبور در گزارش نهایی خود در سال ۱۹۹۷ اعلام کرد که در بوسنی و

هرزگوین حدود ۲۰ هزار نفر هنوز مفقودالثر هستند که بیشتر آنان مردان مسلمان بوسنیایی اند و قربانی عملیاتی پاکسازی قومی که توسط نیروهای صرب در فاصله سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ اجرا شد هستند.

در سال ۱۹۹۷ گزارشگر ویژه خشونت علیه زنان از رواندا بازدید نمود تا به مطالعه مسأله خشونت علیه زنان در زمان جنگ و وضعیت های متعاقب مناقشات بپردازد. وی با افراد متعددی از زنان بازمانده ملاقات کرد. گزارشگر ویژه همچنین از دادگاه کیفری بین المللی برای رواندا در تانزانیا دیدن کرد و شاهد محاکمه ژان - پل اکالیسیو بود این محاکمه اولین موردی بود که شامل اتهامات مربوط به خشونت در کیفرخواست میگشت [۸، صص ۱۵-۱۴].

در سالهای اخیر، کمیسیون به وضعیت حقوق بشر در، کوزوو، افغانستان و چین توجه خاصی نمود. موضوع حقوق بشر و تروریسم در دستور کار کمیسیون قرار دارد. در یک اقدام مثبت در آوریل سال ۲۰۰۲ کمیسیون از خانم مری رابینسون کمیسر عالی سابق حقوق بشر سازمان ملل متحد درخواست کرد که با توجه به جنایات انجام شده در فلسطین به آن منطقه سفر کند. وی گزارش خود را به کمیسیون تقدیم کرد که مورد سرزنش آمریکا نیز قرار گرفت [۹].

۳- ارکان مبتنی بر معاهدات^{۲۲}

با بررسی سازوکارهای نظارت بر اجرای موازین حقوق بشر به وضوح میتوان به تنوع گسترده آنها پی برد. امروزه یکی از عمده ترین آنها نظارت توسط ارکان مبتنی بر معاهدات است که از دیدگاه نظارت بین المللی بر اجرای حقوق بشر پر اهمیت است.

این ارکان در ۶ معاهده مهم حقوق بشری پیش بینی شده اند و شکل و فعالیت آنها بر مبنای روشن حقوقی موجود در خود معاهدات است. کار این ارکان از اهمیت زیادی برخوردار است و علی رغم وجود چالش هایی در برابر این، رژیم از ظرفیت بالایی برخوردار است.

معاهدات عمده حقوق بشر علاوه بر تدوین هنجارها و موازین سازوکارهایی را نیز برای اجرای بهتر آنان پدید آوردند که عمدتاً مبتنی بر نظام رسمی گزارشدهی است، در حالی که با پروتکل های الحاقی حق دادخواهی فردی را نیز به رسمیت میشناسند. طرح نظام رسمی گزارش دهی اولین بار در کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض نژادی در ۱۹۶۶ مطرح شد که بر اساس الزامات مندرج در یک عهدنامه بین المللی صورت گرفت. این کنوانسیون، دول عضو را ملزم ساخت که گزارش ادواری خود را به یک کمیته بین المللی مامور انجام نظارت بر تطابق گزارش ها با الزامات عهدنامه معرفی کنند. دو میثاق بین المللی نیز رهیافتی مشابه را دنبال کردند و سپس معاهدات دیگر از این روش تأسیس کردند. حاصل کار، ظهور نظامی جامع از گزارش دهی است که به درجات مختلف بسته به تعداد کشورهای ملحق شده به معاهدات در مورد اکثریت کشورهای جهان امروزه قابلیت اجرایی دارد.

رویکردی که در سطح جهانی در ۱۹۶۶ برای اجرای معاهدات مطرح شد به قرار زیر است:

۱. ایجاد ارکان تخصصی مبنی بر معاهدات که هر کدام مرتبط با معادهای خاص برای بررسی گزارش ها تشکیل میشوند.

۲. پذیرش داوطلبانه و منظم الزامات گزارشدهی توسط دول عضو بر پایه این فرضیه که گزارش ها

به گفتگوی سازنده بین دولت عضو و رکن خاص می انجامد و موجب ترویج موازین حقوق بشر میگردد. نظام بدون مناقشه و با هدف یاری رساندن به دولت‌ها و نه انتقاد از عملکرد آنها است.

۳. فقدان قدرت تصمیم‌گیری قضایی یا شبه قضایی، در تبیین بیشتر باید گفت که تمهیدات مطرح شده در معاهدات بر مبنای تصمیم‌گیری قضایی نیست. کنوانسیون رفع همه‌گونه اشکال تبعیض نژادی در بند ۲ ماده ۹ بیان میکند که کمیته بر مبنای بررسی گزارش‌های واصل از دولت‌ها توصیه‌ها و پیشنهادهایی را مطرح خواهد کرد [۱۰، ص ۲].

همچنین با توجه به بند ۴ ماده ۴۰ میثاق حقوق مدنی و سیاسی [۱۱]. بند ۱ ماده ۲۱ کنوانسیون رفع تبعیض همه‌جانبه نسبت به زنان^{۲۳} [۱۲]. بند ۴ ماده ۲۰ کنوانسیون علیه شکنجه [۱۳]، کمیته‌ها اختیاراتی را برای توصیه و پیشنهاد به دول عضو پس از بررسی گزارش‌ها دارند. بند ۵ ماده ۴۵ کنوانسیون حقوق کودک [۱۴]. و پروتکل اختیاری میثاق حقوق مدنی و سیاسی [۱۵] در بند ۳ ماده ۵ حاوی اختیار کمیته در ارائه نگرش‌های خود است.

ذکر این نکته ضروری است که نظام معاهدات ملل متحد بر خلاف ترتیبات منطقه‌ی حقوق بشر است که دارای ارکان قضایی هستند^{۲۴}.

ارکان مبتنی بر معاهدات از زمان لازمالاجرا شدن کنوانسیون رفع تبعیض نژادی (ژانویه ۱۹۷۰) توسعه بسیاری پیدا کرده و روش‌های محکمی را برای بررسی گزارش‌ها تدوین کرده و به صورت نهادینه به ارائه توصیه‌های عمومی میپردازد در میان ۶ کمیته مبتنی بر معاهدات، کمیته رفع تبعیض نژادی دارای چهار وظیفه منحصر به فرد زیر است [۱۰، ص ۷۳]:

(الف) بررسی گزارش‌ها،

(ب) شناخت علل دیر کرد گزارش‌ها،

(ج) به کارگیری قواعد پیشگیرانه از موارد نقض،

(د) توجه به ارتباطات فردی،

از نظر اهمیت کمیته کنوانسیون رفع تبعیض همه‌جانبه نسبت به زنان در عرصه بین‌المللی کمتر از همه به آن تا نیمه دهه ۹۰ توجه شد از نیمه دهه فرصت‌های بیشتری به کمیته برای بروز و اثبات خود داده شد [۱۰، ص ۷۹].

وظیفه اصلی این کمیته، بررسی گزارش‌هایی است که توسط دولت‌ها داده میشود. اولین گزارش پس از یکسال و پس از آن هر چهار سال یکبار کمیته حسب بررسی گزارش‌ها و اطلاعات دریافت شده از دولت‌ها، پیشنهادهای و توصیه‌هایی را ارائه میکند.

همچنین در کنوانسیون حقوق، کودک فرایند گزارش‌دهی مبتنی بر تشویق دولت‌ها، کارگزاران برای اطلاع و تفسیر کامل از مسؤولیت دولتها در مقابل کنوانسیون رفع تبعیض همه‌جانبه نسبت به زنان مراجعه - ۲۳: Rebecca in J.Cook/State Accountability under the Convention on the Elimination of all forms of Discrimination against women, Human Rights of women, edited by Rebacca Cook, Philadelphia U.P. of Pennsylvania, 1994, PP 228 - 257.

^{۲۴} سه نظام منطقه‌ای مهم نظام اروپایی بر اساس کنوانسیون اروپایی حقوق بشر ۱۹۵۰ نظام آمریکایی بر مبنای کنوانسیون کشورهای آمریکایی برای حقوق بشر ۱۹۶۸، منشور حقوق بشر و مردم آفریقا ۱۹۸۱ دارای رکن قضایی (دادگاه) هستند که به ترتیب در استراسبورگ فرانسه، سن خوزه کاستاریکا و بن جولی گامبیا مستقرند.

رسمی سازمان های غیر دولتی و آژانس های بین المللی برای همکاری و بسیج اجتماعی است.

بر حسب کنوانسیون هدف اصلی سازوکارهای بین المللی تقویت ظرفیت ملی برای نظارت بر حقوق کودکان است.

کنوانسیون رفع شکنجه نیز بر حسب ماده ۲۰ به کمیته خود اجازه میدهد که بر اساس دریافت شاخص مناسبی که اعمال شکنجه را به صورت منظم تأیید کند، نسبت به تحقیق درباره آن اقدامات لازم را صورت دهد.

علی رغم موفقیتی که نظام مبتنی بر معاهدات داشته این نظام در حال حاضر به شکلی با بحران روبه روست. جیمز کرافورد در کتاب «آینده نظارت معاهدات حقوق بشر سازمان ملل متحد» به سلسله ای از این مشکلات رودروی کمیته ها اشاره میکند [۱۰، صص ۱۲-۱].

۱. دیرکرد ارائه گزارش ها

بسیاری از کشورها به دلایل مختلف گزارش های خود را به موقع تهیه و ارسال نمیکند. کمیته ها همواره با باری از گزارش های دیر شده روبه رو هستند

۲. دیرکرد در بررسی گزارش ها

به علت محدودیت های کمیته ها در زمینه های مختلف معمولاً گزارش ها با تأخیر مورد بررسی قرار میگیرند. بررسی گزارش ها توسط کمیته ها از لحاظ نظارت بین المللی بر اجرای حقوق بشر اهمیت دارد و طبیعی است دیرکرد در بررسی آنها به این وظیفه خدشه وارد میسازد. این گزارش ها در جلسات عمومی کمیته ها و به صورت گفتگو میان نمایندگان دولت و اعضای کمیته صورت میگیرد.

۳. محدودیت منابع

کمیته ها از لحاظ مالی و ستادی در مضیقه هستند. بودجه اختصاص داده شده به هیچ وجه تکافوی برگزاری جلسات را نمیکند. ابتکاراتی توسط برخی از ارکان مانند کمیته حقوق بشر انجام شده است. برای مثال، کمیته گروه کاری را در ۱۹۹۵ با وظیفه پیدا کردن راه هایی برای توسعه منابع تشکیل داد. گروه کار، منبع مالی مستقلی را برای یک جلسه یک هفته ای برای به دست آوردن منابع مالی بیشتر تهیه کرد و طی جلسه پیشنهادهایی مطرح شد [۱۰، ص ۴۹۴].

این ارکان همچنین از نظر ارتباط اعضا با یکدیگر باید تحرک بیشتری داشته باشند. رؤسای کمیته ها معمولاً جلسات سالیانه ای با یکدیگر دارند در حالی که اعضا وقت کمی را با هم میگذرانند و فرصت کمی برای بحث درباره نوع اصلاحاتی که میتوانند آنها را فعال تر کند دارند. همچنین ترجمه اسناد زمان زیادی را به خود اختصاص میدهد و گاه برخی از گزارش ها که حجم بالایی دارند، مدت زمانی برای ترجمه در نوبت هستند.

فقدان منابع لازم در زمینه های مختلف یک مشکل مستمر برای ارکان فوق است. علی رغم نه-های مختلف پیشبینی تمهیداتی در معاهدات، هنوز اقدامات مقتضی برای رفع آن به عمل نیامده است. در میثاق حقوق مدنی و سیاسی در ماده ۳۶ در کنوانسیون رفع تبعیض همه جانبه نسبت به زنان در بند ۹ ماده ۱۷، در کنوانسیون رفع شکنجه در بند ۳ ماده ۱۸ و در بند یازده ماده ۴۳

کنوانسیون حقوق کودک آمده است که دبیر کل ملل متحد نیروی لازم و تسهیلات را برای عملکرد مؤثر وظایف کمیته (معاهده) فراهم خواهد کرد.

همچنین ترتیبات متفاوتی در میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و کنوانسیون رفع تبعیض نژادی آمده است [۱۰، ص ۴۶۱].

مشکلات مالی و کمبود کادر اداری موارد شناخته شده عدم ناکارایی ارکان مبتنی بر معاهدات است.

۴. مشکلات قواعد کار

این ارکان گاه از نظام اداری با کارایی پایین برخوردارند و از روش های غیر مؤثری برای پیگیری استفاده میکنند.

۵. ظرفیت های حقیقت یابی نظام

عمده اطلاعات کمیته ها از طریق گزارش ها و سازمان های غیر دولتی به دست می آید. برخی از سازمان های غیر دولتی در کشور خاص مستقر نیستند و گاه دیدگاه های غیر واقعی درباره مسائل دارند. کمیته ها با توجه به محدودیت ها دارای ظرفیت بالایی از حقیقت یابی نیستند.

۶. ضعف نظام دریافت شکایات

عمده این ارکان دارای نظام دریافت شکایات هستند. پروتکل اختیاری میثاق حقوق مدنی و سیاسی پروتکل اختیاری کنوانسیون رفع تبعیض همه جانبه نسبت به زنان و همچنین کنوانسیون شکنجه و کنوانسیون رفع تبعیض نژادی دارای نظام دریافت شکایاتند، در حالی که هنوز این سازوکارها دارای ضعف می باشند.

۷. فقدان معیارهای مناسب برای پیگیری

کمیته ها پس از بررسی گزارش و ارائه توصیه ها، فاقد معیارهای لازم و مقتضی برای ارائه توصیه ها، فاقد پیگیری اجرای توصیه های خود هستند.

با تأکید بر این ویژگی ها دو دسته از ارکان را میتوان با توجه به موارد زیر از یکدیگر متمایز ساخت^{۲۵}:

الف) حیطه صلاحیت

از لحاظ، اصولی نظارت سازوکارها مبتنی بر منشور درباره همه اعضا سازمان ملل متحد است و دولت ها صرف نظر از آنکه عضویت معاهدات خاصی را دارند؛ به طور کلی تعهداتشان نسبت به موازین بین المللی حقوق بشر مورد توجه قرار میگیرد؛ در حالی که نهادهای مبتنی معاهدات تنها درباره کشورهای عضو معاهده صلاحیت دارند که کشورهای عضو آنها فی نفسه همکاری صمیمانه خود را با سازو کارها پذیرفتهاند

۲۵-The United Nations and Human Rights in Context این موارد با استفاده از مقاله فیلیپ الستون با عنوان "International Human Rights in Context, A Critical Appraisal" (۱۹۹۲) در کتاب صص ۳۵۶ - ۳۵۴ آورده شده و همچنین سند گزارش دهی اسناد بین المللی و مقالات مختلف درباره کمیسیون حقوق بشر جمع آوری شده است.

ب) حدود بررسی موضوعات

ارکان مبتنی بر منشور فعالیت مستمر و فزاینده‌ای در مورد موارد نقض حقوق بشر و پاسخگویی به بحران‌ها دارند در حالی که ارکان مبتنی بر معاهدات فقط به موضوعات مطرح شده در معاهده خود می‌پردازند.

ج) توسعه هنجارها

در حالی که ارکان مبتنی بر منشور نیز به طور کلی سعی در توسعه هنجارهای بین المللی حقوق بشر دارند، لکن ارکان مبتنی بر معاهدات توجه ویژه در موضوعات خاص دارند و به طور مثال کمیته رفع تبعیض نسبت به زنان در جهت توسعه هنجار رفع تبعیض کوشا است.

د) محدودیت قواعد کار

در ارکان مبتنی بر معاهدات مواجه با موضوعات و اخذ اطلاعات از طریق عنایت به سلسله محدودی از قواعد کار پیش بینی شده صورت می‌گیرد، در حالی که توجه و استفاده از اطلاعات سازمان‌های غیر دولتی و افکار عمومی نقش مهمی در توجه نهادهای مبتنی بر منشور کمیسیون حقوق بشر دارد و از نگرش‌های موردی و موقتی برای برخورد با مسائل استفاده می‌شود.

هـ) اخذ تصمیم

در کمیسیون حقوق بشر اخذ تصمیم مبتنی بر رأی گیری و ملاک رأی اکثریت است که معمولاً به شکل قطعنامه ارائه می‌شود، در حالی که در نهاد معاهدات، تصمیم گیری مبتنی بر اجماع در بالاترین درجه ممکن است.

و) شیوه کار رویارویی یا گفتگوی سازنده

در حالی که در کمیسیون حقوق بشر از حربه‌های تبلیغاتی در رویارویی با دولت‌ها استفاده می‌شود و سیاست شرم‌نامه سازی دنبال می‌شود، در نهادهای معاهدات ارتباط بر پایه گفتگوی سازنده و به دور از مناقشه و بدون تبلیغات است به طور کلی گفتگو از عملکردی مشورتی برخوردار است. هدف گفتگو در نهایت تطابق با موازین بین المللی حقوق بشر است و اصل استماع مورد احترام است.

در حالی که تفاوت‌هایی بین دو دسته ارکان وجود دارد ولی در نهایت باید اذعان داشت که هدف هر دو از طریق سازوکارهای مختلف ترویج و حمایت از حقوق بشر دنبال می‌شود.

۴- نتیجه گیری

اعلامیه نهایی کنفرانس وین در بند ۸۸ [۱۶] توصیه می‌کند که دول عضو اسناد بین المللی حقوق بشر مجمع عمومی و شورای اقتصادی اجتماعی باید بررسی ارگانهای معاهدات موجود حقوق بشر و روش‌ها و سازوکارهای موضوعی مختلف را تحت توجه قرار دهند تا از طریق هماهنگی بهتر با ارگانهای مختلف کارایی و جنبه کاربردی سازوکارها و نظام نامه‌ها تقویت گردد و ضرورت اجتناب از دوباره کاری و تداخل دستورات و وظایف مد نظر قرار گیرد. همچنین در ادامه در بند ۸۹ [۱۷] می‌گوید که باید بررسی بهبود عملکرد و وظایف نظارتی ارگانهای معاهدات حقوق بشر ادامه یافته پیشنهادی‌های عیدیه‌ای در این رابطه به ویژه آن دسته که از سوی ارگان‌های معاهدات و یا جلسات

رؤسای این ارگان ها به عمل آمده ملحوظ گردد.

هر دو دسته سازوکار از ویژگی های مثبت و همچنین انتقاداتی از نحوه کار خود برخوردارند. در مورد کمیسیون حقوق بشر، عمده مباحث حول سیاسی بودن تصمیمات عمده مباحث حول "کمیسیون و تأثیر فضای سیاسی و توجه بیشتر کشورهای غربی به طرح موضوعات حقوق مدنی و سیاسی است.

البته در سالهای اخیر کمیسیون توجه فزایندهای به ترویج حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از جمله حق توسعه کرده است.

یکی از انتقاداتی که به ارکان مبتنی بر معاهدات میشود، مربوط به عضویت نهادهای مبتنی بر قرارداد است که در حالی که اشخاص بر اساس شایستگی خود انتخاب میشوند، لکن از طرف دولتها کاندیدا میگردند و به طور کلی با حکومتی شدن عضویت^{۲۶} در نهادهای مبتنی بر قرارداد روبه رو هستیم. سازمان های غیر دولتی طرفدار انتخاب شدن افراد از طرف سازمان های غیر دولتی نیز می باشند^{۲۷}.

به هر حال ارزش هر دو نظام میتواند توجه به توانایی آنها برای تشویق و اجرای ملی موازین بین المللی حقوق بشر باشد.

سازوکارهای بین المللی را هرگز نمیتوان جایگزین سازوکارها و اقدامات ملی در جهت پیاده نمودن استانداردهای حقوق بشر نمود. حقوق بشر مقدمات و در درجه نخست باید در سطوح ملی و محلی پیاده شود. مسئولیت نخستین دولت ها برای تحقق حقوق بشر درباره مردمانی است که در قلمرو آن دولت ها زندگی میکنند. گرچه با بین المللی شدن حقوق بشر و شناسایی این امر حمایت و تعالی حقوق بشر در حیطه اختصاصی دولت ها قرار ندارد. جامعه بین المللی میتواند نقش مشروع خود را در مورد تطابق استانداردهای پذیرفته شده بین المللی با هر یک از دول و یا عوامل صاحب قدرت ایفا نماید. بنابراین هر چند روش های کنترل بین المللی نمیتوانند جایگزین امکانات و روش های ملی اجرای حقوق بشر شوند، لکن امکانات نقش مکمل دارند، سازوکارهای بین المللی مبین خواست عمومی جامعه بین المللی برای فراهم آوردن شرایطی هستند که اعلامیه جهانی و میثاق های حقوق مدنی سیاسی و اقتصادی، اجتماعی فرهنگی بیان داشته اند: «شناسایی حیثیت ذاتی و حقوق برابر و جدایی ناپذیر اعضای خانواده، بشری بنیان، آزادی عدالت و صلح در جهان است».

منابع

[1] UN. Document CHR/ Res/ 5 (II)/ 16 Feb 1946.

[2] U. N document CHR/ Res/9 (11) 1947

[3] Henry J. S., Alston, P., *International Human Rights in Context/ law, Politics, Morals/* Oxford: Clarendon press, 1996.

۲۶- Governmentization

برای آگاهی از دیدگاه سازمان های غیر دولتی درباره ارکان مبتنی بر قرارداد و -۲۷ سیستم گزارش دهی مقاله خوب

Anrow Clatham, UN Human Rights Reporting Procedures, An NGO Perspective in the "Future of UN Human Rights" Treaty Monitoring, opcit

[4] U.N Documents, CHR RES/ (XII) 1956, Part 1.

[5] UN. Document/ Ecosoc/ **Res/** 1235 (XLII) 1967.

[6] U.N. Document/ Ecosoc/ Res/ 1503 (XLVIII) (1970).

[7] [www. Unhchr. Ch/html/menu 2/2/chr.htm](http://www.Unhchr.Ch/html/menu2/2/chr.htm).

[۸] حقوق بشر در جهان امروز اولویتی برای سازمان ملل متحد، اداره اطلاعات همگانی ملل متحد تهران ترجمه توسط مرکز مطالعات عالی بینالمللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه، تهران، ۱۳۷۹ ص ۱۴-۱۵ .

[9] U.N.Doc. E, CN. 4, 2002, 84 (گزارش کری رایبسون از فلسطین).

[10] Crawford, J., "The UN Human Rights Treaty System: A System in Crises? In the Future of UN Human Rights Treaty Monitoring, edited by Alston, P., Crawford, J., cambridge University Press, 2000.

[11] G.A. Res. 2200 A (XXJ), U.N. Doc. A/6316 (1966), 999 UNTS 171.

[12] G.A. Res. 34/180, 34 UN GAOR, Supp. (No. 46), Un Doc. A/ 34/46/ at 193.

[13] G.A. Res. 39/46, UN GAOR, Supp. (No. 51), UN. Doc. A/ 39/51, at 97 (1984).

[14] G.A. Res. 44/25/ annex, 44 UN. GAOR Supp. (No. 49) at 197, U.N. Doc. A/ 44/49 (1989).

[15] Res,2200 A(XXI) of 16 December 1966.

[16] UN.A/CONF.137/23 (12) July 1999.

[17] UN.A/CONF.137/23 (12) July 1999.

Iranian journal of international relations

Vol2.No2.winter2025

پژوهش نامه ایرانی روابط بین الملل

articles:

- The Competition between Saudi Arabia and the UAE in China's Digital Silk Road
Parisa Abdollahi, Nasrin Mosaffa
- Comparative Analysis of the Foreign Policies of Russia and Iran Towards 2020 to 2011 the United States from
Parisa Habibi, Mohammad Bagher Makramipour, Shohreh Pirani
- The role of charismatic leadership in guiding the revolution and stabilizing the political system; case study: the role of Imam Khomeini (RA) in the victory and stabilization of the Islamic Republic system (1981-1979)
Seyyed Mohsen Alborzi, Hossein Karimifard, Asiah Mehdipour, Jahanbakhsh Moradi
- A new approach to the right to self-determination in international law with a view to minority rights
Leila Ramezanejad Kiasari, Maryam Moradi, Mohsen Diyanet
- Requirement of the right to a sustainable climate in international relations and the reduction of climate risks
Shabab Jahanbin, Ali Faghih, Ali Mohammadi, Shirin Shirazian, Hadi Kia Daliri
- Evaluation of the tools and mechanisms of the United Nations in the protection of human rights
Tahereh Rabbani Bidroni, Abbas Basiri, Abdol Mohammad Afrogh